

را سوراخ کنید تا بر بالینش سر درآورید. در شب موعود مساسه تن دیوار خانه را شکافتیم و من از سوراخ دیوار دست به درون آوردم و سر و ریش آن ملعون را که در خواب بود گرفتم و گردنش را با چنان قدرت تاب دادم که بشکست، و بانگ چندان عظیمی از او صادر شد که پاسبانان آوای نامبارکش را شنیدند و مضطربانه بر در خانه آمدند، و از عورتش پرسیدند که پیغمبر ما را چه میشود؟ و آن مؤمنه جواب داد که پاک مدارید که وی در حال دریافت وحی است و از هیبت آن است که آواز کرده است^۱»

مدعی دیگر پیامبری ابن خویلدالاسدی معروف به طلیحه بود که به گفته مجمل التواریخ «مرتد شد و مردم را از نماز و روزه معاف داشت»^۲، و به حکایت حبیب السیر «بنا بر تسویلات او مجموع بنی اسد ترک مسلمانی کردند و به رسالت وی اقرار آوردند»^۳. و باز به نوشته عیون الاخبار «گفتی که جبرئیل بر من فرود همی آید، و مردمان را به ترک سجود در نماز واداشتی»^۴.

سومین مدعی پیامبری، و مهمترین آنها، ابن کثیر ملقب به مسیلمه بود که محمد در زمان حیات خود او را «کذاب» نامیده بود، زیرا ادعای پیامبری او از همان ماههای آخر عمر پیامبر آغاز شده بود. به نوشته ابن اثیر «کنیت او ابوتمامه بود و در سال نهم از هجرت نبوی در یمامه خروج نمود و دعوت نبوت کرد و گفت که از آسمان بر او وحی فرو همی آید، و مردم بسیار بدو گرویدند چنانکه کارش بالا گرفت». کاتتانی در «سالنامه های اسلام» متن نامه ای را که مسیلمه در باره اعلام پیامبری خود برای محمد فرستاده نقل کرده است: «از

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲ - مجمل التواریخ، ص ۲۶۵.

۳ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۴۹.

۴ - عیون الاخبار، ج ۳، ص ۹. در باره این مدعی پیامبری و پیروان او به تاریخ طبری (ج ۱، صص ۱۷۹۷-۱۷۹۹) و کامل ابن اثیر (ج ۲، ص ۲۶۵)، و در مورد جنگ او با سپاه خالد بن ولید به تاریخ طبری (ج ۱، صص ۱۸۸۷-۱۸۹۰)، انساب بلاذری، صص ۹۶-۹۸؛ یاقوت، ج ۱، ص ۶۰۱ مراجعه شود.

مسیلمه رسول خدا به محمد رسول دیگر خدا. سلام بر تو باد! اما بعد، دانسته باش که اکنون خداوند مرا نیز در اداره امور مسلمانان با تو شریک فرموده است، و مقرر داشته است که نیمی از ارض مسکون مال من و تو و نیم دیگر آن مال قریش باشد، هر چند که قریشیان بدمردمانند». و افزوده است که این نامه را دو سفیر مسیلمه در مدینه به محمد رسانیدند و از او جوابی بدین مضمون گرفتند که توسط کاتب او ابی کعب نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب. سلام بر کسی باد که به راه راست رود. اما بعد، ارض خداوند مال خداوند است و آنرا به هر کس از بندگان خود که خواهد بدهد. رستگاری نهایی نیز از آن آنهایی است که از خداوند بیمناک باشند و بدو دروغ نیندند». هنگام تسلیم این نامه، محمد به فرستادگان مسیلمه گفت که اگر مأموریت آنها برایشان مصونیت ایجاد نمیکرد، جابجا دستور میداد که سرهای هر دو را ببرند^۱.

سرکوبی شورش مسیلمه دشوارترین بخش مأموریت خالدبن ولید بود، زیرا که تا پیش از رسیدن او به یمامه دو بار پیاپی قوای خلافت در پیکار با نیروهای مسیلمه شکستهای سختی خورده بودند، و سپاه خود خالد نیز در آغاز در آستانه شکست بود. جالب این بود که فرماندهی یکی از بخشهای مهم سپاه مسیلمه را «رحال» فرستاده پیامبر اسلام برای دعوت او به ترک ارتداد بعهده داشت که خودش در یمامه مرتد شده و به مسیلمه پیوسته بود. آنطور که احتمالاً با اندکی مبالغه نوشته اند، شمار سپاهیان پیامبر مرتد به چهل هزار نفر بالغ میشد. در این جنگ ۱۲۰۰ نفر از جنگجویان اعزامی خلافت به هلاکت رسیدند که شماری از آنان حافظان قرآن بودند، و این خطر بزرگی برای آینده قرآن بشمار میآمد^۲. با اینهمه سرانجام نیروی خلافت

۱ - کامل، ج ۲، ص ۹۲؛ تاریخ فخری، ج ۱، ص ۱۰۱. ابن اثیر توضیح میدهد که دعوی پیامبری مسیلمه بعد از سفر حجة الوداع محمد و شروع انتشار خبر بیماری مهلک او آغاز شد.

۲ - Annali dell'Islam (ج ۲، بخش ۲، سال دهم هجری، ص ۶۳۵). متن این دو نامه را کانتانی از سیره ابن هشام (چاپ قاهره، ص ۹۶۵) و طبقات ابن سعد (چاپ

پیروز شد و مسیلمه گریخت و اندکی بعد کشته شد^۱. به نوشته روضه الصفا، در میان غنائمی که خالد بن ولید در این جنگ گرفت و برای خلیفه ابوبکر به مدینه فرستاد دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمانه نام داشت و این دختر را ابوبکر به علی بخشید. وی مادر محمد بن حنفیه برادر ناتنی امام حسن و امام حسین است که بعدها نخستین «مهدی» تاریخ اسلام دانسته شد، و حدیثی ناشناخته از پیامبر روایت شد که در آن به علی خبر داده بود که بزودی کنسیزی از بنی حنیفه نصیب تو خواهد شد و از او فرزندی خواهی یافت. و هر آینه اگر این فرزند پسر باشد او را به نام و به کنیه خود من نامگذاری کن^۲.

با اینهمه، جالبترین ماجرای این مدعیان پیامبری، داستان سجاح بنت الحارث ملقب به «متنبیه» زن زیبا و دانش آموخته ای از قبیله بنی تمیم است که او نیز دعوی دریافت وحی و بعثت به نبوت کرد و دیری نگذشت که جمعی انبوه به وی گرویدند، چنانکه مردم طایفه هزیل که پیش از آن آئین مسیحیت پذیرفته بودند دین خود را

قاهره، ص ۴۷) گرفته است. تاریخ طبری (ج ۱، ص ۱۷۴۸) و تاریخ ابن اثیر (ج ۲، ص ۲۲۸) نیز بدین مکاتبه اشاره دارند.

۱ - Caetani در تحقیق جالبی اسامی یکایک از ۱۵۱ نفر یاران پیامبر و حافظان قرآن را که در نبردهای یمامه کشته شدند با ذکر دقیق مشخصات آنان در ۱۶ صفحه از کتاب *Annali dell'Islam* (ج ۲، بخش ۲، صص ۷۳۸-۷۵۴) نقل کرده است.

۲ - در باره مسئله مسیلمه و قیام او، در بیشتر تواریخ مهم اسلامی منجمله در چهار مورد مختلف در سیره ابن هشام، هشت مورد در تاریخ طبری، چهار مورد در طبقات ابن سعد، چهار مورد در فتوح الشام و اقدی، و نیز در معارف ابرسن قتیبه و انساب بلاذری، به تفصیل سخن رفته است. پژوهشگران غربی بنویسه خود در باره این قیام بررسیهای مختلفی کرده اند که از جمله آنها از سلسله مقالات Margoliouth در مجله انجمن سلطنتی آسیای انگلستان (سال ۱۹۰۳) و بررسیهای Montgomery Watt در کتاب محمد در مدینه و Caetani در «سالنامه های اسلام» (ج ۲، صص ۷۵۸-۷۸۱) میتوان نام برد. جهانگرد انگلیسی W.G. Palgrave که در سال ۱۸۶۳ از حجاز دیدار کرده، در سفرنامه خود مینویسد که هنوز هم بسیاری از مردم یمامه به مسیلمه به چشم یک پیامبر نگاه میکنند.

رها کردند و بجانب او رفتند، و بسیاری از دیگر سران قوم نیز با او دست اتحاد دادند تا متفقاً با قوای خلافت به جنگ برخیزند.^۱ کائسانی که در «سالنامه های اسلام» ۱۴ صفحه تمام را به ماجرای شگفت آور این زن پیامبر اختصاص داده است متذکر میشود که وی از جانب مادری به قبیله تغلیب تعلق داشت که یکی از قبایل مسیحی عربستان بود و خودش هم احتمالاً مسیحی بود، و هیچ مدرکی وجود ندارد که بعداً ترک این آئین را کرده باشد. به نوشته وی سجاح با زسانی بسیار موزون از بالای منبر سخن میگفت که حاضران را مسحور میکرد. وی خداوند را بیش از هر چیز در آسمان متجلی میدید و بهمین جهت لقبی که عادتاً بدو میداد «رب السحاب» بود. دو تن دیگر از اسلام شناسان اروپایی قرن نوزدهم J. Wellhausen و H. Grimme بررسیهای جالبی بدو اختصاص داده اند.

ماجرای روابط فردی و اجتماعی سجاح یا مسیلمه، از جالبترین صفحات تاریخ صدر اسلامی است و بهمین جهت در بسیاری از تواریخ نویسندگان مسلمان به تفصیل - و البته همیشه با نظر تخطئه و توهین - آورده شده است: «... و دیری نگذشت که پیروان سجاح بر جمله مدعیان دیگر پیامبری فزونی گرفتند. و پیروان مسیلمه به پیامبر خود گفتند که دست از نبوت بدار و این کار بدین زن پیامبر بازگذار. لاجرم مسیلمه کس به نزد سجاح فرستاد و بدو پیام داد که در یک جا جمع آییم و آن وحی که بر ما هر دو فرود میآید بر یکدیگر خوانیم و هر که برحق باشد دیگری متابعت او کند، و سجاح این التماس بپذیرفت. آنگاه مسیلمه و سجاح خلوتی دراز کردند که در آن مسیلمه او را با افسون بفریفت و با وی جمع آمد»^۲. در این باره، براساس روایتی که آشکارا با هدف بدنام کردن این زن مدعی پیامبری ساخته شده در تاریخ طبری چنین آمده است: «و چون

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۲۷؛ روضة الصفا، ج ۲، صص ۶۰۸-۶۱۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۱ به بعد؛ لغانی، ج ۱۸، ص ۱۶۵؛ بلاذری (بهترین شرح) ص ۹۹ به بعد.

۲ - تحارب السلف، ص ۱۹ و ۲۰. این موضوع بصورتهایی مشابه در حیسب السیر (ج ۱، ص ۱۵۵). عیون الاخبار (ج ۱، ص ۱۸۶)، انساب (ص ۸۷ به بعد)، تاریخ میرخواند (ج ۲، ص ۲۴۹)، الاعلام زرکلی (ص ۳۵۷) و لغتنامه دهخدا نیز نقل شده است.

سجاح بر در خیمه آمد، مسیلمه از او پرسید که: وحی به تو چه آمده؟ سجاح گفت: مگر باید زنان سخن آغازند؟ بگو که بر تو چه وحی آمده؟ گفت: وحی آمده که مگر ندیدی خدایت با اندرون زن چه کرد؟ از آن موجودی روان برآورد، از میان پرده و احشاء او. سجاح گفت: دیگری چه؟ گفت: و این نیز به من وحی شده که «ان الله خلق النساء افراجاً، و جعل الرجال لهن ازواجاً، فنولج فيهن قعساً ايلحاً، ثم لخرجها اذانشاء اخراجاً فينتجن لنها سخالاً انتاجاً» (خدا زنان را عورتها آفرید، و مردان را جفت آنها کرد که چیزی در آنها فرو بریم، و چون بخواهیم برون آوریم، که برای ما کره ها آورند) سجاح گفت: با چنین وحی شهادت دهم که تو در پیامبری بر من اولائی. گفت: میخواهی ترا به زنی بگیرم و به کمک قوم خودم و قوم تو عرب را بخوریم؟ سجاح گفت: آری. مسیلمه گفت: برخیز که به کار پردازیم که خوابگاه را آماده کرده اند. اگر خواهی در خانه رویم و اگر خواهی در اطاق باشیم. اگر خواهی به پشتت افکنم و اگر خواهی بسر چهار دست و پا بداریم. اگر خواهی به دو سوم و اگر خواهی همه را. سجاح گفت: همه را. مسیلمه گفت: به من نیز چنین وحی شده بود. و چون سجاح از خرگاه بیرون شد با قوم خود گفت که از این پس رسالت خود را با مسیلمه درآمیختم. پس مسیلمه کس نزد بنی تمیم فرستاد و آنان پیامبر خویش را به همسری بدو دادند^۱.

جنگهای آرام سازی «رده» در نواحی دیگر عربستان چون بحرین و عمان و حضرموت و یمن نیز ادامه یافت که شرح آنها را بنوبه خود در تواریخ مهم اسلامی بخصوص تاریخ طبری، کامل ابن الاثیر، انساب بلاذری، تاریخ ابن خلدون، و در «سالنامه های اسلام» کائسانی میتوان یافت. از مهمترین این جنگ ها جنگ اعراب و ایرانیان در صنعا (یمن) بود که با پایداری شدید ایرانیان همراه بود و سرانجام با قتل فیروز فرمانده ایرانی پایان یافت^۲.

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

۲ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۹۹۵-۱۹۹۹؛ کامل، ج ۲، صص ۲۸۷-۲۹۰؛ انساب، صص ۹۴-۱۰۷؛ همچنین در Cactani در Annali dell'Islam، ج ۲، بخش ۲، صص ۷۸۴-۷۹۲.

در باره تاریخ جنگهای رده بصورت کلی کتابی توسط وثیمة بن موسی متوفی در سال ۲۳۷ هجری بنام کتاب الرده وجود داشته که به نوشته کائتانی منبع اصلی اطلاعات طبری در تاریخ الرسل والملوک او بوده است، ولی این کتاب ظاهرا از بین رفته است. در دوران معاصر نیز در این باره اثر تحقیقی مستقلی توسط E.H. Shoufani با عنوان Al-Riddah and the Muslim conquest of Arabia در سال ۱۹۷۲ از طرف دانشگاه تورونتو (کانادا) انتشار یافته است.



بدین ترتیب موج عصیان سراسری عربستان پس از مرگ محمد در خون و آتش فرونشانده شد، ولی این آرام سازی اگر توانست مشکل کوتاه مدت خلافت عرب را حل کند، مشکل درازمدت همچنان حل نشده باقی مانده بود. در ارزیابی این واقعیت، مورخ سرشناس عصر ما Arnold Toynbee در «تاریخ داستانی جهان» خود مینویسد:

«با مرگ محمد، این پرسش اصولی مطرح شد که آیا اسلام و حکومت اسلامی پایدار خواهند ماند یا از میان خواهند رفت... خبر درگذشت پیامبر در سراسر شبه جزیره عربستان، بجز در دو شهر یثرب (مدینه) و مکه شورش فراگیر برانگیخت که از جانب پیامبرانی محلی - مرد و زن - که بنویه خود ادعای رسالت از جانب خداوند را داشتند بر آن دامن زده شد. عصیان توسط نیروهای مشترک یثرب و مکه با خشونت سرکوب شد، یثربی ها برای اینکه امتیازی را که با تبدیل شهر خود به «شهر پیغمبر» (مدینه النبی) کسب کرده و پایتخت عملی کشور نوین اسلام شده بودند حفظ کنند، و مکیان برای اینکه موقعیت شهر خویش را بعنوان مرکز مذهبی و محل برگزاری حج سالانه که هر دو از نظر اقتصادی برایشان اهمیت حیاتی داشت - در حدی که محمد آنرا بصورت یکی از اصول دین درآورده بود - نگاه دارند. ولی بهره گیری درازمدت از این آرام سازی فقط در صورتی امکان داشت که برنامه حساب شده ای برای آینده جامعه مسلمانان و جلوگیری از بحرانهای حتمی

آینده طرح شود و مورد اجرا قرار گیرد»^۱.

«انتخاب کنندگان ابوبکر به احتمال بسیار هیچ تصور روشنی از وظایف آینده او و از تحولات بعدی آن نداشتند. در شرایط زمانی این انتخاب نیز هیچگونه کوششی برای تعیین حدود این وظایف یا درجه اختیارات بعمل نیاوردند. ولی در مرحله عمل این اختیارات از همان آغاز از حدود اختیارات یک رئیس تازه انتخاب شده قبیلۀ ای بسیار فراتر رفت، زیرا وی نه تنها رهبر مذهبی یک جامعه تازه نفس بود، بلکه رهبر سیاسی و حکومتی یک قلمرو جغرافیایی مشخص نیز بود، و در این سمت هم قدرت اجرایی را در اختیار داشت و هم نیرویی نظامی که ضامن اجرای این اختیارات باشد، و با توجه به اینکه این هر دو امر مستلزم سرپرستی بر عملیات سیاسی و نظامی بود، وی در کوتاه مدتی در این هر دو زمینه از امتیازاتی برخوردار شد که از آن پس بعنوان بخشی بنیادی از نهاد خلافت و از اختیارات خلیفه پذیرفته شد، بطوریکه دو سال بعد از آن، بهنگام مرگ ابوبکر، عمر بن خطاب بدون مواجهه با مخالفتی جدی جانشینی او را بر عهده گرفت. هیچیک از این تحولات و این اختیارات نه از جانب پیامبر مطرح شده بود، و نه اصولاً از جانب او پیش بینی شده بود»^۲.

خلافت اسلامی در دوره تاریخ

واقعیت بنیادی در این شرایط تنها این نبود که این نهاد خلافت مشروعیت خود را نه از قرآن گرفته بود - که در این مورد هیچ رهنمودی نداده بود - و نه از محمد، که او نیز هیچ رهنمودی در این باره نداده بود، بلکه واقعیتی بنیادی تر از آن این بود که مشخص شود حد و مرز آیین تازه ای که توسط محمد بنیانگذاری شده بود، در زمینه مذهبی و در زمینه سیاسی و حکومتی کدام است، تا در ارتباط

۱ - Arnold Toynbee در A narrative History of the World، فصل پنجاهم، گسترش حکومت اسلامی، ص ۳۵۰.

۲ - Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۲۷.

آینده طرح شود و مورد اجرا قرار گیرد»^۱.

«انتخاب کنندگان ابوبکر به احتمال بسیار هیچ تصور روشنی از وظایف آینده او و از تحولات بعدی آن نداشتند. در شرایط زمانی این انتخاب نیز هیچگونه کوششی برای تعیین حدود این وظایف یا درجه اختیارات بعمل نیاوردند. ولی در مرحله عمل این اختیارات از همان آغاز از حدود اختیارات یک رئیس تازه انتخاب شده قبیلۀ ای بسیار فراتر رفت، زیرا وی نه تنها رهبر مذهبی یک جامعه تازه نفس بود، بلکه رهبر سیاسی و حکومتی یک قلمرو جغرافیایی مشخص نیز بود، و در این سمت هم قدرت اجرایی را در اختیار داشت و هم نیرویی نظامی که ضامن اجرای این اختیارات باشد، و با توجه به اینکه این هر دو امر مستلزم سرپرستی بر عملیات سیاسی و نظامی بود، وی در کوتاه مدتی در این هر دو زمینه از امتیازاتی برخوردار شد که از آن پس بعنوان بخشی بنیادی از نهاد خلافت و از اختیارات خلیفه پذیرفته شد، بطوریکه دو سال بعد از آن، بهنگام مرگ ابوبکر، عمرین خطاب بدون مواجهه با مخالفتی جدی جانشینی او را بر عهده گرفت. هیچیک از این تحولات و این اختیارات نه از جانب پیامبر مطرح شده بود، و نه اصولاً از جانب او پیش بینی شده بود»^۲.

خلافت اسلامی در دوره تاریخ

واقعیت بنیادی در این شرایط تنها این نبود که این نهاد خلافت مشروعیت خود را نه از قرآن گرفته بود - که در این مورد هیچ رهنمودی نداده بود - و نه از محمد، که او نیز هیچ رهنمودی در این باره نداده بود، بلکه واقعیتی بنیادی تر از آن این بود که مشخص شود حد و مرز آیین تازه ای که توسط محمد بنیانگذاری شده بود، در زمینه مذهبی و در زمینه سیاسی و حکومتی کدام است، تا در ارتباط

۱ - Arnold Toynbee در A narrative History of the World، فصل پنجاهم، گسترش حکومت اسلامی، ص ۳۵۰.

۲ - Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۲۷.

با آن، خلافت خودساخته نیز بتواند راه آینده خود را طراحی کند و براساس آن شکل دهد. اشکال اساسی در این مورد این بود که شرایط موجود برای جانشینان پیامبر مطلقاً همان شرایطی نبود که در صورت زنده ماندن خود او میتوانست برای شخص وی وجود داشته باشد، زیرا این جانشینان نه از اعتبار و حیثیت او برخوردار بودند و نه از نبوغ رهبری او، و بناچار موقعیت لرزان آنان بدیشان اجازه آن را نمیداد که چون خود محمد موازین و ضوابط مشخصی را قاطعانه به جامعه نخواستند. مسلمانان تحمیل کنند که میتوانستند در عین آنکه به سود نهایی آنان باشند مورد پسند روزمره آنان نباشند و در نتیجه مورد قبول آنان نیز قرار نگیرند، در نتیجه این پرسش زیربنایی که حد و مرز مذهبی و سیاسی حکومت نوساخته اسلامی چه «میباشد» باشد برای آنان بدینصورت مطرح شد که این حد و مرز چه «میتواند» باشد برای اینکه در عین رعایت ضوابط کلی اسلامی، موجودیت خود این دستگاه خلافت را نیز به مخاطره نیفکند. تغییر مسیر ۱۸۰ درجه ای که در همان آغاز خلافت، یعنی در سالهای سیزدهم و چهاردهم هجری در ساختار مذهبی و سیاسی اسلام روی داد و از آن پس همه تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی را در مسیر تازه ای افکند که مطلقاً مسلم نیست مسیر مورد انتخاب خود محمد بوده است یا میتوانسته است باشد، با توجه به همین واقعیت میباشد مورد ارزیابی قرار گیرد، بهمان صورت که یکی از آشنایان بسیار سرشناس تاریخ و تمدن اسلامی در جهان غرب ارزیابی کرده است: «محمد به هنگام مرگ خود عربستانی متشکل با عقیده مذهبی تازه ای بوجود آورده بود که قبایل مختلف عرب در آن برای نخستین بار زیر لوای رهبری واحدی گرد آمده بودند. بیفایده است اگر بکوشیم تا روشن کنیم که آنچه بعد از او بدست جانشینانش انجام گرفت واقعا همان بود که خود او خواسته بود یا جریان حوادث جانشینان او را واداشت تا آنها بدو نسبت دهند، زیرا هیچ مدرکی در این باره که او خود به جهانگشایی اسلامی وصیت کرده باشد وجود ندارد. ولی مسئله علل واقعی بسیاری از رویدادهای تاریخی آنقدر غامض است که ما باید، همانطور که مورخان بدان

عادت دارند، قبول کنیم که آنچه بنام مردان بزرگ تاریخ و بسا ادعای اجرای خواستها و رهنمودهای آنان انجام گرفته واقعاً همان بوده است که خود آنان میخواستند، هر چند اثبات اینکه این نحوه برداشت نمیتواند هیچ ارزشی داشته باشد دشوار نیست»^۱.

در مقام مقایسه تحولات صدر اسلامی با تحولات جهان دوران خودمان، میتوان نمونه مشابهی را برای این گردش ۱۸۰ درجه ای که بدنبال مرگ پیامبر توسط عمر، مرد نیرومند حکومت او، در مسیر مذهبی و سیاسی اسلام صورت گرفت، در تحولی یافت که پس از مرگ لنین بدست مرد نیرومند گروه او، استالین، در مسیر ایدئولوژیک و در مسیر سیاسی کمونیسم انجام شد، و نتیجه آن این شد که آرمان انقلاب جهانی مارکس و انگلس جای خود را به بنیانگذاری یک امپراتوری شوروی بر الگوی امپراتوری پیشین تزاری و دیگر امپراتوریهای دوران استعمار داد که هر چند در کوتاه مدت برای این امپراتوری تازه مقام «ابرقدرتی» به همراه آورد، ولی زمینه را برای درهم پاشیدن الزامی آن از درون خود آماده ساخت، و جالب این است که برای اینکار استالین نیز در مورد وصیتنامه لنین بهمان دستکاری متوسل شد که در مورد نحوه بهره گیری از قرآن بکار گرفته شده بود.

در ارتباط با ماهیت این گردش ۱۸۰ درجه ای، و ارزیابی تناقض آن با برداشتهای عقیدتی و اصولی خود قرآن، پژوهشگرانی متعدد (که در صفحات آینده با نظرات برخی از آنان آشنا خواهید شد) بر این واقعیت تاریخی انگشت نهاده اند که آیین اسلام بمانند دیگر آیین هایی که پیش از آن آمده بودند، و به ویژه آیین های سامی پیش از آن، آیینی بود که تنها به قوم معینی مربوط میشد، و بر همین مبنا پیامبر آن نیز پیامبری بود که تنها برای همان قوم فرستاده شده بود، و کتاب مقدس آن هم کتابی بود که با هدف ارشاد همان قوم نوشته شده بود، و خود قرآن بر این سه موضوع با قاطعیت و با روشنی تأکید نهاده بود.

۱ - Gustave Le Bon در: La civilisation des Arabes، ص ۳۴۰

ریشه این ارزیابی را در این واقعیت سنتی همه تاریخ کهن میباید یافت که آیین های بزرگ باستانی، چه آنها که «توحیدی» نام گرفته اند و چه دیگر آیینهای «غیرتوحیدی»، عموماً بصورت آیینهایی محلی پا بوجود گذاشته اند و بنیادهای فلسفی و فکری و برداشتهای اجتماعی و قضایی آنها تحت تأثیر ویژگیهای قومی و اقلیمی و فرهنگی جوامع مربوطه شکل گرفته اند. نه تنها آیین یهود، آنطور که انبیای خود آن اعلام کرده بودند آیینی کاملاً یهودی بود، بلکه آیین مسیحیت نیز، در زمان خود عیسی، چنانکه خود او بارها بر آن تأکید گذاشته بود مذهب یهودی تصفیه شده ای بود که اجازه تغییر حتی یک جمله از تورات را بخود نمیداد و تنها مأموریتی که برای خویش قائل بود این بود که «گوسفندان راه گم کرده اسرائیل را به گله خودشان بازگرداند». به همان ترتیب آیین زرتشتی، با همه آنکه بر اصل کائناتی پیکار فروغ و تاریکی بنیاد نهاده شده بود آشکارا یک آیین ایرانی بود، و آیین برهمنی هند با تمام جهان نگری عمیق آن یک آیین هندی، و آیین بیخدای بودائی با بنمایه فلسفی نیرومند خود یک آیین دیگر هندی.

تنها آیینی که در طول تاریخ با هدف جهانی بودن ایجاد شد آیین مانوی بود، ولی این آیینی بود که مانوی خود آنرا از ترکیب آیینهای زرتشتی و مسیحی و بودایی با Gnose یونانی ساخته بود با همین هدف که جایگزین همه دیگر ادیان گذشته شود، و ادعای دریافت آنرا از راه وحی نداشت.

در مورد آیین های توحیدی سامی، این نکته لازم به تذکر است که نه تنها حتی آن آمادگی «جهانی شدن» که بصورت بالقوه در ساختار آیینهای هندی و ایرانی وجود دارد در آنها وجود ندارد، بلکه از نظر جغرافیایی دنیای ملموس این آیین ها از منطقه کاملاً مشخصی در روی نقشه جغرافیا فراتر نمیرود، و در بیرون از این حد و مرز، تمام سرزمین ها و کشورها و ملت های دیگر جهان اصولاً نادیده گرفته شده اند. این حد و مرز جغرافیایی در انتشارات متعددی که با عنوان «اطلس کتاب مقدس» The Atlas of the Bible Lands یا

عناوینی مشابه آن در اروپا و آمریکا چاپ شده اند و میشوند مشخص شده اند، و در همه آنها میتوان دید که دنیای جغرافیایی و انسانی تورات و انجیل تنها منطقه معینی شامل سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، بین النهرین، مصر، عربستان و یمن کنونی را در برمیگیرد، با کشورهای حاشیه ای چون ایران و ایلام و حبشه. بیرون از این حدود، نه جایی در کتاب مقدس برای بقیه سرزمینهایی که در شش روزه آفرینش ساخته شده اند وجود دارد و نه برای مردمی که در این سرزمینها زندگی میکنند. رویدادهای اساسی تساریخ شش هزار ساله خلقت نیز همه در این محدوده میگذرند: «باغ عدن» (بهشت زمینی) در جایی در بین النهرین قرار دارد. طوفان نوح در همین بین النهرین انجام میگیرد و برج بابل نیز در همین بین النهرین افراشته میشود. آتش و گوگرد سدوم و عموره در کنعان از آسمان میبارد. خورشید در کنعان از حرکت میایستد تا اسرائیلیان وقت بیشتری برای کشتار فلسطینیان داشته باشند. ده معجزه موسی در مصر روی میدهد و در آنجا است که آب نیل تبدیل به خون میشود، و کلیه حیوانات در یک شبانروز میمیرند، و ظلمت مطلق مصر را فرامیگیرد، و نخست زادگان مصری در عرض یک شب بدست یهوه قتل عام میشوند، و آب دریا بدو نیم میشود تا اسرائیلیان به سلامت از آن بگذرند ولی فرعون و سپاهیان در دنبال آنها غرق شوند. من وسلوی در ارض سینا از آسمان به قوم اسرائیل نازل میشود، و در ارض اسرائیل است که دیوان و اجنه و حیوانات و پرندگان و ماهیان دریا جمله به فرمان سلیمان درمیآیند، و در آنجا است که ملکه بلقیس از کشور سبا (یمن) بر بال دیوی بسوی اورشلیم میآید تا سر در خدمت سلیمان گذارد. و مدتها بعد، باز در همین سرزمین اسرائیل است که کودکی بنام عیسی در طویله ای بدنیا میآید، و پادشاهان مجوس به راهنمایی ستاره ای بسویش میآیند تا به پیغمبریش گواهی دهند، و در همانجاست که وی مرده زنده میکند و دیوها را از درون دیوزدگان بیرون میآورد و کسوران را بینا میکند و بر روی آب راه میرود و در هنگام به صلیب کشیدنش خورشید غروب میکند و مردگان از گورها بیرون میآیند، و خودش نیز

زنده میشود تا به آسمان رود. و همه اینها، و بسیار بسیار بیش از اینها در سرزمینی میان «نیل تا دجله» صورت میگیرد که همه آن توسط یهوه، خدای اسرائیل، در مقابل تعهد ختنه شدن پسران اسرائیل از جانب ابراهیم، برای ابدالآباد به ذریه او بخشیده شده است، ذریسه ای که قرار بوده است به عنوان قوم برگزیده خداوند شمارشان باندازه سنگریزه های کنار دریا افزایش یابد. و فراموش نکنیم که برای نظارت بر حسن اجرای همه اینها بوده است که از زمان آدم ابوالبشر تا زمان ظهور اسلام، ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر از جانب خداوند درست به همین منطقه جغرافیایی جهان فرستاده شده اند.^۱

البته در جریان همه این رویدادها، در بیرون از این محدوده جغرافیایی سرزمین هایی پهناور با مردمی بسیار و با دین ها و فرهنگهایی پیشرفته و پیروانی فراوان وجود داشته اند که در آن روزگار نیز مانند امروز، بخش اعظم جهان بشری را تشکیل میداده اند، و پهنای جغرافیایی هرکدام از آنان چون شمار مردمانشان بارها و بارها بیشتر از مجموع مساحت و جمعیت منطقه جغرافیایی و انسانی «کتاب مقدس» بوده است، و قدمت تمدن و فرهنگ برخی از آنها نیز از هیچکدام از اجزای این منطقه مقدس کمتر نبوده است، باوجود این در هیچیک از سه کتاب مقدس آیینهای «توحیدی» که دست کم برای دو تای از آنها ادعای جهانی بودن شده است مطلقاً نه نامی از چین میتوان یافت، نه از هند و اندونزی و بقیه قاره آسیا، نه از اروپا و آفریقای سیاه و نه طبعاً از آن نیمه ای از دنیا که میباید بعداً کشف

۱ - در تأیید این رقم شگفت آور، تقریباً همه کتب معتبر حدیث ایسن حدیث را از زبان خود پیامبر اسلام نقل کرده اند، بی آنکه حتی یکی از آنها به سخافت آشکار آن توجه کرده باشد: «ابودر غفاری رحمه الله علیه گوید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تنها در مسجد نشسته بود پرسیدم: یا رسول الله، پیامبران چند نفرند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار. عرض کردم: پیامبران مرسل که هم پیغمبرند و هم رسول چند نفرند؟ فرمود ۳۱۳ نفر، و نخستین پیامبر اسرائیلی موسی بود و آخرشان عیسی، و جمعاً ۶۰۰ پیغمبر در بنی اسرائیل منصوب شدند. عرض کردم: یا رسول الله، چند کتاب از جانب خدا آمده؟ فرمود ۱۲۴ کتاب».

شود، ولی نمیباید برای مذاهبی جهانی نیز کشف نشده بوده باشد، و اگر این سرزمینهای دیگر خدا و بندگان دیگر خدا جملگی نادیده گرفته شده اند، در عوض در کتاب مقدس Bible از اقوام و قبایلی ذره بینی، چون عموریان، موآبیان، عدومیان، کنعانیان، اشدودیان، عشققلونیان، جعادیان، سامریان، آرامیان، مدیانیان، به فراوانی نام برده شده است، و در سومین کتاب توحیدی نیز از اقوام ذره بینی دیگری در شبه جزیره عربستان، که فهرستی از آنها را در صفحات بعد خواهید یافت.

فراغوش مکنیم که از دیدگاه واقعیت‌های جغرافیایی و مردم شناسی، جمع مساحت پانزده کشور عربی و یهودی که در «منطقه مقدس» جای دارند با احتساب همه صحراها و بیابانهای خشک آنها نزدیک به ۵ میلیون کیلومتر مربع است که تنها ۱/۳۰ از مجموع سرزمینهای مسکونی کره زمین را شامل میشود و مجموع جمعیت آنها در حال حاضر (که قاعدتاً همان نسبتی را در مقابل بقیه دارند که در گذشته نیز داشته اند) ۱۵۰ میلیون نفر یعنی تنها ۱/۴۰ جمعیت شش میلیارد نفری کنونی جهان است، و عملاً همین ۱/۴۰ مردم جهان و همین ۱/۳۰ سرزمینهای آنهاست که همه محتوای کتابهای آسمانی سه آئین توحیدی بدانها اختصاص داده شده است، بسی آنکه سایر آفریدگان، از سفید و سیاه و زرد حتی جانی کوچک در میان آنها داشته باشند، مگر اینکه اشارات «الانس و الجن» قرآن در مورد همه آنها کافی دانسته شود.

تقریباً همه پژوهشگرانی که در مورد اسلام و قرآن بررسی کرده اند، واقعیت «محلی بودن» را در این آیین و در کتاب مقدس آن به همین صورت منعکس دیده اند. در ارزیابی اینان، که بیش از هر چیز بر خود قرآن تکیه دارد، اسلام بصورت یک آیین عربی پا به وجود گذاشته، محمد از آغاز تا پایان خود را رسول خداوند برای هدایت قوم عرب اعلام کرده، و قرآن کتابی است که به تصریح خود آن به زبان عربی و برای اعراب فرستاده شده است. رسالت بنیادی محمد در مبارزه با شرک و رهبری قوم عرب بسوی اعتقاد توحیدی و برقراری حکومت اسلامی نیز در جزیره العرب تحقق یافته است و بر این امر هم

خود خداوند در آیه پنجم از سوره مائده که آخرین آیه نازل شده بر محمد شناخته شده، و هم شخص محمد در خطبه معروف حجة الوداع تأکید نهاده اند که: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و وصيت لكم الاسلام دينا». و اگر واقعاً قرار بود که پس از آن در حیات خود پیامبر یا پس از درگذشت او برنامه ای برای جهانگشایی اسلامی با هدف تحمیل اسلام به سراسر روی زمین از راه شمشیر به اجرا گذاشته شود، بی تردید میبایست در خود قرآن یا در خطبه حجة الوداع پیامبر اسلام ذکری از این رسالت کبری و در حد اعلای اهمیت بمیان آمده باشد، نه اینکه بر موضوع انجام رسالت با ابراز خرسندی از حسن ختام آن نقطه پایان گذاشته شده باشد.

واقعیت از نظر همه این پژوهشگران این است که آن برجسب «جهانی بودن» که بعد از درگذشت محمد توسط جانشینان «خودساخته» وی به اقتضای مصالح و حسابگریها و بخصوص نیازهای الزامی و فوری روز به رسالت او تعلق گرفت، همچون برجسب دیگری که پیش از آن توسط حواریون عیسی بعد از مرگ وی به رسالت او زده شده بود، هیچکدام کار خود این پیامبران نبود، کار میراث بران آنها بود که هرکدام با انگیزه‌ها و هدفهایی معین، و هرکدام از راههایی که با شرایط زمانی و مکانی و بخصوص با روحیات و ویژگیهای قومی آنان سازگارتر بود نخست به اعلام این «جهان شمولی» و بعد به تثبیت آن و به بهره‌گیری از آن پرداختند. اینکار در امپراتوری رم با کوشش در گسترش مسیحیت به سرزمینهای پیرامون این امپراتوری و سپس در تحمیل قدرت استبدادی کلیسا بر همه جهان مسیحی از طریق سرکوبگری هر جنبش مذهبی بنام مبارزه با زندقه و بدعت (hérésie) انجام گرفت، و در جهان شرق با نخستین شمشیرکشی آشکار مذهبی در تاریخ جهان به نام اشاعه اسلام ولی در عمل بخاطر استیلاجویی قوم تازه نفس عرب که برای اولین بار از جزیره العرب خود بیرون آمده بود و با عطش غنیمت‌گیری و قدرت‌جویی بسوی امپراتوریهای ثروتمندی که از جنگهایی بیحاصل و طولانی فرسوده شده بودند سرازیر شده بود.

نتیجه این دو تلاش موازی در دو بزرگترین ثقل‌های تاریخی جهان، یکی در آسیا و دیگری در اروپا، در طول بیش از ده قرن برخورد لازمی دو امپریالیسم مذهبی بود، با انبوه کشتارها و ویرانگری‌ها و کینه‌هایی که صفحات تاریخ بشریت را با سیل خون‌هایی رنگین کرد که بنام خدا ریخته شد، بی آنکه خدا و عیسی و محمد در آن جز بعنوان ابزار بهره‌گیری سهمی داشته باشند.

برای هر قومی پیامبری

این اصل که برای هر قومی از جانب خداوند پیامبری خاص فرستاده میشود، در آیات متعددی از قرآن در مناسبت‌های مختلف مورد تأکید قرار گرفته است:

«برای هر قومی پیامبری فرستادیم تا بدانان بگوید که خدای یگانه را پرستند و از طاغوت دوری گزینند. در جمع اینسان اقوامی بودند که به یاری خدا رهنمایی شدند، و اقوام دیگری که به گمراهی رفتند» (نحل، ۳۶)؛ «هیچ پیامبری را به قومی نفرستادیم مگر آنکه زبان او زبان همان قومی باشد که برای آن فرستاده شده است» (ابراهیم، ۴)؛ «رسولانی از جانب ما به نزد اقوامی مختلف فرستاده شدند که هرکدام آیاتی روشن بر درستی رسالت خود داشتند، اما این اقوام دست بر دهان آنان نهادند و گفتند که ما آنچه را که برای گفتنش آمده‌اید نمی‌پذیریم و در باره درستی آنچه ما را بدان می‌خوانید تردید بسیار داریم» (ابراهیم، ۹)؛ «برای هر قومی راهنمایی فرستادیم» (رعد، ۷)؛ «برای موسی تورات را فرستادیم و او را به هدایت قوم بنی اسرائیل مأمور کردیم» (سجده، ۲۳)؛ «... و به عیسی بن مریم انجیل را فرستادیم که در آن هدایت و روشنایی است، و بر اهل انجیل فریضه دانستیم که بدانصورت که خداوند در این کتاب برایشان خواسته است رفتار کنند تا از گمراهان نباشند» (مائده، ۴۶ و ۴۷)؛ «به نوح وحی فرستادیم که اکنون که هیچکس از میان قوم تو، بجز آنکس که پیش ازین نیز از گروندگان بود، دعوت ترا پذیرا نیست، تو نیز از بسابت آنچه آنان میکنند افسرده مباش، بلکه کشتی خودت را زیر نظر ما و

بدانصورت که بر تو وحی کرده ایم بساز و دیگر با ما ازین بی ایمانسان سخنی مگو، زیرا که جملگی آنها غرق خواهند شد» (هود، ۳۶ و ۳۷)؛ «به قوم عاد، برادری از خودشان را بنام هود به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدای یگانه را پرستش کنید، زیرا که خدایی برای شما جز او نیست و شما به راه دروغ پردازی میروید. ای قوم من، من از شما بابت این رسالت مزدی نمیطلبم، زیرا مزد من با آنکس است که مرا آفریده است. آیا بخود نمیآئید؟ ای قوم من، از خداوند خود طلب استغفار کنید و بسوی او باز گردید تا باران فراوانی بر شما بباراند و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. از او روی برمگردانید و خود را از این راه گنهکار مکنید» (هود، ۵۰-۵۲)؛ «به قوم ثمود، برادری از خودشان را بنام صالح به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدای یگانه ایرا که جز او خدایی نیست بپرستید. او است که شما را از خاکی که در آن مسکنتان داده آفریده است. نزد او استغفار کنید و توبه کنان بسویش بازگردید، زیرا پروردگار من بشما نزدیک است و توبه شما را پذیرا است. بدو گفتند: ای صالح، تو پیش از این مایه امیدی برای ما بودی، آیا اکنون ما را از پرستش آن بتانی که پدران ما میپرستیدند باز میسرداری؟» (هود، ۶۱ و ۶۲)؛ «به قوم مدین برادری از خودشان بنام شعیب را به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدایی را بپرستید که جز او خدایی برای شما نیست. در ترازو و پیمانان خود تقلب مکنید و از راه کم فروشی مایه زیان مردمان مشوید، و در زمین فساد مکنید. آنچه در نزد خدا باقی میگذارید برای شما بسیار بهتر خواهد بود اگر به خدا ایمان آورید، و من در این باره نگهبان شما نیستم. گفتند: ای شعیب، آیا مذهب تو مقرر میدارد که ما آنچه را که مورد پرستش پدرانمان بوده است رها کنیم یا اینکه از این پس از دارایی خودمان آنسان که میخواهیم بهره نگیریم؟ ای شعیب، تو در جمع ما آدم ناتوانی هستی که اگر پای قبیله تو در میان نبود بیگمان سنگسارت میکردیم، در

۱ - در اصل: نماز تو (صلوتک)

صورتیکه تو هیچ نیرویی برای مقابله با ما نداری» (هود، ۸۴-۹۱)^۱. این قانون «پیغمبری برای هر قومی» از نظر قرآن بقدری قاطعیت دارد که حتی ملاتک و اجنه نیز مشمول آن شده اند. در سوره اسرا (آیه ۹۵) خداوند به محمد میگوید: «بدانان بگو که اگر قرار بود ملاتکه نیز در زمین قرارگاهی داشته باشند، در آنصورت ما هم فرشته ای را از میان خودشان برای رسالت بر آنها میفرستادیم»؛ و در سوره انعام (آیه ۱۳۰) خود خداوند خطاب به اجنه میپرسد: «ای گروه جنیان، آیا پیامبرانی از خود شما برایتان نفرستادم تا آیات مرا به شما ابلاغ کنند؟»

در آیاتی دیگر نه تنها بر فرستادن پیامبری بر هر قوم از میان همان قوم تأکید گذاشته شده، بلکه در مورد جدایی پرستشگاه های هر قوم برای انجام شعایر مذهبی نیز همین تأکید بکار رفته است: «لکل امته جعلنا منسکاً هم ناسکوه فلاینز عنک فی الامر» (برای هر قومی پرستشگاهی مقرر داشتیم که در آن به نیایش پردازند و در این امر با تو به منازعه برنخیزند) (حج، ۳۴ و ۶۷).

این موضوع دیگر نیز که محمد زسولی است که برای قوم عرب فرستاده شده است تا آنانرا از شرک به خدا باز دارد و به پرستش خدای یگانه بخواند، بنوبه خود در آیات متعددی از قرآن مورد تأکید قرار گرفته است:

«ما این قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم تا با آن مردم ام القری (مکه) و پیرامون آنرا هشدار دهی» (شوری، ۷)؛ «این است کتابی مبارک که با آن مردم ام القری و پیرامون آنرا بیم دهی و آن کسانی را که به آخرت ایمان آورند و نماز خویش را بر پا دارند نوید بخشی» (انعام، ۹۲)؛ «برای هر قومی گواهی از میان خودشان برانگیزیم تا در روز جزا به خوب و بد آنان شهادت دهد، و ترا بر قوم خودت گواه

۱ - این نحوه برخورد قوم مدین با شعیب در واقع نحوه برخورد قوم قریش و دیگر قبایل بت پرست عربستان با خود محمد در مکه است، و اشاره بدینکه اگر پای قبیله ات در میان نبود سنگسارت میکردیم اشاره به سخنی است که پیوسته محمد در سالهای مکی دعوت خود میشنید.

برگزیده ایم» (نحل، ۸۹)؛ «آنگاه که در روز حساب بر هر قوم و طایفه ای گواهی آوریم، تو بر این امت (عرب) گواه خواهی بسود» (نساء، ۱۱۳)؛ «همانا که برای شما رسولی از میان خودتان فرستادیم که به رستگاری شما مشتاق و نسبت به همه آنانکه ایمان میآورند رثوف و مهربان است» (توبه، ۱۲۸)؛ «او خدایی است که برای مردم ناخوان پيسامبری از میان خودشان مبعوث کرد تا آیات ما را بر آنان بخواند و دل‌هایشان را صفا بخشد و بدانها حکمت آموزد» (جمعه، ۲)؛ «آیا مردمان تعجب کنند از اینکه یکی را از میان خودشان به رسالت خویش بر آنها برگزیده ایم تا آنان را هم نوید بخشد و هم هشدار دهد؟» (یونس، ۲۰)؛ «به تو افترا میزنند که دعوی بیجا میکنی، در صورتیکه تو به حق از جانب خداوند بر قومی که رسولی پیش از تو به سویش نیامده بود فرستاده شده ای تا آنانرا به رستگاری هدایت کنی» (سجده، ۳).

در باره اینکه آیا واقعاً نشانی در قرآن وجود دارد بر اینکه محمد رسالتی بیرون از قوم عرب نیز، چنانکه بعداً ادعا شد، داشته است، بعد از انتشار ارزیابی مبسوط لئونیه کاتتانی در نخستین مجلدات سالنامه های اسلام، در جهان خاورشناسی آغاز قرن بیستم اروپا بحث جالبی میان «نولدکه» اسلام شناس بزرگ آلمانی و کاتتانی مؤلف سالنامه های اسلام صورت گرفت. در نقصدی که به امضای نولدکه در نشریه «مطالعات خاورشناسی آکادمی علوم اتریش»^۱ بچاپ رسید، دانشمند آلمانی ضمن تجلیل بسیار از ارزیابی کاتتانی، این نظر او را اختصاصاً مورد تردید قرار داد و در تأیید گفته خود به آیه ای از سوره سبا (آیه ۲۸) استناد کرد که در آن از رسالت پیامبر بر «کافّة للناس» سخن رفته است، و از نظر او این حاکی از جهانی بودن، و نه بر قومی بودن این رسالت است. ولی کاتتانی با تذکر اینکه پیش از او همه این مطالب توسط «هویرت گریمه» در کتاب محمد او مورد

۱ - نشریه آکادمی علوم اتریش، WZKM، دوره XXI، سال ۱۹۰۷.

بررسی قرار گرفته است، متذکر شد که بر اساس فهرست بنسبی دقیق خود نولدکه از تقدم و تأخر زمانی سوره های ۱۱۴ گانه قرآن در دوران مکی و دوران مدنی، سوره سبا که این آیه در آن آمده است، با یک فاصله بعد از سوره شوری و با سه فاصله پیش از سوره انعام «نازل شده» است، و این هر دو سوره درست همان سوره هایی هستند که در آنها صراحتاً از جانب خداوند به محمد گفته شده است که رسالت او ابلاغ آئین تازه به ام القری و پیرامون آن براساس قرآن عربی است که بدو وحی شده است، و پذیرفتن این نظر که در این فاصله رسالت بسیار گسترده تری به محمد محول شده باشد، خواه ناخواه این معنی را دارد که خداوند هنگام نزول سوره شوری مأموریت پیامبر خود را دعوت مردم جزیره العرب تعیین کرده، سپس در کوتاه مدتی از این نظر عدول کرده و او را پیامبر همه پنج قاره جهان قرار داده، و بار دیگر در کوتاه زمانی او را به همان رسالت اولیه بازگردانیده است، در حالیکه به تصریح Grimme مراد از الناس در اینجا نیز مثل دیگر آیات قرآن مردم عربستانند که پیام قرآن، چنانکه بارها و بارها در آن تصریح شده، مُنحصراً خطاب به آنهاست، یعنی به کسانی است که قرآن عربی برای آنان نازل شده است (یوسف، ۱۲؛ رعد، ۱۳؛ طه، ۲۰؛ زمر، ۳۹؛ فصلت، ۴۱؛ شوری، ۴۲؛ زخرف، ۴۳؛ احقاف، ۴۶).

همین تذکر را، به نوشته کاتتانی، میتوان در مورد آیاتی داد که در آن اصطلاح «رحمة للعالمین» بکار برده شده است (یوسف، ۱۰۴؛ انبیاء، ۱۰۷؛ روم، ۲۱؛ قلم، ۵۲؛ تکویر، ۲۷)، زیرا در این مورد نیز هرکدام از این سوره ها، درست بعد یا قبل از سوره هایی آمده اند که در آنها بر این امر که خداوند برای هدایت هر قومی پیامبری از خودشان میفرستد تأکید نهاده شده است. در این باره، همچنان به توضیح Grimme این مضمون را میباید در مجموعه مضمونهای مشابهی قرار داد که در سوره های نمل، قصص، عنکبوت، فاطر، یس، زمر، ص، غافر، فصلت، روم، زخرف، جاثیه، لقمان، دخان و احقاف نیز در اشاره به قبایل و اقوام مختلف خود جزیره آمده اند. به تذکر Grimme دو آیه دیگر از قرآن که میتوانند با مفهوم

«جهانی بودن» مورد تفسیر قرار گیرند، یکی آیه ۱۵۸ سوره اعراف است که: «بدانان بگو ای مردم من از جانب آنکس که آسمانها و زمین در مالکیت اویند به رسالت بر همه شما برگزیده شده ام». و دیگری آیه ۲۸ سوره فتح که: «اوست خدایی که رسول خود را به هدایت بر کیش حق فرستاد تا او را بر کیشهای دیگر برتری دهد». در مورد آیه اول، کافی است یادآوری شود که سوره اعراف نیز مانند سوره سبا، یکی از پنج سوره ای است که در فاصله دو سوره شوری و انعام ابلاغ شده است، یعنی دو سوره ای که در آنها به رسالت انحصاری محمد بر قوم عرب تصریح شده است، و طرف خطاب محمد در این باره کسه وی از جانب مالک آسمانها و زمین به رسالت برگزیده شده است و در آیه از آنها بصورت «ایهاالناس» یاد شده مردمی هستند که خود محمد مأمور ابلاغ این آیه بدانان شده است، و نه همه مردم روی زمین. و در مورد آیه دوم نیز لازم به تذکر است که این آیه در هنگامی ابلاغ شده که نیروی مسلمانان بعد از پیمان حدیبیه بدون پیروزی بر مشرکان از مکه بازمیگشته اند، بهمین جهت اندکی پیش از آن به مسلمانان وعده داده شده است که «همانا خداوند وعده خویش را به پیامبرش تحقق بخشد که شما با سرهای تراشیده و موهای کوتاه کرده، بدون هیچ بیم و هراسی به مسجدالحرام درآید، زیرا خدا بر چیزهایی آگاه است که شما از آنها بیخبرید، و خداوند پیش از این به شما وعده فتحی نزدیک داده بود» (آیه ۳۷). محتوای آیه نشان میدهد که صرفاً در ارتباط با مشرکانی آمده است که کعبه در اختیار آنان بود، و نه در ارتباط با مذاهب توحیدی دیگری که اساساً در کعبه جایی نداشتند. و فراموش نباید کرد که حتی در صورتیکه برای این آیه مفهوم برتری دین محمد را بر همه ادیان دیگر قائل شویم (امری که خود محمد نیز همواره متذکر آن میشد)، هیچ جای آن این معنی را نمیدهد که باید این دین برتر با شمشیر بر آیینهای دیگری که آنان نیز توحیدی هستند، و در آیه ۲۹ همین سوره فتح با استنادی که به تورات و انجیل شده بر حقانیت آنها تأکید گذاشته شده است، تحمیل شود.

این موضوع سومین نیز که قرآن کتابی است که اختصاصاً برای قوم عرب فرستاده شده است، بنوبه خود در آیاتی متعدد مورد تأکید خود قرآن قرار گرفته است: «کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً و صرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا» (طه، ۱۱۳)؛ «کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً لقوم یعلمون» (فصلت، ۳)؛ «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (یوسف، ۲)؛ «وانزلناه حکماً عربیاً» (رعد، ۳۷)؛ «قرآناً عربیاً غیرذی عوج لعلهم یتقون» (زمر، ۲۸)؛ «وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً لتنذر ام القرى و من حولها...» (شوری، ۷)؛ «انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (زخرف، ۳)؛ «و هذا کتاب مصدق لساناً عربیاً لینذرالذین ظلموا و بشرى للمحسنین» (احقاف، ۱۲). در آیه ای بسیار جالب، تصریح میشود که اگر قرآن به زبانی عجمی (غیر عرب) فرستاده نشده است، برای این است که این کتاب برای عرب، و نه عجم، فرستاده شده است: «ولو جعلناه قرآناً اعجمیاً لقالوالولا فصلت آیاته، اعجمیاً و عربیاً؟» (فصلت، ۴۴).

اسلام: آیینی جهانی یا آیینی عربی؟

تأیید بر عربیت اسلام را در تأکیدات مکرر قرآن بر مبارزه با شرک و تأکید بر وحدانیت خدا میتوان یافت که صدها آیه در بیش از پنجاه سوره از قرآن بصورت‌های مختلف بدان اختصاص یافته‌اند، در صورتیکه ابلاغ چنین پیامی به میلیون‌ها مردم بیرون از جزیره العرب در آن هنگام اصولاً ضرورتی نداشته است تا نیازی به ظهور آیینی تازه و کتاب آسمانی تازه ای باشد، زیرا در زمان نزول قرآن سرزمینهای پیرامون جزیره العرب کلاً به دو بخش بیزانسی (رومی و یونانی) شامل خاور نزدیک و افریقای شمالی (سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، مصر، لیبی، تونس، الجزایر کنونی) و بخش ایرانی (شامل بین النهرین، ایران، افغانستان و آسیای میانه کنونی) تقسیم میشدند، که یکی از آنها مجتمعی مسیحی بود، و دیگری مجتمعی زرتشتی. سرزمینهای بسیار دورتری هم که در آن زمان با شرک اداره میشدند. چون چین، ژاپن، هند، سبیری، اروپای ژرمنی، افریقای سیاه) نه اصولاً

پیام قرآن را دریافت داشتند، نه هیچوقت رزمندگان اسلام امکان شمشیر کشیدن به روی آنها را یافتند. بدین ترتیب پیام اساسی قرآن در امر مبارزه با شرک و دعوت به قبول وحدانیت خدا به تنها مشرکانی که هنوز در بخش وسیع دنیای شناخته شده آیینهای توحیدی سامی وجود داشتند، یعنی به بت پرستان عرب مربوط میشد و هیچکدام از اطرافیان جزیره العرب را در بر نمیگرفت.

* * *

بجز موارد اصولی نامبرده، شواهد متعدد دیگری را به فراوانی در باره انتقال بسیاری از سنن و رسوم و معتقدات و حتی خرافات عربستان دوران جاهلیت به اسلام و در قرآن میتوان یافت. با توجه به روشنی آشکار چنین نقل و انتقالها، مورخان و مفسران مختلفی از خود جهان اسلامی نیز در طول قرون آنها را مورد بحث قرار داده اند، که بویژه در این مورد میباید از «الملل والنحل» شهرستانی و از تاریخ ابن خلدون نام برد. در دوران خود ما نیز، یکی از جامعترین این ارزیابی ها را در کتاب «ادوار فقه» نوشته محمود شهابی استاد الهیات دانشگاه تهران میتوان یافت که در سال ۱۳۲۹ شمسی در سلسله انتشارات این دانشگاه در تهران به چاپ رسیده است.^۱ در این کتاب تصریح شده است که «نگاهی به ادوار فقه نشان میدهد که چگونه عرف عرب جاهلی به احکام اسلامی تبدیل شد، و منجمله در موارد زیر سابقه احکام در اجتماع پیشین چه بوده است؟ حج، شراب، روزه، جهاد، خمس، غنیمت، وصیت، طلاق، زنا، زکوة، ربا». همزمان با محمود شهابی، محقق معاصر عرب دکتر حواد علی نیز در کتاب جامع خود «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» که در بیروت و بغداد به چاپ رسیده فصلی تمام را بنام فصل فی الفقه الجاهلی به همین موضوع انتقال رسوم و عرف دوران جاهلیت به قرآن اختصاص داده است.

۱ - ادوار فقه، ج ۱، ص ۱۲۹ تا ۳۱۰.

شهرستانی در «الملل والنحل» از جانبی دیگر از بریدن دست دزد، ختنه، حرمت ازدواج با مادر و دختر و با زن پدر، و کراهت ازدواج با دو خواهر، مقررات مختلف نکاح و طلاق، و مسائلی از قبیل غسل میت، غسل جنابت، استنجا، تراشیدن موی زهار نام میبرد. در کتاب ۲۳ سال در همین زمینه به احکام ارث، حدود زنا و سرقت، قصاص و دیه، سنگسار، احکام نجاسات و محرمات اشاره شده است.

در ارتباط با اظهار نظرهای محققان غربی، این تذکر Nöldeke میتواند نمونه ای از همه آنها باشد که «باید در نظر داشته باشیم که بسیاری از عقاید و اندیشه ها و آداب و رسوم مشرکان دوران پیش از اسلام، بصورت کامل یا با تغییراتی جزئی وارد دین اسلام شده اند. بدین ترتیب برخی از بقایای رسوم و آداب بت پرستان که با دین اسلام هیچ گونه پیوندی نداشته اند امروزه نیز بوسیله اسلام در میان اعراب و در نزد سایر مسلمانان محفوظ مانده اند»^۱.

از مهمترین مظاهر انتقال یک سنت ماقبل اسلامی جزیره العرب به اسلام سنت حج است که آیه های مختلفی از سوره های بقره (۱۵۳)، حج (۲۳-۳۰)، مانده (۱-۴) بدان اختصاص یافته اند. این مراسم در دوران بت پرستی اعراب همچنان در ماه ذیحجه انجام میگرفت، و همان تشریفات دوران بعدی اسلامی در آنها اجرا میشد، از قبیل سعی بین صفا و مروه (هفت بار رفت و آمد میان این دو تپه)، هفت بار طواف خانه کعبه، سنگ پرانی به شیطان (رمی حجره)، قربانی گوسفند و شتر، احرام. مروه و صفا در دوران جاهلیت جایگاه دو بت محلی اساف و نائله بود. سنت هفت بار طواف بدور کعبه احتمالاً بازتابی از حرکت دورانی سیارات هفتگانه است که از اخترشناسان معروف بابل و کلدان به عربستان کهن راه یافته بود.^۲

۱ - Th. Nöldeke در ERE، ج ۱، ص ۶۶۰.

۲ - Sir William Muir در کتاب The Life of Muhammad، ج ۱، ص XCI

مقدمه.

حجرالاسود نیز یک سنت سابقه دار ماقبل اسلامی بود که دست کم از پنج قرن پیش از اسلام رواج داشت، زیرا Maximus Tyrius مورخ لاتین در سده دوم میلادی در تاریخ خود در باره آن مینویسد که: «عربها به خدایی کرنش میکنند که نامش را نمیدانم، ولی میدانم که سنگ مکعبی به رنگ سیاه است که برای آن ریشه ای ماوراء الطبیعه قائلند». در باره این سنگ که به احتمال بسیار یک شهاب آسمانی (météorite) از دورانهای باستانی است حدیثهای فراوانی در کتابهای اسلامی آمده است که بموجب آنها خانه کعبه دو هزار سال پیش از آفرینش جهان در بهشت ساخته شد و هنوز هم نمونه معماری آن در بهشت وجود دارد. آدم این خانه را در روی زمین ساخت، ولی طوفان نوح آنرا از بین برد. سپس دوباره توسط ابراهیم و پسرش اسماعیل ساخته شد. این سنگ در آنموقع از بهشت بوسیله جبرئیل برای اسماعیل آورده شد و در آن وقت رنگی به سپیدی شیر داشت، ولی گناهان مردمان در طول زمان رنگ آنرا سیاه کرد^۱.

در تاریخ طبری در این باره توضیحات بیشتری داده شده است: «از روزگار نوح علیه السلام کسی عهده دار امور خانه کعبه نبود، که این خانه به آسمان رفته بود. در زمان ابراهیم خدا عزوجل بدو فرمان داد که اسماعیل پسر خویش را به نزد خانه جای دهد، زیرا که میخواست آنرا به پیمبر خود محمد صلی اله علیه و سلم گرامی بدارد. و اسماعیل عهده دار کار کعبه شد، که در آن زمان در بیابان مکه بود و جرمیان و عمالیق در اطراف آن ساکن بودند، و اسماعیل علیه السلام زنی از جرمیان گرفت. اما بعدا جرمیان در مکه بدکاری کردند و حرمت آن را نگاه نداشتند و مال کعبه را که هدیه میشد بخوردند و حتی طغیانشان چنان شد که یکی از آنها اگر جایی برای زنا کردن نداشت در کعبه زنا میکرد، و چنانکه گفته اند اساف در دل کعبه با نائله زنا کرد و هر دو سنگ شدند (دو بتی که در مروه و صفا جای داشتند)^۲.

۱ - همان کتاب، ج ۱، ص XCIV مقدمه.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۴۷.

رسم سنگ پرانی به شیطان بنا به بررسی Houtsma با آیین پرستش خورشید (شمش) از جانب پیروان این خدا در عربستان دوران جاهلیت مربوط میشد و این کار به نیت دور کردن آفات طبیعی در طول سال انجام میگرفت.^۱

در باره بنای خود کعبه، Muir مینویسد که در دوران ماقبل اسلامی نیز اعراب مشرک ساختن آنرا در ارتباط با روایات توراتی به ابراهیم نسبت میدادند، ولی محقق دیگر Sprenger معتقد است که این اسطوره ای است که بعداً توسط خود محمد وضع شده است.^۲

.....
سنت دیگری که مستقیماً از عربستان ماقبل اسلامی به قرآن راه یافته، اعتقاد به وجود جن و نقش او در زندگی آدمیان است که یک سوره مستقل از قرآن (سوره ۷۲) بدان اختصاص یافته است. اعتقاد به وجود موجوداتی ناپیدا به نام جن که مانند آدمیان و در کنار آنان زندگی و ازدواج و تولید مثل میکنند ولی توسط انسانها دیده نمیشوند از دیرباز در عربستان وجود داشته است، و نقشی که این موجودات نامرئی میتوانند بصورت خوب یا بد در زندگی آدمیان ایفا کنند همواره مورد نگرانی یا توجه خرافی اعراب بوده است. پژوهشگر انگلیسی D.M. Macdonald که در مقاله تحقیقی مفصل خود در دائرة المعارف اسلام این سابقه خرافاتی را مشروحاً مورد بررسی قرار داده است مینویسد: «پس از ظهور اسلام، قرآن نیز موجودیت اجنه را برسمیت شناخت و حتی در مورد روابط جنیان و آدمیان و امور مربوط به ازدواج بین آنان و مسائل مالی ناشی از این روابط احکام مختلفی را ارائه کرد. در آیه ای از سوره انعام مسردم مکه از بابت اینکه اجنه را در مواردی شریک خداوند قرار داده اند مورد نکوهش قرار گرفته اند و در آیه ۱۵۸ سوره صافات آمده است که اهالی مکه

۱ - در کتاب، ص ۱۶۰

۲ - Légende coranique d'Abraham et la politique در S. Hurgronje
Revue africaine religieuse du prophète Mahomet، دوره XCV،
۱۹۵۱، ص ۲۷۳-۲۸۸.

میان الله و اجنه قائل به خویشاوندی شده اند. در آیه دیگری از سوره انعام آمده است که شمار اجنه افزونتر از شمار آدمیان است. در آیه سوره الرحمن گفته شده است که اجنه از آتش متولد شده اند. ولی بخصوص در چند آیه قرآن (جن، ۱ و ۲، ۱۳-۱۷) از نقش مهم اجنه چه در زندگی پیامبرانه محمد و چه در زندگانی شخصی او سخن رفته است. در سوره احقاف آمده است که گروهی از اجنه با شنیدن آیات قرآن مسلمان شدند و برای تبلیغ قوم خودشان از میان اقوام اجنه به نزد آنان بازگشتند (احقاف، ۲۹ و ۳۰). در حدیثی از تاریخ طبری آمده است که: نام اجنه ای که به وحی پیامبر گوش دادند (و در نخستین آیه سوره جن بدانها اشاره شده است) حس و مس و شاصر و ناصر و اینالارد و ابنین و الاقعم بود، و این نشان میدهد که باید قوم جن اصولاً اسامی عربی داشته باشند. ابن سینا نخستین فیلسوف اسلامی است که وجود جن را بصورتی قاطع مورد شناخته است. پژوهندگان اروپایی قرآن در باره انتقال دیگر عقاید خرافاتی اعراب جاهلیت، منجمله بدچشمی و سحر در قرآن نیز به تفصیل بررسی کرده اند که از جمله آنها میتوان از تحقیقات Nöldeke و Wellhausen و Hurgonge و بخصوص از کتاب S. Zwemer بنام تأثیر معتقدات دوران بت پرستی در اسلام نام برد^۱.

از دیگر سنت های اختصاصی عربستان پیش از اسلام که مستقیماً به قرآن راه یافته، موضوع ماه های حرام سال یعنی چهار ماه رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم است که قبایل عرب در طول آنها متعهد به خودداری از هرگونه جنگ و زد و خورد با یکدیگر بودند. این سنت در تمام جهان خاص اعراب جزیره العرب بود، و با این وصف قرآن آنرا قانونی دانست که از روز ازل در لوح محفوظ خداوند ثبت

۱ - تحقیق جامع دیگری را در این زمینه در کتاب P.A. Eichler پژوهشگر آلمانی آغاز قرن بیستم Die Dschinn, Tafel und Engel im Koran (چاپ لایپتسیگ، ۱۹۲۶) میتوان یافت.

شده است و میباید تا پایان جهان بصورت قانونی الهی برقرار بماند (توبه، ۳۶)، و بدین ترتیب، به تعبیر Goldziher یک سنت خصوصی قوم عرب به جهان بشریت تعمیم یافت، هر چند که در جریان عمل حتی در جهانگشایی های خود مسلمانان نیز این قانون رعایت نشد. در اشاره به همین موضوع، در کتاب ۲۳ سال آمده است که: «رسم خاص عرب که حرام بودن چهار ماه سال برای جنگ و خونریزی باشد در قرآن به شکل یک اصل تخلف ناپذیر عالم طبیعت درآمده است، مثل اینکه چنین خدایی خدای محلی و مخصوص جزیره العرب است»^۱.

.....
در همین کتاب ۲۳ سال بر این پرسش دیگر نیز در ارتباط با یکی دیگر از اصول دینی یعنی قوانین روزه انگشت نهاده شده است که «قانون یک ماه از سال روزه گرفتن و در این مدت تمام روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب در حال روزه بودن با توجه به طول و عرض های جغرافیایی کره زمین که در بعضی از کشورها روزها گاهی به ۲۰ ساعت میرسد و گاهی نیز از ۴ ساعت بیشتر نمیشود، و در نقاطی نیز روزی چند آفتاب اساساً غروب نمیکند، نشان میدهد که در وضع این قانون فقط محیط حجاز ملاک قرار گرفته و شارع روزه از جاهای دیگر دنیا بی خبر بوده است^۲. این تذکر نویسنده به آیه ۱۸۷ از سوره بقره مربوط میشود که در آن گفته شده است: «در شب رمضان اجازه دارید که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روز از سیاهی شب در سپیده دم نمودار شود. پس از آن تا اول شب در روزه بمانید». شاید به تذکر بیشتری در این مورد نیاز نباشد که اگر در جزیره العرب بلندی و کوتاهی روزها در همه سال از دقایقی چند تجاوز نمیکند، در سرزمینهایی چون کشورهای اسکاندیناوی و سیبری و کانادا طول روزها و شب ها به اقتضای تغییر فصول از بیش از ۲۳ ساعت تا کمتر از یکساعت افزایش یا کاهش مییابد، و چون در سال قمری که سال رسمی

۱ - علی دشتی در «۲۳ سال»، ص ۲۶۸.

۲ - همان کتاب، ص ۲۹۵.

اسلام است موضع ماه رمضان در گردش است، هر چند سال یکبار برای مدتی فاصله میان افطار و سحر از میان می‌رود و در عوض روز تقریباً همه ۲۴ ساعت را شامل می‌شود، و در دوره ای دیگر فاصله افطار و سحر تقریباً به همه شبانروز می‌رسد و در عوض روز از میان می‌رود. پیدا است که چنین قانونی اگر برای اعراب جزیره العرب قانون قابل قبولی است، نمیتواند برای آن بخشی از جامعه بشری نیز که در قسمت بالای نیمکره شمالی یا قسمت پایین نیمکره جنوبی زندگی میکنند قابل اجرا باشد.

ضابطه غنیمت که یکی از مهمترین مسائل دوران مدینه در قرآن است، عیناً از سابقه غنیمت گیری عربستان عصر جاهلیت گرفته شده است، با این تنها تفاوت که چنانکه قبلاً تذکر داده شد در دوران جاهلیت سهم رئیس قبیله از غنائم حاصله یک چهارم بوده و در قرآن این سهم به یک پنجم که میباید در حق پیامبر منظور شود کاهش یافته است. (انفال، ۱، ۴۱، ۶۹؛ فتح، ۱۹-۲۱؛ حشر، ۶-۱۰؛ ممتحنه، ۱۱).

از دیگر رسوم ماقبل اسلامی عربستان که در اسلام حفظ شده رسم «بیعت» است.

بیعت پیمانی بود که میان فرمانروا و فرمانبردار بسته میشد و دومی تمام اختیارات خود را به اولی میداد و تعهد میکرد فرمان او را چه بسود چه به زیانش باشد، بپذیرد و با او درنیاویزد. کلمه بیعت از مصدر فعل باع بمعنای فروختن است و مفهوم آن این است که همانطور که خریدار و فروشنده برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم میگذارند در بیعت هم فرمانروا و فرمانبردار دست در دست هم میگذارند.

اهمیت این سنت عربستان ماقبل اسلامی در دین اسلام در حدی است که در قرآن، خود خداوند رابطه خویش را با بندهانش بر اساس بیعتی استوار میکند که در روز ازل از آنان گرفته است: «بیاد آور هنگامی را که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت

و از آنان پرسید که آیا من پروردگار شما نیستم؟ (الست بربکم؟) و آنان گفتند: آری، ما هم اکنون به خدایی تو گواهی دهیم تا در روز حساب نتوانیم بگوئیم که از غافلان بوده ایم» (اعراف، ۱۷۲) و این اشاره به بیعت روز الست از آن پس جایی بزرگ در تاریخ عرفان و تصوف اسلامی یافته است.

.....
اشارات تاریخی و جغرافیایی قرآن بنویسه خود عموماً رنگ مشخص عربی دارند و مطلقاً با کتابی که برای همه جهانیان نوشته شده باشد تطبیق نمیکنند. در این اشارات، در همان حالی که بزرگترین اقوام آنروز (و امروز) روی زمین چون مردم چین و هند نادیده گرفته شده اند، و از امپراتوری نیرومند روم نیز تنها یکبار با کلمه روم یاد شده، اقوام ذره بینی جزیره العرب و رویدادهای تاریخی یا افسانه ای مربوط بدانان بدقت مورد تذکر قرار گرفته اند، که من باب نمونه میتوان از «اصحاب الاخدود»^۱، «اصحاب الحجر»^۲،

۱ - تقریباً همه مفسران این اشاره را مربوط به مسیحیانی میدانند که در نجران به دستور ذونواس پادشاه محلی آن کشته شدند. بموجب نامه ای سریانی که از شمیم اسقف نصرانی دیر بیت ارشام در جنوب عربستان به تاریخ سال ۵۲۴ یا ۵۶۰ میلادی در دست است (و اصالت آن غالباً مورد تردید قرار گرفته است) در آنزمان حارث رهبر مسیحیان این دیر به فرمان ذونواس پادشاه مستبد نجران (که دیر در قلمرو او قرار داشت و چون خودش یهودی بود آنانرا به گرویدن به آیین یهود خوانده و به علت خسودداری آنها از اینکار جملگی را محکوم به مرگ کرده بود) در داخل کلیسا آتش زده شد و خود کلیسا را نیز سوزاندند که مطران مسیحی دیر پائولوس از جمله قربانیان بود. در روایاتی دیگر، این مسیحیان که شمارشان را تا سی هزار نفر بالا برده اند، بدون دره ای پر از آتش افکنده و سوزانده شده اند.

۲ - احتمالاً اشاره به قوم منقرض شده نمود در عربستان قدیم است که به روایت راویان عرب در شهری بدین نام در جزیره العرب، به فاصله یک روز راه از وادی القری میزیستند، و به گفته قرآن چون با صالح پیامبر فرستاده خداوند بدرفتاری کردند خداوند نیز آنانرا بهلاکت رسانید. بادیه نشینان عربستان هنوز هم این محل را «مداینه صالح» میخوانند، و بنا بر افسانه های سنتی آنان در اینجا بود که ابراهیم پیغمبر زن خود هاجر را که کنیز سارا همسر اصلی او بود همراه بسا پسر خردسالش اسماعیل (پدر قوم عرب) در بیابان رها کرد.

«اصحاب الرس»^۱، «اصحاب الرقیم»^۲، «اصحاب السبت»^۳،
«اصحاب الفیل»^۴، «اصحاب المدین»^۵، «اصحاب

۱ - اشاره به قومی در عربستان کهن که در محلی بنام الرس زندگی میکردند، ولی مفسران مسلمان و پژوهشگران اروپایی قرآن نتوانسته اند بدرستی موضع جغرافیایی این محل و هویت ساکنان آنرا مشخص کنند. تنها موضوع قطعی وجود چاه آبی در این منطقه است که نام اهل محل (اصحاب چاه) از آن آمده است. از این قوم در سوره ق (آیه های ۱۲ و ۳۸) نام برده شده است.

۲ - به استنباط بسیاری از مفسران اشاره این اصطلاح که در سوره کهف (آیه ۹) در قرآن آمده به پترا پایتخت کشور باستانی نبطیان (Nabatéens) در سرزمین کنونی اردن هاشمی است که اکنون خرابه های آن در وادی موسی از مراکز توریستی درجه اول جهان بشمار میرود. از پترا در تورات بعنوان سرزمین قوم ادوم نسام برده شده است. تا سده چهارم پیش از میلاد این شهر مرکز مهم بازرگانی غرب با ایران از راه صحرا و از راه خلیج فارس بود، ولی در قرن بعد پترا موقعیت خود را از دست داد و دیگر نامی از آن بمیان نیامد تا زمانی که هیئت باستانشناسی آلمانی Burckhardt ویرانه های آنرا در نیمه اول قرن نوزدهم کشف کرد. از ویژگیهای این ویرانه ها مقابری در دل کوهها است که بر آن ها کتیبه هایی حجاری شده اند، و اشاره «رقیم» در قرآن ظاهرا به همین نوشته ها است.

۳ - اصحاب السبت یا سبتیون Sabbatarians فرقه های نصرانی هستند که بجای روز شنبه یهود روز یکشنبه را روز واقعی سبت (سبت یهود) میدانند. این فرقه ها در جزیره العرب پیش از اسلام وجود داشتند و امروز نیز گروههایی از پروتستانهای مسیحی و نیز فرقه «آدونتیست های روز هفتم» که بخصوص در ایالات متحده آمریکا فعالیت دارند بدین اسم نامیده میشوند. از «اصحاب السبت» در سوره بقره (آیه ۶۵)، سوره نساء، (آیه های ۴۷ و ۱۵۴)، سوره اعراف (آیه ۱۶۳) و سوره نحل (آیه ۱۲۴) نام برده شده است.

۴ - اشاره به ابرهه پادشاه مسیحی یمن که در اصل حبشی بود و در سال ۵۷۲ میلادی برای تصرف مکه بدانجا لشکرکشی کرد ولی بعلت بروز طاعون در سپاهش از نیمه راه بازگشت. روایات اسلامی این لشکرکشی را مقارن با سال تولد محمد میدانند و بعلت اینکه یک یا چند فیل در سپاه ابرهه بودند آن سال را عام الفیل نامیده اند. به گفته قرآن علت شکست قوای ابرهه سنگریزه هانی بود که پرنسدهایی (که در قرآن به نام ابابیل از آنها یاد شده است) از آسمان بر سربازان مسهجام فرو ریختند (آنسیکلویدی اسلام، در دو مقاله الفیل و ابرهه).

۵ - به پاصفحه ای شماره ۳ صفحه بعد مراجعه شود.

القریه^۱، «اصحاب الکهف»^۲، «قوم التبع»^۳، «قوم عاد»^۴،

۱ - یکی از اقوام ساکن فجیره شیخ نشین کنونی «سواحل متصلح» در شمال شبه جزیره عربستان که دریای عمان را از خلیج فارس جدا میکند و در دوران اسلامی تا قرن دوازدهم هجری در تصرف اعراب قواسم رأس الخیمه و شارجه بود. اکنون یکی از شیخ نشینهای امارات عربی متحده است.

۲ - داستان اصحاب کهف (خفتگان غار) که سوره خاصی در قرآن بدانان اختصاص یافته و در ادبیات اسلامی بویژه پارسی نیز بدان توجه فراوان شده است اقتباس از افسانه ای پیش از اسلامی است که در سال ۵۶۰ میلادی در رساله مذهبی سن گرگوار قدیس مسیحی به تفصیل نقل شده است، و موضوع آن ماجرای هفت جوان مسیحی است که در غاری در نزدیکی شهر Ephesus (ازمیر کنونی) به خواب میروند و بعد از گذشت چند قرن به تصور اینکه تنها یک روز یا کمتر خوابیده اند بیدار میشوند و از غار بیرون میروند، ولی خود را در شهر بکلی ناآشنا مییابند. در قرآن این داستان با اختلافات چندی عیناً اقتباس شده، ولی در آن نامی از مسیحیت این خفتگان بمیان نیامده است. مدت خواب «اصحاب کهف» در قرآن سیصد سال و نه سال هم زیادتیر ذکر شده است.

۳ - قوم التبع، عنوان عده ای از شاهان محلی حمیر در عربستان جنوبی در قرون دوم و سوم پیش از اسلام است که در دو سوره از قرآن (ق، آیه ۱۴ و دخان، آیه ۳۷) از آنان نام برده شده است. مرز میان تاریخ و افسانه در مورد این امرا مشخص نیست، بطوریکه برخی از آنها چون شمر و ابوکرب اسعد بیشتر جنبه قهرمانان حماسه های محلی عربها را دارند. کلمه تبع Tobba دارای ریشه ای صابنی است که Ryckmans در اثر تحقیقی خود با عنوان «نامهای خاص در زبانهای سامی های جنوبی» بررسی جامعی را به آن اختصاص داده است.

۴ - عاد یکی دیگر از قبایل منقرض شده عربستان باستانی است که قدمت آن در زبان عرب ضرب المثل است. مورخان عرب عاد و ثمود را فرزندان ارم ابن سام ابن نوح پیغمبر معرفی کرده اند، و چون در یکی از آیه های سوره نجم در قرآن از «عساد اولی که بفرمان خداوند هلاک شد» نام برده شده، نتیجه گرفته اند که یک قوم دیگر عاد نیز بعداً بجای آن آمده است. طبق روایات عربی مردم عاد بت پرست بوده و در ریگستانی میان حضرموت و عمان بنام وادی الاحقاف سکونت داشته اند. در سوره فصلت آمده است که این قوم به قدرت خود غره شدند و کسی را از خود بسزگتر ندانستند، بدین جهت خداوند هود را به سوی آنان فرستاد تا آنها را به راه راست هدایت کند (سوره های اعراف و شعرا)، ولی قوم عاد هود را دیوانه خواندند و از پرستش خدای یگانه خودداری کردند. در نتیجه عذاب خداوند بصورت ابری باران را بسویشان آمد و نابودشان کرد، و هود به روایت راویان عرب با تنی چند از قوم کسه

«قوم ثمود»^۱، و نیز از «شعیب»^۲، «صالح»^۳ و «ذوالکفل»^۴ نام

ایمان آورده بودند از آن سرزمین رفت و در حضرموت درگذشت که هم اکنون زیارتگاهی بنام او در آنجا دایر است. لقمان حکیم نیز از قوم عاد دانسته شده است. ۱ - ثمود نام یکی دیگر از اقوام منقرض شده و احتمالاً نیمه افسانه ای عربستان قدیم است که مدتها پیش از ظهور اسلام از میان رفته بودند و قرآن علت نابودی آنها را زلزله ای میدانند که همه مردم قوم را بجرم نافرمانی از صالح پیامبری که خداوند بنزدشان فرستاده بود در زمین فرو برد. در چندین سوره از قرآن بصورت‌های مختلف از این ماجرا یاد شده است (اعراف، ۷۳؛ توبه، ۷۰؛ هود، ۶۴ و ۷۱؛ ابراهیم، ۹؛ نمل، ۴۵؛ عنکبوت، ۳۷؛ ص، ۱۲؛ بروج، ۱۸؛ نجم، ۵۲).

۲ - پیامبری است که ظاهراً بعد از نوح و هود آمده و در قرآن (سوره هود، ۹۱) از او نام برده شده است و راویان عرب او را کم و بیش همزمان با لوط دانسته اند. در سوره شعرا قوم پیرو شعیب «اصحاب الابهکه» خوانده شده اند (آیه های ۱۷۶ و ۱۷۷). در سوره هود از شهری که شعیب در آن بود بصورت «مدین» یاد شده است، و با توجه بدینکه در سوره قصص قرآن نیز از شهر مدین به عنوان شهری که موسی در جوانی بدانجا رفت و در آنجا زنی گرفت نام برده شده چنین استنباط کرده اند که زن موسی دختر همین شعیب بوده است، هر چند که در سوره قصص در این مورد نامی از شعیب برده نشده است، و در خود تورات نیز پدر زن موسی یسترون نامیده شده است. در قرآن آمده است که شعیب مردم قوم خود را به یکتاپرستی دعوت کرد، ولی آنان دعوت او را نپذیرفتند و در نتیجه به فرمان خداوند همه آنها شباهنگام با صیحه ای چنان هولناک هلاک شدند که بامداد روز بعد کسی از ایشان زنده نماند (هود، ۸۴-۹۵).

۳ - نام پیغمبری است که به گفته قرآن از جانب خداوند بر قوم ثمود فرستاده شد تا آنانرا از بت پرستی به پرستش خدای یگانه هدایت کند، ولی مردم قوم دعوت او را نپذیرفتند و برای اثبات پیامبری وی از او معجزه ای خواستند. صالح نیز به اذن خداوند شتری از سنگ بیرون آورد که در ادبیات اسلامی به نافع صالح (شتر صالح) معروف شده است، و با ثمودیان قرار گذاشت که آب آن منطقه یکروز مسال آنان و یکروز مال شتر باشد... ولی مخالفان او شتر را پی کردند و بعد کشتند. سه روز بعد همه قوم با غضب خداوند به صاعقه ای نابود شدند (اعراف، ۷۱-۷۷؛ هود، ۶۴-۷۱؛ شعرا، ۱۴۱-۱۵۸؛ قمر، ۲۳-۳۱؛ شمس، ۱۱-۱۵).

۴ - شخص ناشناخته ای است که در قرآن همدریف با اسماعیل و با ادریس و با الیسع از او نام برده شده است (انبیاء، ۸۵ و ص، ۴۸). مفسران قرآن کوشیده اند تا او را گاه با حزقیال نبی و گاه با بشر فرزند ایوب پیغمبر یکی بدانند. در باره معنی کلمه ذوالکفل نیز بحث‌های فراوان شده است.

برد که هیچیک از آنها جز در چهار دیواری جزیره العرب هیچ محل اعراب تاریخی و جغرافیائی نداشته اند و امروز هم ندارند.

تذکر مشابهی را در مورد قبیله قریش میتوان داد، زیرا در حالیکه قبایل و اقوام بسیار وجود داشته اند که نقش و اهمیت آنها بسیار بیشتر از قریش بوده است، این قبیله از آنجهت که خود محمد بدان منتسب بوده جایی چنان برجسته در اسلام احراز کرده که یک سوره خاص از قرآن (سوره ۱۰۶) بدین قبیله و به قراردادی که در حدود یک قرن پیش از اسلام میان قبیله قریش و سرزمینهای همسایه عربستان منعقد شده بود تا در راه رفت و آمد کاروانهای بازرگانی آنان به شام ممانعتی ایجاد نکنند اختصاص داده شده است. در این سوره بدانان یادآوری شده است که در برابر این لطفی که خداوند بر آنها روا داشته و بدین ترتیب آنانرا از نگرانی و از گرسنگی در امان نگاه داشته است میباید به پرستش خداوند کعبه روی آورند و از پرستیدن بت های خود دست بردارند. بدین ترتیب این موضوع صرفاً داخلی عربستان تبدیل به یکی از مسائل ابدی ثابت و تغییرناپذیر قرآن شده است. با اینهمه برای اطلاع بیشتر به سابقه این قبیله و به اصالت درجه تقدسی که بعدها حتی در ارتباط با دوران ماقبل محمد نیز در مورد آن قائل شدند، بد نیست شرح اجمالی این سابقه از «تاریخ تمدن اسلامی» مورخ عصر جدید عرب، جرجی زیدان، در اینجا نقل شود:

«در قرن پنجم میلادی - تقریباً دو قرن پیش از ظهور اسلام - پرده دار خانه کعبه، بتخانه مرکزی قبایل عرب، مردی بنام خزاعه بود که پیش از مرگ دخترش را به جانشینی خود برای اینکار معین کرد، ولی چون دختر به عذر اینکه توانایی بدنی گشودن و بستن در سنگین کعبه را ندارد از قبول این مسئولیت سر باز زد، خزاعه این مقام را به برادر کوچکتر او داد، که او نیز پس از مرگ پدر، مقام خود را در برابر دریافت یک خیک شراب به قصی بن کلاب شوهر خواهر خویش واگذار کرد. قصی بن کلاب سر خاندان قریش بود، و بدین ترتیب بود که این خاندان از آن پس پشت در پشت پرده دار کعبه شد. عنسوان قریش در

زبان باستانی عرب بمعنی ماهی کوسه بود.

جانشین قصی بن کلاب پسر ارشدش عبدمناف بود که نخستین فرزندان او پسر توأم بودند که طبق روایات سنتی عرب هنگام تولد از پشت بهم چسبیده بودند. بزرگان قریش چاره جویی کردند و شمشیر در میان آنها نهادند و جدایشان کردند، و عبدمناف اسم آن دو را عمروالعلا و عبدالشمس گذاشت که اولی سر سلسله خاندان بنی هاشم شد و دومی سر سلسله دودمان بنی امیه، و طبق روایات عرب زن کاهنه ای که شاهد این جریان بود همانوقت پیش بینی کرد که میان این دو خاندان تا به ابد شمشیر حکومت خواهد کرد.

پس از عمروالعلاء، پسر ارشدش که او نیز عبدمناف نام گرفت به سیادت قریش رسید و چون با یک ضربت استخوان شتر را میشکست هاشم (استخوان شکن) لقب یافت و بازماندگانش بنی هاشم نامیده شدند. پس از مرگ او فرزندش عبدالمطلب جانشین پدر شد که میبایست محمد از نسل او زاده شود. عبدالمطلب نذر کرده بود که اگر خداوند ده پسر بدو عنایت کند، عزیزترین آنها را بجای گوسفند در منی قربانی کند، و وقتی که نذرش برآورده شد، کوچکترین این پسران را که از نظر او عزیزترینشان بود و عبدالله نام داشت برای قربانی شدن انتخاب کرد، ولی هنگام عمل، برسم اعراب سه بار قرعه کشیده شد و به خواست خداوند هر سه بار قرعه به نام شتر اصابت کرد، و بدین ترتیب عبدالله زنده ماند، و هم او بود که بعداً پدر فرزندی شد که خودش پیش از تولد او درگذشت، و در نتیجه پدر بزرگ کودک او را که محمد نام گذاشت در خانه خود بزرگ کرد. همین خاندان قریش بودند که مراسم حج را مقرر داشتند و سایر مردم حجاز را به پیروی آن واداشتند.

در همین زمینه، دکتر طه حسین، محقق و سیاستمدار معروف مصر، در کتاب الفتنة الکبریٰ خود، مینویسد:

«قریش خود را اشرف الطوائف عرب میدانست تنها از این جهت که تولیت امور خانه کعبه را در دست داشت و کعبه قبله طوایف عرب و جایگاه بتان نامدار آنان بود. در حقیقت قریش عقاید و عادات دینی اعراب را استثمار میکرد و از طریق این بهره گیری ثروتمندترین

طوایف شده بود. در عین حال بواسطه امنیت اطراف مکه بکار تجارت میپرداخت و در این باب زبردست شده بود. عمر که خود از قریش بود به روحیه طایفه خود آگاه بود که مردمانی افزون طلب و تفوق جوی و سودپرستند و میدانست که کعبه برای طایفه اش وسیله کسب اعتبار و جمع مال است وگرنه همچنانکه در زمان بت پرستی به بتان اعتقادی نداشتند وقتی هم که اسلام آوردند از روی اجبار و بر اثر پیروزی نظامی محمد مسلمان شدند و پیوستن به اردوگاه اسلام برایشان نوعی قمار و مخاطره بود، بدین جهت معتقد بود که به چنین مردم سودجو و فرصت طلب نباید میدان داد»^۱.

.....
نمونه های ملموس دیگری را در مورد عربیت قرآن، در نوع حیوانات و رستنی هایی میتوان یافت که جابجا در قرآن از آنها نام برده شده است، و عملاً همه آنها به انواعی از این دو محدود میشوند که در عربستان شناخته شده بوده اند. مثلاً در حالیکه در سراسر قرآن از حیواناتی چون ببر و پلنگ اصولاً نام برده نشده و از حیوانات دیگری چون شیر و فیل نیز تنها یکبار یاد شده است. در عوض ده ها مورد به ملخ و سوسمار و موش صحرائی و بخصوص به چهارپای بومی عربستان یعنی شتر اختصاص یافته است، که بعنوان نمونه میتوان فهرست وار، اشارات مربوط بدین مورد بخصوص را با نقل اصل اصطلاحات عربی آنها که در صورتهای مختلف در قرآن بکار رفته اند نقل کرد:

شتر، در صورت عام (ابل): (انعام، ۱۴۴، غاشیه، ۱۷)؛ شتر جنگی (جمل): (اعراف، ۴۰)؛ شتر کاروانی (بعیر): (یوسف، ۶۵ و ۷۲)؛ شتر بارکشی (حموله): (انعام، ۱۴۲)؛ شتر نر آزاد (حام): (مائده، ۱۰۳)؛ شتر ماده آزاد (بحیره): (مائده، ۱۰۳)؛ شتر آزاد نذری (سائبه): (مائده، ۱۰۳)؛ شتر ماده کجاوه بر (ناقه): (اعراف،

۱ - جرجی زیلان در «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۱۳ و ۱۴؛ تاریخ شیعه، ص ۴۰۲؛ Père Henri Lammens در Quraish and the other Arab tribes which goes back chronologically to pre-islamic times، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۳۰.

۷۳؛ شتر نوجوان (فرش): (انعام، ۱۴۲)؛ شتر ده ماهه آبستن (عشاء): (تکویر، ۴)؛ شتر تشنه (هیم): (واقعہ، ۵۵)؛ شتر زردفام (جمالت صفر): (مرسلات، ۲۶)؛ پشم شتر (اویار): (نحل، ۸۰)؛ نحر شتر فربه (بدن): (حج، ۳۶)؛ نحر شتر قرسانی (نحر): (کوثر، ۲)؛ چرای شبانه شتر (نقش): (انبیاء، ۷۸، قارعه، ۵).

اهمیت شتر در حدی است که در سوره تکویر، در وصف روز قیامت، در ردیف وقایع بزرگ کائناتی گذاشته شده است: «... آنگاه که خورشید بیفروغ شود، و آنگاه که ستارگان تیره شوند، و کسوفها به حرکت آیند، و شتران آبستن در آستان وضع حمل بحال خود رها شوند...». در همین سوره، از مورد دیگری نیز سخن رفته است که بنوبه خود اختصاص به عربستان دارد و به هیچ جای دیگر جهان مربوط نمیشود: «... و آنگاه که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود که به کدام گناه به گور رفته اند؟»

مشابه مورد مربوط به حیوانات را، در رستنیها و میوههایی میتوان یافت که در قرآن از آنها یاد شده است و عملاً در میان صدها نوع میوه و رستنی رایج در سراسر جهان، تنها به انواع بومی جزیره العرب از قبیل انار و انجیر و انگور و زیتون و خرما محدود میشوند. در این باره نیز توجه ویژه ای که به خرما در صورتهای مختلف آن بکار رفته شایان تذکر است، زیرا در حالیکه از سایر میوهها جز بصورت کلی یاد نشده، از این میوه بومی عربستان دست کم در ده صورت مختلف آن نام برده شده است: درخت خرما بطور عام (نخل): (انعام، ۹۹)؛ ساقه درخت خرما (لینه): (مانده، ۵)؛ خرما نر (رطب): (فرقان، ۲۵)؛ نخله (خرما بن): (مریم، ۲۳ و ۲۵)؛ شکوفه خرما (طلع): (ق، ۱۰)؛ خوشه خرما (قنو): (انعام، ۹۹)؛ چوب خوشه خرما (عرجون): (یس، ۳۹)؛ هسته خرما (نوی): (انعام، ۹۵)؛ شکاف هسته خرما (نقیر): (نساء، ۸۵۳). حتی در مورد نوع طناب که زن ابولهب برای هیزم کشی در جهنم به گردن دارد، در سوره ابولهب از منسه (لیف خرما) نام برده شده است.

در مورد عناصر طبیعی، از قبیل باد، باران، طوفان، رعد، صاعقه، زلزله، آتش و امثال آن‌ها نظیر همین واقعیت را منعکس میتوان دید، زیرا در عین آنکه از همه اینها به مناسبت‌های مختلف در قرآن نام برده شده، مطلقاً ذکری از برف و یخ که در عربستان عناصری ناشناخته بوده اند به میان نیامده است.

اسطوره‌ها و واقعیت‌ها

نخستین باری که در سلسله بررسی‌های مذهبی دوران روشنگری اروپا بصورتی روشن بر نظریه اختصاص اسلام و قرآن و رسالت محمد به قوم عرب تأکید نهاده شد، در اثر مفصل Sir William Muir محقق نامدار انگلیسی قرن نوزدهم بنام «زندگانی محمد و تاریخ اسلام از آغاز دوران هجرت» بود که در فاصله سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۱ در لندن بچاپ رسید و در آن به شیوه طبری و ابن الاثیر وقایع سالهای مدینه و سالهای بعد از آن بصورت سال به سال مورد ارزیابی قرار گرفته اند. این روشی است که در سالهای آغاز قرن بیستم از جانب لئون کانتانی در تلوین «سالنامه‌های اسلام» او نیز مورد پیروی قرار گرفته شد. بخش کوتاهی از آنچه «مویر» در این راستا نوشته است چنین است:

«این ادعا که جهانگشایی عرب بقصد گسترش اسلام بر جهان صورت گرفت، اسطوره‌ای است که مدتی بعد از درگذشت محمد ساخته شد، زیرا در زمان خود محمد اساساً سخنی از تنفیذ اسلام در بیرون از عربستان در میان نبود. دنیای اسلامی محمّد فقط جزیره العرب را شامل میشد و این موضوع در همان نخستین ایام ابلاغ آیین تازه به صراحت در قرآن مورد تذکر قرار گرفته بود: «... و ما این قرآن عربی را بصورت وحی بر تو فرستادیم تا مردم ام القری و پیرامون آنرا هشدار دهی و آنانرا از روزی که در آن گروهی به بهشت و گروه دیگر به دوزخ خواهند رفت آگاه سازی» (شوری، ۵). از آن پس تا به آخر کار، طرف خطاب محمد عربیها، و منحصرآ عربیها بودند. در آیه‌هایی که بعداً در باره، جنگ علیه مشرکان و یهودیان و مسیحیان عربستان نازل

در مورد عناصر طبیعی، از قبیل باد، باران، طوفان، رعد، صاعقه، زلزله، آتش و امثال آن‌ها نظیر همین واقعیت را منعکس میتوان دید، زیرا در عین آنکه از همه اینها به مناسبت‌های مختلف در قرآن نام برده شده، مطلقاً ذکری از برف و یخ که در عربستان عناصری ناشناخته بوده اند به میان نیامده است.

اسطوره‌ها و واقعیت‌ها

نخستین باری که در سلسله بررسی‌های مذهبی دوران روشنگری اروپا بصورتی روشن بر نظریه اختصاص اسلام و قرآن و رسالت محمد به قوم عرب تأکید نهاده شد، در اثر مفصل Sir William Muir محقق نامدار انگلیسی قرن نوزدهم بنام «زندگانی محمد و تاریخ اسلام از آغاز دوران هجرت» بود که در فاصله سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۱ در لندن بچاپ رسید و در آن به شیوه طبری و ابن الاثیر وقایع سالهای مدینه و سالهای بعد از آن بصورت سال به سال مورد ارزیابی قرار گرفته اند. این روشی است که در سالهای آغاز قرن بیستم از جانب لئونه کاتتانی در تلوین «سالنامه های اسلام» او نیز مورد پیروی قرار گرفته شد. بخش کوتاهی از آنچه «مویر» در این راستا نوشته است چنین است:

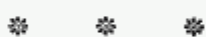
«این ادعا که جهان‌گشایی عرب بقصد گسترش اسلام بر جهان صورت گرفت، اسطوره ای است که مدتی بعد از درگذشت محمد ساخته شد، زیرا در زمان خود محمد اساساً سخنی از تنفیذ اسلام در بیرون از عربستان در میان نبود. دنیای اسلامی محمد فقط جزیره العرب را شامل میشد و این موضوع در همان نخستین ایام ابلاغ آیین تازه به صراحت در قرآن مورد تذکر قرار گرفته بود: «... و ما این قرآن عربی را بصورت وحی بر تو فرستادیم تا مردم ام القری و پیرامون آنرا هشدار دهی و آنانرا از روزی که در آن گروهی به بهشت و گروه دیگر به دوزخ خواهند رفت آگاه سازی» (شوری، ۵). از آن پس تا به آخر کار، طرف خطاب محمد عربیها، و منحصرآ عربیها بودند. در آیه‌هایی که بعداً در باره جنگ علیه مشرکان و یهودیان و مسیحیان عربستان نازل

شد نیز هیچ جا اشاره ای به رویارویی با پیروان این مذاهب در خارج از عربستان در میان نبود و همه آن آیات صرفاً به ساکنان خود این سرزمین مربوط میشد. همینطور در سخنان حجة الوداع پیامبر خطاب به مردم قبایل مختلف عرب مخاطبان پیامبر منحصرأ خود اعراب بودند که محمد حجت خویش را بر آنها تمام شده دانست. در آخرین کلمات محمد پیش از درگذشت او، از جانشینانش خواسته شده بود که مراقب باشند در سرزمین عرب جز یک ایمان واحد برقرار نباشد. بذر یک آیین جهانی میتوانست از همانوقت کاشته شده باشد، ولی به ثمر نشستن آن فرع آماده شدن شرایط مناسب بعدی بود و نه طرحی که از پیش تنظیم شده باشد. حتی خلیفه عمر، پس از نخستین پیروزیهای سپاه عرب در بین النهرین، وقتیکه سعدبن ابی وقاص برای کسب اجازه ادامه پیشرفت قوای عرب در داخل ایران از او کسب تکلیف کرد، پاسخ داد که: خواست من این است که میان سپاهیان ما در عراق و سرزمینهای آنسوی جبال، کوه هایی که حائلند دیواری باشند که برای همیشه راه تجاوز ما را به فارسی ها و راه تجاوز فارسی ها را به ما سد کنند، زیرا جلگه عراق از نظر تأمین خواسته های ما، ما را بس است و اعراب را به پیروزیهای تازه نیازی نیست.

این وقتی بود که هنوز موضوع یک رسالت جهانی اسلام از راه جهاد مقدس به خاطر مسلمانان خطور نکرده بود. البته وقتی که رویکون درنوردیده شد^۱، پیامدهای آن که در سالهای بعد بصورت

۱ - برای آگاهی خوانندگانی که ممکن است با مفهوم این اشاره آشنا نباشند، توضیح داده میشود که در دوران باستانی جمهوری رم، بخاطر پاسداری از اساس جمهوریت و دموکراسی قانوناً مقرر بود که لژیون ها و سرداران رومی که از جنگهای جهانگشایی یا آرام سازی برونمرزی به رم بازمیگردند، پیش از گذار از رودخانه Rubicon (در شمال شبه جزیره ایتالیا) با سلاح ها و ساز و برگ جنگی خود در این باره از سنای رم کسب اجازه کنند و اگر چنین اجازه ای داده نشود بدون این سلاحها از رودخانه بگذرند. این قانون با گذشتن بی اجازه لژیونهای ژول سزار در بازگشت از سفر پیروزمندانه فتح گل (فرانسه) در شب ۱۲ ژانویه سال ۴۹ پیش از میلاد مسیح زیر پا گذاشته شد، و همین امر جنگهای داخلی چندین ساله ای را برانگیخت که

جهانگشایی اسلامی شکل گرفت قابل پیش بینی بود، زیرا خوی غنیمت جویی بادیه نشینان عرب اکنون میتوانست با شعارهای نوخاسته اسلامی درآمیزد و دوشادوش رود، و دعوت به جنگ که در سالهای فتوحات بعدی «جهاد» نام گرفت این بار در عربستان همراه با توجه به غنائم فزون از حسابی که این جنگها همراه میآورد طنینی پرشورتر و پذیرفتنی تر بیابد.



یک ثلث قرن بعد از محقق انگلیسی، پژوهشگر سرشناس آلمانی Hubert Grimme بنوبه خود در اثر تحقیقی بیش از هزار صفحه ای خویش (جلد اول: محمد و زندگانی او؛ جلد دوم: نگرشی در قرآن و سیستم الهیاتی آن) که کائتانی در سالنامه های اسلام خود آنها اثر درجه اولی در تاریخ مطالعات اسلامی قرن نوزدهم دانسته است، همین موضوع را با موشکافی کاملتری مورد ارزیابی قرار داد. در این ارزیابی، وی با تحلیل آیات متعدد قرآنی که به گفته او بعدها آنطور تعبیر شده اند که مفسران و فقهای دستگاههای خلافت میخواستند و نه بدانصورت که در اصل معنی میداده اند، متذکر شده است که در همه اشاراتی که در این آیات به «مؤمنون» صورت گرفته فقط مسلمانان خود عربستان مورد نظر بوده اند، کمااینکه اشارات مربوط به مشرکون و مبسارزه با آنان که بعداً دستاویز جهانگشایی های اعراب قرار گرفت در نفس الامر تنها بت پرستان قریش و قبایل مشرک داخل شبه جزیره عربستان را شامل میشد. به همین دلیل Grimme ماجرای ارسال نامه های محمد به پادشاهان و حکام خارجی را نیز افسانه ای میداند که بعد از آغاز فتوحات توسط دستگاه خلافت ساخته و پرداخته شد، زیرا اصولاً منطقی نبود که پیامبر در شرایط سال ششم هجری که وی هنوز در داخل مدینه نیز سیادت مسلمی نداشت دست به چنین اتمام حجتی در خارج از

اعلام امپراتوری و بدنبال آن کشته شدن سزار را بدنبال آورد. اصطلاح «عبور از رویکون» بعداً بصورت ضرب المثل درآمده است.

عربستان آنهم خطاب به مقتدرترین امپراتوران جهان آنروز بزند. بر این موضوع بخصوص بعداً توسط کائتانی و دیگران تأکید بیشتری گذاشته شده است و در فصل بعدی کتاب حاضر نیز بصورتی مشروح تر در باره آن سخن خواهیم گفت.



باوجود ارزیابیهای جامع محققان قرن نوزدهم، جامعترین بررسی ها را در این زمینه در دوره ده هزار صفحه ای «سالنامه های اسلام» Leone Caetani در آغاز قرن بیستم میتوان یافت. این بررسی ها را که در چندین جلد سالنامه ها پراکنده اند، میتوان در این نتیجه گیری کلی خود او در جلد سوم این مجموعه خلاصه کرد:

«محمد هیچوقت خودش را پیامبر برگزیده خداوند برای تمام جهانیان اعلام نکرد، همانطور که پیش از او نیز هیچ پیامبر سامی چنین نکرده بود، به همین دلیل در هیچ جای قرآن موردی نمیتوان یافت که در آن صراحتاً بر وجود چنین رسالتی تأکید گذاشته شده باشد، در صورتیکه لااقل در دو مورد بطور آشکار رسالت وی در نزد مردم ام القری (اعراب) مورد تذکر قرار گرفته است (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷). از همه ارزیابی ها چنین نتیجه گیری میتوان کرد که توجه محمد در تبلیغ رسالت مذهبی او به شبه جزیره عربستان محدود میشد، زیرا وی بدین اصل بنیادی آیین یهود که بارها در قرآن نیز منعکس شده است معتقد بود که خداوند هر پیغمبری را برای قوم معینی برمیگزیند. در مورد خاص محمد میباید توجه داشت که مرگ زودرسی که نابهنگام به سراغ او آمد، در شرایطی که حتی هنوز خود عربستان نیز تماماً نه به آیین وی گرویده بود و نه به زیر فرمان او درآمده بود، جایی برای دست زدن به فعالیتهایی تازه و خطرناک در بیرون مرزهای شبه جزیره باقی نگذاشته بسود، و بفرض هم که در این راستا کاری در نظر گرفته میشد از مواردی چون مؤته در سال هشتم و تبوک در سال نهم هجری یسا عملیات انتقامی محدود چون ماجرای اسامه در سال ۱۱ هجری نمیتوانست

فراتر رود. تنها آیه ای از قرآن که میتواند در صورت کلی آن به رسالت مافوق قومی تعبیر شود، آیه نهم سوره صف است که: «او است خدایی که پیامبرش را برای هدایت به کیش حق فرستاد تا بر کیشهای دیگر چیره شود، ولو آنکه این امر مشرکان را ناخوشایند آید». و اتفاقاً این آیه با اشاره روشنی که به «مشرکون» دارد، بیانگر این است که در اشاره به خود اعراب گفته شده است و اشاره آن به دینهای دیگر اشاره به معتقدات بت پرستانه داخل عربستان است که شمار آنها شمار بت ها بود، و نه اشاره به آیینهای توحیدی بیرون از عربستان که خود قرآن آنها را منزل از سوی خداوند دانسته بود. موضوع رسالت سراسری پیامبر اسلام برای همه جهانیان، به تذکر کائناتی فقط در پایان قرن اول هجری یعنی تقریباً یکصد سال پس از درگذشت خود او در حدیثی مجعول مطرح شد، زیرا در آنزمان گسترش فوق العاده متصرفات عرب ایجاب میکرد که بدین جهانگشایی مشروعیتی مذهبی داده شود، یعنی تثبیت شود که محمد و قوم عرب رسالتی برای رستگاری همه بشریت و نه تنها برای قوم عرب داشته اند. این حدیث مجعول در چهار جای صحیح بخاری (ج ۱، ص ۱۴، از زبان ابن عمر، ص ۹۳ و ۱۲۱ از زبان جابر بن عبدالله، ص ۱۱۱ از زبان انس بن مالک) نقل شده و از آن پس بطور یکنواخت در دیگر کتب حدیث و در تفسیرهای بعدی تکرار شده است. بدین موضوع طبعاً ایرادی نمیتوان گرفت، زیرا به تعبیر Hubert Grimme طبیعی است اگر یک امپریالیسم سیاسی، امپریالیسمی مذهبی مبتنی بر جهان شمولی اسلامی را نیز برای تحکیم خود به همراه بیاورد، و درست در همین راستا است که میتوان انگیزه افسانه ساختگی دیگر در باره نامه های ارسالی از جانب محمد به پادشاهان و زمامداران بیرون از عربستان را نیز توجیه کرد». در همین زمینه، این تذکر C. Becker در Islamstudien او جالب است که: «کلیه احادیث مربوط به تثبیت این ماهیت جهانی از قرن دوم هجری بعد ساخته شد، و طبعاً غلو معمول نیز از جانب مورخان اسلامی در مورد آنها بکار رفت، چنانکه در حدیثی که

توسط ابن حجرالهیثمی بتفصیل مورد بحث و تفسیر قرار گرفته، قلمرو پیامبری محمد نه تنها از انسانهای روی زمین فراتر رفته، بلکه کلیه اجنه را نیز شامل شده، و بدان هم اکتفا نشده بلکه ملائک آسمان را نیز در بر گرفته است.^۱

* * *

سرشناس ترین محقق قرن گذشته در میان پژوهندگان متعددی که بدنال Caetani و Becker بدین بررسی پرداخته اند، Arnold Toynbee مورخ و مفسر بزرگ قرن بیستم است، که به تذکر او عیسی نیز چون محمد برای خود رسالتی جز در مورد قوم خویش (یهود) قائل نبود و جنبه جهان شمولی توسط جانشینان او (و نه خود او) به آیین وی داده شد:

«تبدیل مسیحیت و اسلام به آیین هایی جهانی، یعنی مذاهبی برای اینکه همه مردم و همه اقوام را شامل شوند، کار جانشینان بنیانگذاران آنها بود و نه کار خود این بنیانگذاران، زیرا که هیچکدام از خود آنان چنین برنامه ای را نداشتند. در انجیل های چهارگانه، هیچ جا نشانی از این دیده نمیشود که عیسی خود را جز به دیده یک یهودی تمام عیار نگریسته باشد، و در مقام چنین یهودی، افق دید مذهبی او الزاماً به قوم خودش محدود میشد. در انجیل متی، وی به حواریونی که از جانب او به مأموریت فرستاده میشوند میگوید که از سرزمین های غیریهودیان عبور نکنند و به هیچیک از شهرهای سامریان نیز وارد نشوند، بلکه فقط نزد گوسفندان راه گم کرده خاندان اسرائیل بروند (متی، باب دهم، ۵ و ۶)، و در انجیل مرقس، این بار با لحنی خشن تر و صریح تر، از زبان وی در پاسخ زنی کنعانی که با استغاثه از او تقاضای بیرون کردن دیو را از اندرون دختر مصروعش دارد، نقل شده است که: من تنها برای گوسفندان گمشده اسرائیل فرستاده شده ام، و درست نیست که نان فرزندان خانواده را بگیرم و

۱ - فتاویٰ الحدیثیه، چاپ قاهره، سال ۱۳۰۷ هجری قمری، ص ۱۱۴.

پیش سگها بیندازم» (مرقسس، باب هفتم، ۲۴-۲۷، و با همین مضمون، متی، باب پانزدهم، ۲۱-۲۴).^۱

افق دید مذهبی محمد نیز مانند عیسی فقط محدوده های قومی عرب را دربرمیگرفت. گرایش اعراب در این باره که آنها نیز مانند یهودیان و مسیحیان قومی دارای کتاب باشند گرایشی بیش از هر چیز عرب گرایانه بود و نه جهانی. اینان بحد کافی تحت تأثیر جاذبه فرهنگ امپراتوری های رم و فارس قرار داشتند برای اینکه خود نیز خواستار مذهبی از آن نوع که مردم این امپراتوری ها داشتند باشند، اما در عین حال روحیه استقلال طلبانه سنتی آنان اجازه اینکه چنین مذهبی را عیناً برای خود رونوشت برداری کنند بدانان نمیداد و برای اینکار ضرورت داشت که بدین مذهب رنگ قومی عرب داده شود. از دیدگاه عربهای این دوران مسیحیت مذهب خاص و در اصطلاح امروزی «ملی» رومیان و یهودیت مذهب «ملی» یهودیان بود و بر همین روال تصویری که محمد از خدای «ملی» اعراب به همقومان خودش ارائه میداد همانند تصویری بود که یهودیان از خدای خودشان داشتند، با این تفاوت که این بار قوم برگزیده این خداوند در میان سلاله ابراهیم از فرزندان عرب پسرش اسمعیل بودند و نه از فرزندان یهودی پسر دیگر او اسحاق.

این خصیصه قومیت گرایی که میتواند در اصطلاح امروزی ناسیونالیسم عربی خوانده شود، پس از سرازیر شدن اعراب به بیرون

۱ - نخستین «قانون شرعی کلیسا» در سال ۴۹ میلادی (۱۸ سال پس از مرگ عیسی) بوسیله حواریون که در اورشلیم گرد آمده بودند وضع شد، و بدین ترتیب کلیسا برای خود حق قانونگذاری و نقض احکام پیشین را قائل گردید و مسیحیت عملاً از نظام قانونی یهود جدا شد. در توجیه این انشعاب، توماس آکوینوس قدیس معروف قرن سیزدهم مسیحی، با استناد به رساله پائولس مقدس به رومیان (بندهای ۲ تا ۱۴) نظر داد که انسان ها نیز میتوانند در موارد لزوم قانون وضع کنند، هرچند که این حق در اصل از راه آفرینش و طبیعت صرفاً از آن خداوند باشد. مراجعه به کتاب Jean des Graviers : Le droit canonique, PUF, Paris 1967, p. 29 شود.

عربستان و تصرف سرزمین های ساسانی و رومی از جانب آنها، همچنان ویژگی اصلی فاتحان در زمینه ملی عرب باقی ماند، ولی اشکال زیادی از این بابت به وجود نیاورد، زیرا این فاتحان اصراری به مسلمان کردن اتباع غیرعرب خود نداشتند، و آنچه در این راستا مورد توجه خاص آنان بود باج و خراجی بود که اینان میبایست بدین فاتحان بدهند، و اتفاقاً قبول اسلام از جانب مغلوبان نه تنها مقدار این باج و خراج را اضافه نمیکرد، بلکه بالعکس کاهش میداد. بدین ترتیب در نهایت امر اتباع غیرعرب یعنی زرتشتی یا مسیحی جهان اسلام بوهند که با حمله متقابل خود شکارگاه اختصاصی اعراب فاتح را بتصرف خویش درآوردند، و آنها را از برتری انحصاری که در دولت اسلامی داشتند محروم کردند، و این بار اینان یک سازمان مذهبی و یک سیستم شریعتی برای این آیین بوجود آوردند که برای همیشه به دوپهلویی خاصی که تا آنزمان توسط اسلام میان دو آرمان ناسازگار قومیت گرایی و جهان نگری حفظ میشد پایان داد. بدین ترتیب بود که ملت های غیرعرب که الزاماً به آیین محمد گرویده بودند این آیین را از ابهامی که بنیانگذار آن برایش باقی گذاشته بود رهایی دادند.

با چنین استحالته ای از یک مذهب شدیداً قومیت گرا به یک آیین جهانی، اسلام از یک ذخیره گران فرهنگی که مطلقاً خودش در فراهم آمدن آن دخالتی نداشت به سود خود بهره برداری کرد، همانطور که مسیحیت کرده بود، و با همان افراد و همان وسایلی که در مورد مسیحیت بکار گرفته شده بود. کسانی که در این هر دو مورد به اسلام نیز مانند مسیحیت امکان دستیابی به ابعاد گسترده معنوی و فرهنگی خود را دادند آسیایی های جنوب باختری یعنی وارثان یک ترکیب فرهنگی سریانی و یونانی و ایرانی بودند، که استقلال پیشین خود را از دست داده بودند ولی باروری فرهنگی خود را از دست نداده بودند. بالعکس، با حل شدن در یک مجتمع واحد فرهنگی قدرت باروری بیشتری یافتند. بدون اینان، به احتمال بسیار مسیحیت بصورت یک فرقه گمنام یهودی باقی مانده بود و اسلام

نیز از حد یک رونوشت عربی سیستم یهودی - مسیحی فراتر نرفته بود»^۱.

هشداري که علي در باره قرآن داد

گفته شد که با پایان جنگهای آرام سازی «رده»، اکنون میبایست ابوبکر، نخستین خلیفه جانشین محمد و عمر، جانشین بعدی او و کارگردان اصلی همه تحولات بعد از درگذشت پیامبر، راه آینده حرکت اسلامی و به همراه آن مسیر سیاسی و فکری حکومت نوخاسته عرب را در دوران خلافتی که آغاز شده بود مشخص کنند تا برنامه های کوتاه مدت و درازمدت دستگاه خلافت اسلامی نیز براساس آن طرح ریزی و اجرا شود. در این مورد، چنانکه گفته شد خود پیامبر هیچ رهنمود مشخصی برای جانشینان خویش نگذاشته بود، زیرا اساساً وی در دوران زندگی خود با نزدیکان خویش صحبتی در باره برنامه های آینده نمیکرد، بلکه همه آنها را موکول به اجرای اوامری میشمرد که از طریق وحی و الهام بدو میرسید. در تحلیل این موضوع، لئون کانتانی که چندین صفحه از چهارمین جلد سالنامه های اسلام خود را بدین بررسی اختصاص داده است مینویسد: «کلیه مدارکی که در ارتباط با آن زمان به ما رسیده اند نشان میدهند که محمد هیچوقت برنامه از پیش مشخص شده ای را، چه نظامی و چه سیاسی و چه به طریق اولی مذهبی، به همراهان خود ارائه نمیکرد، بدین دلیل روشن که طرح ریزی ها و رهنمودهای او در شرایط خاص دوران مدینه صرفاً معطوف به مسائل و مشکلات روزمره و مواجهه با بحران هایی بود که منظمآ پیش میآمد، و هیچکدام از آنها به آینده مربوط نمیشد».

پایان جنگهای رده، اگر توانست آرامشی موقتی در عربستان بعد از محمد پدید آورد، مسلماً نمیتوانست این آرامش را به درازمدت نیز تعمیم دهد، زیرا قبایل عرب که بطور سنتی سرکش و اداره ناپذیر

۱ - Arnold Toynbee در A Study on History، اکسفورد، ۱۹۷۲.

بودند در این هنگام بخصوص خود را با دو مشکل تازه ای روبرو مییافتند که پیش از آن برایشان وجود نداشت، بدین ترتیب که از یکسو بحران اقتصادی ناشی از تغییر موضع عربستان از صورت راه ارتباطی بازرگانی هند و آسیا با دنیای بیزانس و اروپا (که تا حد زیادی به تصرف یمن از جانب ایران مربوط میشد) و از سوی دیگر برقراری مقررات اسلامی که این قبایل را به پرداخت مالیاتهایی بنام خمس و زکوة برای تأمین هزینه های نظامی و حکومتی دولت مرکزی مدینه ملزم میکرد، و این هر دو توأم با خشکسالی کم سابقه ای که درست در همان سالها جزیره العرب را فرا گرفته بود، این قبایل را هر لحظه در آستان شورش و انفجار تازه ای قرار میداد. در چنین شرایطی تنها راه حلی که در برابر خلافت وجود داشت فرستادن این بادیه نشینان ناراضی به ماجراجویی در بیرون مرزهای عربستان با هدف جستجوی غنیمت در نزد همسایگانی بسیار ثروتمندتر بود که هم عطش سنتی غارتگری و غنیمت گیری آنانرا ارضا میکرد، و هم شور جنگیشان را بجای از سر گرفتن جنگهای قبیله ای به زد و خوردهای برونمرزی میکشاند.

درست در این موقع، رهبر راهزن یک قبیله عربی در بین النهرین که در مجاورت مرزی ایران ساسانی میزیست، بنام حارث بن کلدیه شیبانی، به خلیفه ابوبکر پیغام فرستاد که در شرایط هرج و مرج کنونی ایران زمینه برای شیبخون های غارتگرانه به مرزهای این کشور بسیار مساعد است، و از او خواست که خود وی را چنین مأموریتی از جانب دستگاه خلافت بدهد. ابوبکر، با آنکه با احاله این مأموریت به شخص او موافقت نکرد و این کار را به فرمانده کل نیروهای عرب خالد بن ولید محول ساخت، ولی با اصل پیشنهاد او موافقت کرد، و غنائم فراوانی که اندکی بعد از جانب آن دو به مدینه فرستاده شد، مقدمه ای برای شیبخون های بعدی زیادتیر و هر بار در مقیاسی گسترده تر شد که سه سال بعد از آن به جنگهای بزرگ قادسیه و جلولاء و غارت تیسفون انجامید.

با اینهمه حتی در این هنگام نیز دستگاه خلافت هنوز برنامه ای

برای فتوحات ارضی که بعدها جهانگشایی اسلامی نام گرفت نداشت و هدف هجومهای مختلف عرب چنانکه محققان متعددی ارزیابی کرده اند به غنیمت و غارت محدود میشد. آنچه فرماندهان نظامی عرب را برانگیخت تا جنگهای غنیمت گیری را به جهانگشایی و استقرار ثابت اعراب در سرزمینهای متصرفی تبدیل کنند ضعف فراگیری بود که بر دستگاه حکومتی ایران ساسانی حاکم بود، و تا آنزمان اعراب حتی تصور آنها هم نمیکردند، بطوریکه خلیفه عمر در آغاز اصولاً با چنین پیشرفت نظامی در داخل ایران مخالف بود و سعد بن ابی وقاص را نیز از این کار برحذر داشته بود، ولى موفقیت‌های مافوق انتظار سپاهیان عرب اندک اندک زمینه فکری خلافت را برای رسمیت بخشیدن بدین جهانگشایی آماده ساخت، زیرا از این راه عوایدی که قبلاً از راه غنیمت گیری نصیب اعراب میشد میتوانست بصورت ثابت بعنوان جزیه و خراج در اختیار آنان قرار گیرد. منتها در شرایط تازه، دستگاه خلافت به برخورداری از مشروعیتی مذهبی نیاز داشت که آنها فقط میتوانست در قرآن جستجو کند.

ولى این قرآنی که میبایست ابزار مشروعیت جهانگشایی عریسی با بخشیدن عنوان «اسلامی» بدان قرار گیرد، چنانکه میدانیم خودش مجموعه آیاتی یکدست نبود که بتوان به آسانی بر همه آنها انگشت گذاشت. و نه تنها مجموعه آیاتی هماهنگ نبود، بلکه در بسیار موارد درست بعکس مجموعه آیاتی بود که در موارد متعدد با یکدیگر متفاوت و گاه بکلی متناقض مینمودند. البته در طول قرون بعدی، مفسران و فقهای جهان اسلام پیوسته در نادیده گرفتن دوگانگی های آیات مکی و آیات مدنی قرآن و توجیه آنها در هر دو صورت، هر قدر هم غیرمنطقی و ناپذیرفتنی، کوشیدند، ولى خود بلندپایگان دستگاه خلافت در دوره تصمیم گیری سالهای دوازدهم و سیزدهم هجری بر وجود این تناقض ها در قرآن بخوبی آگاهی داشتند، زیرا در طول سالها از نزدیک در جریان تدریجی نزول آیات بودند و حتی برخی از آنان خود در زمره کاتبان قرآن قرار داشتند. بهترین گواه را در مورد این آگاهی، در دستورالعملی میتوان یافت که علی بن

ایبیطالب، پسر عم و داماد پیامبر، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و اولین امام از ائمه شیعیان، در زمان خلافت خود به ابن عباس نماینده اعزامی خویش برای مذاکره با زعمای فرقه «خوارج» و کوشش در یافتن راه حلی مرضی الطرفین بدو داده و عین آن در نهج البلاغه آمده است، که برگردان فارسی آن از روی ترجمه فیض الاسلام از «نهج البلاغه» چنین است: «... و با ایشان با استناد به قرآن مناظره مکن، زیرا که قرآن دوپهلو است و احتمالات و توجیهاات بسیار دربر دارد: یکی از آنها را تو میگویی و یکی دیگر را آنسان میگویند. در عوض با آنها با سنت (حدیث) احتجاج کن، زیرا در اینصورت دستت باز است و آنان گریزگاهی نخواهند یافت»^۱.

واقعیتی را که علی درین باره میدانست، مسلماً ابابکر و عمر نیز میدانستند. معنی این سخن این است که هم ابابکر و هم عمر، در دوراهه انتخاب سرنوشت سازی که همه آینده اسلام بدان مربوط میشد، میدانستند که اگر در یک چهارم از قرآن، به دلایلی که پی ریزی یک حکومت اسلامی آنرا ایجاب میکرده است طبل جنگ زده شده و بموجب حدیثی که به گفته گلدتسیهر بعدها از زبان پیامبر ساخته و پرداخته شد بهشت در زیر سایه شمشیرها جای داده شده است، در سه چهارم دیگر از آیات همین قرآن راه بهشت از راهی میگذرد که راه صلح و شکیبایی است، و بانگی که در آن شنیده میشود شیپور قتال نیست، بانگ «لااکراه فی الدین» است. و سرانجام این را نیز بیگمان میدانستند که با استقرار نهایی خلافت اسلامی در عربستان، دوران آیات قتال منطقاً به پایان رسیده است، کمااینکه از بعد از فتح مکه، دیگر هیچ آیه تازه ای در باره قتال ابلاغ نشد. آنچه در دوران بعد از تشکیل حکومت اسلامی در عربستان وظیفه واقعی جانشینان محمد

۱ - نهج البلاغه، جزوه پنجم، خطابه هفتاد و هفتم. در همین زمینه تحقیق جسابی H. Grimme با عنوان «دوپهلوی قرآن» در کتاب Einleitung in den Koran. System der Koranischen Theologie، ج ۱، صص ۱۰۵-۱۱۷ و نیز مقاله ای تحقیقی از همین مؤلف و در همین زمینه در «سالنامه پروس» سال ۱۹۱۷، صص ۴۲-۵۴ میتوان یافت.

بود ماجراجویی در بیرون عربستان نبود، تحکیم و سازماندهی نظم تازه ای بود که محمد در خود این سرزمین برقرار کرده بود، بدانصورتی که زیربنای ایدئولوژیک آن در ۸۶ سوره از ۱۱۴ سوره قرآن مشخص شده بود، یعنی بصورت یک مذهب و نه به صورت یک Mein Kampf اسلامی. و با وجود این راهی که در این دو دوراهاه سرنوشت ساز انتخاب از جانب ابوبکر و عمر برگزیده شد درست همین راه Mein Kampf اسلامی بود، با همه پیامدهای ۱۴۰۰ ساله اش، با همه خونریزیها و فاجعه انگیزیهایش، و با انحطاط دردناکی که این «اسلام چماقدار» با گذشت زمان برای همه جهان اسلام به همراه آورد.

فقیهانی غالباً ناشی، با توجه به دوگانگی انکارناپذیر بسیاری از آیات مکی و آیات مدنی قرآن، در توجیه اینکه چرا در مرحله انتخاب کارگردانان خلافت راه آیات قتال مدنی را برگزیدند و نه راه آیات صلحجویانه مکی را، اظهار نظر کرده اند که در چنین مورد میباید به راه آیتاتی رفت که دیرتر ابلاغ شده اند. ولی خیلی زود بدانها گفته شد که چنین توجیهی آشکارا با آنچه در این باره در خود قرآن آمده تناقض دارد، زیرا در قرآن به کرات مورد تأیید قرار گرفته است که: «میان هیچیک از بخشهای این کتاب کم و کاستی وجود ندارد، زیرا که سراسر آن فرستاده خدایی دانا و سزاوار ستایش است» (فصلت، ۴۲). «بدانان بگو که جملگی این آیات را روح القدس از جانب پروردگار من با حقیقتی یکسان نازل کرده است» (نحل، ۱۰۲). «همه آیات قرآن برای تذکر خلقند تا هر که خواهد از آنها پند گیرد» (عبس، ۱۱). «ستایش خدایی را که این قرآن را بر بنده خویش فرستاد و در هیچ جای آن کژی و ناکاستی ننهاد» (کهف، ۱؛ زمر، ۲۸). «این سوره (نور) را فرستادیم... و در آن آیتاتی روشن جای دادیم تا برای شما یادآور حقایق باشند» (نور، ۱). «آنها که خرد دارند میگویند باور داریم که همه آیات قرآن از جانب خدای ما است» (آل عمران، ۷).

بر این امر، از جانب غالب علمای تسنن و تشیع نیز در همه ادوار تاریخ اسلام صحنه گذاشته شده است که از آنجمله میتوان این فتوای معروف شیخ مفید را (که به روایت جمعی از مورخان، شخص

امام زمان سه نامه بدو فرستاده و حتی مرثیه ای در مرگ او سروده است) نقل کرد که «آنچه میان دو ورق اول و آخر قرآن است جملگی سخن خدایتعالی و فرستاده شده از جانب او است، و هیچ چیز از سخن آدمی در آن نیست». تأکیدی به همین صورت در اعتقادات شیخ صدوق و تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی و نیز در موطای مالک ابن انس تکرار شده است.



نحوه عملی که ابوبکر و عمر و مشاوران آنها برای تحصیل مشروعیت مذهبی بدانچه «جهاد» اسلامی نام داده شد در پیش گرفتند این بود که نخست کلیه بخش مکی قرآن، یعنی ۸۶ سوره از سوره های ۱۱۴ گانه آن، شامل ۴۶۱۷ آیه از ۶۲۳۶ آیه کلی ای که جمعاً کلیه سوره های قرآن و کلیه آیه های آنرا تشکیل میدادند از جانب آنان کنار گذاشته شده و نادیده گرفته شدند، بدین دلیل ساده که در هیچکدام از آنها از غنیمت و از قتال مورد علاقه دستگاه خلافت سخنی در میان نیامده بود. در مقابل منحصرأ سوره ها و آیهای بخش مدنی قرآن ملاک گزینش قرار گرفتند که هر چند این بار فقط ۲۸ سوره از ۱۱۴ سوره این کتاب و ۱۶۱۳ آیه از آیات ۶۲۳۶ گانه آنرا شامل میشدند، در عوض این امتیاز را داشتند که به اندازه کافی در آنها صحبت از قتال و غنیمت شده بود، و در هر دو مورد نیز دستورهای روشنی داده شده بود.

با اینهمه این بار نیز کار بدان آسانی که انتظار میرفت نبود، زیرا آیاتی که برای این منظور میتوانستند مورد استناد قرار گیرند هیچکدام بصورت آیه هایی مستقل مطرح نشده بودند، بلکه عموماً بصورت جزیی از مجموعه آیاتی آمده بودند که کاملاً بهم مرتبط بودند، و بخشی از آنها مبتدا و بخشی دیگر خبر این مجموعه بشمار میرفتند، و آیه مورد نظر فقط در صورتی مفهوم واقعی خویش را ارائه میکرد که همراه با این مبتدا و خبر قرائت شود. ولسی در این مورد درست برعکس به گزینشی انتخابی اقدام شد، بدین ترتیب که آیه های

مشخصی که میتوانستند برای تأمین این منظور مورد استناد قرار گیرند، از مجموع کلی و یکپارچه آیات دیگری که مبتدا و خبر الزامی آنها بودند بیرون کشیده شدند و به صورت آیاتی مستقل ملاک عمل شناخته شدند، تا جنبه ارتباط آنها با شرایط زمانی و مکانی معین ناشناخته بماند. بعنوان نمونه ای از این نحوه عمل، میتوان به مجموعه آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره بقره اشاره کرد که:

«هر جا که مشرکان را یسافتید آنانرا به قتل برسانید و از شهرهایشان برانید، چنانکه آنان نیز شما را از وطن آواره کردند، ولسی در مسجدالحرام با آنها قتال مکنید مگر آنکه آنها پیشدستی کنند، در اینصورت روا است که حتی در حرم نیز آنها را بقتل برسانید... اگر دست از ستم و شرک بدارند شما نیز از آنها درگذرید، در غیر اینصورت با مشرکان مقاتله کنید تا فتنه برطرف شود و دین خدا مستقر گردد... ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر حرمت آنها نگاه ندارند و طی آنها با شما قتال کنند شما نیز قصاص کنید. پس هر که به جور و ستمکاری به شما دست دراز کند او را به مقاومت از پای درآورید بقدر ستمی که به شما رسیده است.»

خواندن این آیات قرآنی، طبعاً هر خواننده ای را متوجه میکند که حکم «با آنها مقاتله کنید تا فتنه برطرف شود و دین خدا مستقر گردد» اختصاصاً در مورد مشرکان قریش صادر شده است که مسجدالحرام در اختیار آنان بود. ولی آنچه مفسران دستگاه خلافت و دنباله روان آنها از این مجموع بیرون آوردند و بصورت فتوای مذهبی عامی برای توجیه مشروعیت هجوم به سرزمینهای غیرمشرک دیگر و شمشیرکشی ها و غارتگری های الزامی آن بکار گرفتند، تنها همان آیه کوتاه فتنه و مقاتله بود و بقیه آن کلاً نادیده گرفته شد.

برای درک باز هم بهتر نحوه عملی که در این مورد از جانب خلافت ابوبکر و عمر در پیش گرفته شد، بجا است که به مورد کاملاً مشابهی از آن در همین سالهای خود ما و در جمهوری ولایت فقیه کشور خود ما اشاره شود که به حق رونوشت گواهی شده ای از موارد ۱۴۰۰ سال پیش آن است.

در ۲۱ آذرماه ۱۳۶۳، بمناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام، مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی ایران: رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر و وزیران، هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی، رؤسای قسوه قضائیه و مجلس خبرگان و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر دولتمردان رژیم، برای انجام سلام خاص در کاخ جماران بدیدار ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی می‌روند، «در گرماگرم روزهایی که «جنگ اسلام و کفر» در جبهه‌های نبرد پاسداران انقلاب با دشمن صدامی در جریان است، و در شرایطی که پس از بازگرفتن آبادان و خرمشهر از جانب ایرانیان، صدام حسین از در تسلیم درآمده است و کشورهای عربی خلیج فارس نیز پرداخت ۹۰ میلیارد دلار غرامت سنگین مورد مطالبه ایران را تقبل کرده‌اند. منتها ولی فقیه و همکاران دست اول او چنین صلحی را نمی‌خواهند، زیرا آنچه ضامن بقای آنها بر مسند قدرتی است که تازه بر آن نشسته‌اند صلح نیست، ادامه جنگ است. و درست در این شرایط ولی فقیه به یاد می‌آورد که در میان ۶۲۳۶ آیه قرآن، دو آیه وجود دارند که در آنها سخن از «قاتلوه‌م حتی لاتکون فتنه» رفته است، ولی نیازی به یادآوردن این واقعیت قرآنی نمی‌بیند که این حکم «با آنها قتال کنید تا وقتیکه فتنه از میان برداشته شود»، در سوره‌های بقره و انفال در ارتباط با مشرکان قریش و پیمان شکنی احتمالی آنان پس از قرارداد متارکه با مسلمانان در حدیبیه صادر شده است و به موارد دیگر مربوط نمی‌شود.

در سخنان پیامبرگونه‌ای که وی به عنوان رهبر اولین حکومت الله در روی زمین در سالروز تولد پیامبر اسلام ایراد می‌کند، خود او می‌پذیرد که قرآن مجموعه‌ای یکدست نیست، یعنی «هم آیات رحمت دارد و هم آیات قتال»، منتها به جمع شنوندگان خودش که هیچیک از آنان نیز چون خود او هواخواه آیات رحمت نیستند، خشمگینانه عتاب می‌کند که «چرا در قرآن آیات رحمت را می‌خوانید و آیات قتال را نمی‌خوانید؟»، و نمی‌پرسد که بعکس چرا در قرآن آیات قتال را می‌خوانید و آیات رحمت را نمی‌خوانید؟. آنچه بدنبال این توضیح لازم خواهید خواند، متن کامل بیانات امام روح الله خمینی است که در

اینجا عیناً از روزنامه های اطلاعات و کیهان چاپ همانروز نقل شده است:

«قرآن میفرماید: قاتلو هم حتی لاتکون فتنه. یعنی همه بشر را دعوت میکند به مقاتله. یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم. اینکه ما امروز میگوئیم جنگ جنگ تا پیروزی بر کفر صدامی، یک چیز کوچکی است که از آن گرفته ایم. آنچه قرآن میگوید این نیست. قرآن میگوید جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم. یعنی باید کسانی که تبعیت از قرآن میکنند آنقدر ادامه به نبردشان بدهند تا اینکه فتنه از عالم برداشته شود. این جنگ یک رحمتی است برای عالم و یک رحمتی است برای هر ملتی در آن محیطی که هست. جنگهای پیغمبر رحمت بوده است بر عالم و رحمت بوده است برای کفاری که با آنها جنگ میکرده است. رحمت بر عالم است برای اینکه اگر فتنه در عالم نباشد همه عالم در آسایش میباشند... اگر چنانچه یک کافری را سر خود بگذارند تا آخر عمر فساد بکند آن شدت عذابی که برای آن لازم است پیدا میکند بسیار بالاتر از آن کسی که جلویش را بگیرند و همین حالا بکشندش. اگر یکنفر فاسد را بگیرند و بکشند به صلاح خودش است، برای اینکه اگر زنده بماند فساد زیادتر میکند. این یک جراحی است برای اصلاح، نه این است که یک چیزی باشد که برخلاف رحمت باشد. پیغمبر رحمة للعالمین است و اینکه میفرماید قاتلوهم حتی لاتکون فتنه بزرگترین رحمت است بر بشر. آنهایی که خیال میکنند بودن در دنیا و خوردن و خوابیدن حیوانی رحمت است میگویند که اسلام پدر رحمت است نباید آدمکشی بکند، نباید قصاص داشته باشد، در صورتیکه حد برای این آدمی که دستش را میبرند برای کاری کرده است یک رحمتی است. اینطور نیست که اگر جنگهای پیغمبر مخالفت با رحمة للعالمین داشته باشد مؤکد رحمة للعالمین باشد. الجنة تحت ظلال السیوف. تمام کارهایی که انبیا میکردند و جنگهایشان برای این است که معرفت اله را توسعه بدهند. آن مذهبی که جنگ در آن نیست مذهب ناقصی است اگر اصولاً چنین مذهبی وجود داشته باشد. گمانم این است که اگر به حضرت عیسی سلام اله

علیه هم مهلت میدادند بهمین ترتیبی که حضرت موسی سلام اله علیه عمل کرد و همین ترتیبی که حضرت نوح سلام اله علیه عمل کرد او هم با کفار آنطور عمل میکرد. این اشخاصی که گمان میکنند که حضرت عیسی اصلاً سر این کارها را نداشته است و فقط یک ناصح بوده است به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد میکنند. اگر اینطور باشد معلوم میشود که او فقط ناصح بوده است و یک نبی نبوده است. واعظ غیر نبی است. نبی همه چیز دارد، شمشیر دارد، جنگ دارد، برای اینکه مردم را نجات بدهد. جنگ میکند، برای اینکه مردم را از شر خودشان نجات بدهد. تعزیر میکند، برای اینکه تربیت بشود این آدم. اگر امروز جوانهای ما میگویند جنگ جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که یک امری برخلاف قرآن میگویند. این فقط یک ذره ای است از آنچه قرآن میگوید. ولی اگر ما امروز در جنگ با صدام پیروز هم بشویم فقط یک کمی فتنه را کم کرده ایم. اگر در جای دیگری هم بعد از آن پیروز بشویم باز کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه دنیا را هم فرض کنیم که جنگ کنیم و پیروز بشویم باز در دنیای عصر خودمان پیروزی درست کرده ایم، در صورتیکه قرآن این را نمیگوید، میگوید جنگ تا رفع فتنه. باید رفع فتنه از عالم بشود. بنابراین درک غلطی است از قرآن که کسی خیال کند قرآن نگفته است جنگ جنگ. قرآن گفته است، بالاتر از این را هم گفته است. اسلام هم گفته است و بالاتر از این را هم گفته است. یعنی گفته است که نه این است که جنگ یک نعمتی بر مردم است، بلکه یک رحمتی است بر تمام بشر. خدای تبارک و تعالی که مردم را دعوت به مقاتله کرده است نه این است که بخواهد زحمتی برای آنها ایجاد کند، میخواهد رحمت درست کند، این را از غایت توسعه رحمت میخواهد. نباید آنهایی که با ما مخالف هستند از قرآن سوءاستفاده کنند و بگویند این مخالف قرآن است، یا آخوندهای درباری بگویند این مخالف قرآن است، اگر کسی بگوید فتنه را با جنگ رفع بکنید مخالف قرآن است»^۱.

۱ - تذکر تکمیلی فتوای علامه برقی در احکام القرآن در همین باره: «معنی

«جهاد» دوران مدینه و جهاد عصر خلافت

از «قتال»، بمفهوم جنگ مذهبی با مشرکین و کفار، در یازده سوره مدنی قرآن (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، نحل، توبه، احزاب، محمد، صف، فتح) یاد شده است که هر مورد به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی خاصی مربوط میشود و عملاً هیچکدام جنبه عام و کلی ندارند. پژوهشگر سرشناس انگلیسی، T.W. Arnold در کتاب تحقیقی خودش بنام *The Preaching of Islam* (دعوت اسلامی) که در سال ۱۸۹۶ در لندن منتشر شد، ارزیابی مبسوطی در این باره کرده است که در هیچ جای قرآن از مسلمانان خواسته نشده است بدون آنکه از جانب کفار مورد خطر یا تجاوز قرار گیرند دست به حمله بزنند، و مفهوم «جنگ مقدس» برای تعبیر اصطلاح قرآنی جهاد مفهومی است که بعداً در دوران خلافت برای آن قائل شده اند. Caetani که برای این ارزیابی اسلام شناس انگلیسی ارزشی اصولی قائل است، اضافه میکند که بخصوص این ارزیابی ها این واقعیت را روشن میکنند که همه آنچه در باره جهاد در قرآن آمده مربوط به جنگهای مسلمانان با قریشیان مهاجم و همدستان جنگی آنها است و با شرایط بعدی گشورگشایی های برونمرزی بعدی تطبیق نمیکند، بهمین جهت پس از تسلیم نهایی قریش در مکه در سال هشتم هجری، دیگر هیچ آیه ای در باره جنگ مقدس با کفار در قرآن نیامده است. وی در همین راستا به بررسیهای وسیع محقق دیگر J. Oblink در کتاب *Die heilige Oorlog volgens den Koran* و به ویژه به بررسی اصولی H. Grimme در جلد دوم کتاب *Einleitung in den Koran. System der Koranischen Theologie* اشاره میکند که در آنها فهرست های جامعی از آیات قرآنی مربوط به جهاد مورد ارائه و بررسی قرار گرفته اند.

* * *

لاتکون فتنه این است که باید نیروی جهاد مسلمین تعطیل نشود، و این قانون مطلق و شامل عموم مسلمین است تا روز قیامت، یعنی تا وقتی که یکنفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد میباید جهاد ادامه یابد.»

ضابطه «جهاد» برای نخستین بار در دوران مدینه وارد معتقدات اسلامی شد، ولی بخصوص در دوران جهانگشایی اعراب اهمیت پیدا کرد، زیرا به عنوان ابزاری در خدمت سیاستهای کشورگشایی و غنیمت‌گیری خلفا به کار گرفته شد، هر چند که در نفس الامر این کشورگشایی‌ها و جنگهایی که لازمه آنها بود، بسیار پیش از آنکه انگیزه مذهبی داشته باشند انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی داشتند و عامل دینی در آنها نقش فرعی و درجه دومی را داشت. با اینهمه اصل جهاد که در زمان خلفا توسط فقهای جهان اسلام بصورتی مدون درآمد تقریباً در همه جنگهای اسلامی مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

چنانکه پژوهشگران متعددی متذکر شده‌اند، کلمه جهاد در قرآن به معنی «جنگ مقدس» که امروزه بدان معنی میشود بکار نرفته، بلکه بمفهوم لغوی آن در زبان عربی، یعنی به معنی کوشیدن با همه قوا برای انجام کاری مهم، و عادتاً ارزنده و مثبت بکار رفته است. در دو آیه از قرآن (عنکبوت، آیه ۸ و لقمان، آیه ۱۵) حتی این اصطلاح بمفهوم ضداسلامی، در مورد والدینی گفته شده است که در مکه میکوشیدند تا اطفال خود را از پیوستن به آیین اسلام باز دارند، و بدین فرزندان توصیه شده است که در این مورد خواست والدینشان را نادیده بگیرند. یکی از اتهاماتی که در مکه به محمد وارد میشد همین بود که با اغوای جوانان به نافرمانی از پدر و مادرشان روابط خانوادگی جامعه مکی را برهم میزند.

در دوران مدینه، کلمه جهاد مفهومی سیاسی نیز پیدا میکند، ولی حتی در این مورد هم بمفهوم جنگ مقدس و الزامی بکار نمیرود، بلکه مفهوم بسیج همه تواناییهای فکری و مالی و روحی و نه الزاماً رزمی را دارد. وقتی که اختصاصاً پای جنگ مسلحانه در کار باشد، اصطلاح «قتال» بکار میرود و نه جهاد. به عبارت دیگر جهاد (که بدین صورت تنها سه بار در سوره‌های توبه و فرقان و ممتحنه بدان اشاره شده) دعوتی به تلاش کامل ولی داوطلبانه است و نه تنها برای جنگ، و بخصوص برای جنگ مقدس، که آنرا با چنین مفهومی اصولاً در قرآن نمیتوان یافت.

بجای توضیح بیشتر در باره هر یک از موارد یازده گانه ای که در سوره های مدنی قرآن در باره قتال با مشرکان و کافران میتوان یافت، بهتر است که ترجمه هر یک از این مجموعه های آیات عیناً در اینجا نقل شود، تا خوانندگان علاقمند بتوانند در صورت نیاز به متون اصلی آنها مراجعه کنند. تذکر این واقعیت بنیادی و کاملاً مهم نیز بهمین مناسبت ضروری است که چنانکه میتوان دید، کلیه این موارد از نظر شرایط زمانی و مکانی ارتباط با یکی از رویدادهای جنگی زمان خود پیامبر در سالهای مدینه دارند و حضور شخصی او در همه آنها مستتر است، و بدین ترتیب بهیچ صورت نمیتوان آنها را احکامی و قابل تطبیق با شرایط زمانی و مکانی بکلی متفاوتی از نوع حملات جهانگشایانه سالهای خلافت در بیرون مرزها، و نه علیه مشرکان بلکه علیه پیروان دیگر آیینهای توحیدی دانست:

«چگونه خدا و پیامبرش عهد آن کسانی را نگاه دارند که خودشان عهد خدا و رسول را شکستند؟ البته با آن مشرکانی که در مسجدالحرام با آنان پیمان بسته اید تا زمانیکه آنها بر عهد خود وفادار بمانند شما هم وفادار بمانید. ولی با مشرکان پیمان شکن چگونه وفای بعهد توان کرد در صورتیکه آنان اگر بر شما (مسلمانان) ظفر یابند مراعات هیچ عهد و پیمانی را نمیکند. به زبان خشنودتان میسازند اما در دل جز کینه از شما ندارند، زیرا بیشترشان از فاسقانند... پس هرگاه توبه کردند و نماز بپا داشتند و زکوة مال دادند درینصورت آنان برادران دینی شمایند و ما آیات خود را بدانانکه جویای معرفتند بیان خواهیم کرد. اما هر آینه عهدی را که با شما بسته اند بشکنند و بر دین شما طعنه زنند در اینصورت با پیشوایان کفر قتال کنید که آنانرا عهد و پیمان استواری نیست. چرا با آن قومی که پیمان خود را شکستند و اهتمام بدان کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند قتال نکنید، در صورتیکه آنان بودند که اول بار به دشمنی با شما برخاستند. آیا از اینان بیم دارید، و حال آنکه سزاوارتر است که از خدا بیم داشته باشید. در اینصورت با آنان به قتال برخیزید

تا خداوند بدست شما عذابشان دهد و خوارشان گرداند و شما را بر آنان پیروز کند و دل‌های مؤمنان را از این بابت شفا بخشد... ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، با هر کدام از کافران که با شما نزدیک‌ترند قتال کنید چنانکه در شما احساس درشتخویی و نیرومندی کنند، و بدانید که خداوند همیشه یار پرهیزکاران است» (توبه ۷-۱۴ و ۱۲۳).

«و مؤمنان گفتند چه شده که سوره‌ای در باره قتال برای ما نازل نشده است؟ اما اکنون که سوره‌ای محکم و صریح در این باره آمده که در آن از قتال سخن رفته است آنانی را که دل‌های بیمار دارند می‌بینی که همچون غش زدگان به تو مینگرند، و چه بهتر که اینان بمیرند. راه رستگاری طاعت خداوند و گفتار نیکو است، و چون امر به قتال شود برای آنان بهتر است که کلام خدا را تصدیق کنند... آیا منافقان در آیات قرآن تأمل نمیکنند یا بر دل‌های خودشان قفل زده‌اند؟ شما ای اهل ایمان، در کار دین سستی روا مدارید و دشمنان دین را دعوت به صلح مکنید، زیرا که شما در دست بالاتر قرار دارید و خداوند با شماست و از ثواب اعمالتان نمیکاهد. چون با کافران روبرو شوید آنها را شجاعانه گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار از پای درآیند، پس آنانرا محکم به بند کشید تا بعد در ازای فدیة آزادشان کنید و جنگ سختی خود را فروگذارد... البته این حکم قطعی است و اگر خدا میخواست خودش از کافران انتقام میکشید، و لیکن خواست شما را بیازماید تا پاداش آنانکه در راه خدا قتال میکنند ضایع نشود... اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری کند و قدمهایتان را استوار گرداند» (محمد، ۴-۷ و ۲۰-۲۴).

«در راه خدا با آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند قتال کنید، زیرا هر کس در راه خدا قتال کند، چه کشته شود و چه پیروز آید، اجری بزرگ خواهد یافت. چرا در راه خدا قتال نمیکنید، در صورتیکه بسیاری از مستضعفان شما از مرد و زن و کسودک پیوسته بدرگاه خدا مینالند که ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آور و از جانب خود برای ما یار و نگهداری بفرست. آنانکه ایمان آورده‌اند در راه خدا قتال میکنند و کافران در راه طاغوت، پس شما با

یاران شیطان مقاتله کنید و بیمی از آنان مدارید، زیرا که مکر شیطان ضعیف است» (نساء، ۷۴-۷۶).

«نمی بینی مردمی را که بدانها گفته شده بود نماز اقامه کنید و زکوة بپردازید، ولی وقتی که بر آنها حکم قتال نیز صادر شد، برخی از آنان از دشمنان خود بهمان اندازه که باید از خدا بترسند یا بیش از آن ترسیدند و گفتند ای خداوند چرا بر ما حکم قتال داده ای که اجل ما تا هنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفتد؟ بدانان بگو که زندگانی دنیا متاعی ناچیز است در صورتیکه جهان آخرت جهانی ابدی است که در آن ستمی به کسی وارد نمی آید. و مرگ نیز در هر جا که باشید، اگر چه در کاخهای بسیار استوار، شما را فرا خواهد رسید» (نساء، ۷۶-۷۸).

«بیاد بیاورید زمانی را که گروه اندکی در میان دشمنان بسیار بیش نبودید که شما را در سرزمین خود (مکه) خوار می شمردند و پیوسته بر خویش ترسان بودید، ولی بعد از آن خداوند شما را در پناه خود آورد و نیرو و نصرت عطا فرمود و بهترین طعام ها را روزی داد تا شکرگزار او باشید. پس با آنان قتال کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین خدا برقرار گردد، و چنانچه دست از دشمنی با شما کشیدند کارشان را به خدا واگذارید که بصیر و آگاه است» (انفال، ۲۶، ۳۹).

«پس ای پیغمبر! تو خود در راه خدا به قتال برخیز تا تکلیف خویش را انجام داده باشی، و مؤمنان را نیز به یاری رسانیدن به خود بخوان تا خدا آسیب کافران را از شما بازدارد، زیرا قدرت خدا از کمک مردم بیشتر و عذاب و انتقامش سخت تر خواهد بود» (نساء، ۸۴).

«حکم قتال برای شما مقرر گردید و حال آنکه بر شما ناگوار بود، لیکن چه بسیار شود که چیزی را ناگوار شمارید در حالیکه به حقیقت خیر شما در آن باشد، و چه بسیار شود که چیزی را دوست بدارید و در واقع شر و فساد شما در آن باشد، و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید. از تو، ای پیامبر، مردمان در باره جنگ در ماه حرام سنوأل کنند. بگو که جنگ در ماه حرام گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پیمانال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل آن گناه بسیار بسزرگتری است، و

فتنه گری فسادانگیزتر از قتل است» (بقره، ۲۱۶ و ۲۱۷).

«ای پیامبر، مؤمنان را به قتال ترغیب کن، همانا که اگر بیست تن از شما پایدار باشید بر دویست تن از دشمنان غلبه خواهید کرد، و اگر صد نفرتان پایدار باشید بر دو هزار تن غالب خواهید شد. ولی اکنون که خداوند ضعف شما را در این مورد می بیند، حکم را بر شما تخفیف میدهد و مقرر میدارد که اگر صد نفر شما پایدار باشند بر دویست نفر و اگر هزار تن شما پایدار بمانند بر دو هزار نفر به اذن خدا پیروز شوند» (انفال، ۶۵ و ۶۶).

«آنانکه مسلمان شدند و از شهر خود هجرت کردند و در راه خدا کوشیدند میباید امیدوار به رحمت خداوند باشند که آنانرا نصیب خواهد شد. در راه خدا قتال کنید و بدانید که خداوند شنوا و دانا است» (بقره، ۲۱۸ و ۲۴۴).

«خداوند آن مؤمنانی را که در صف قتال چون سدی آهنین استوارند بسیار دوست میدارد. ای اهل ایمان، بگذارید شما را به تجارتی سودمند که از عذابی دردناک نجاتتان بخشد دلالت کنم، و آن این است که به خدا و رسول او ایمان آورید و با مال و جان خود در راه خدا مجاهده کنید که خیرتان در آن است. و به تجارتی دیگر نیز نویدتان دهم، و آن این است که عنقریب به پیروزی بزرگی دست خواهید یافت و این بشارتی بر مؤمنان است» (صف، ۱۰-۱۳).

«همانا شمار ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است که از آنها چهار ماه ماههای حرامند. پس در آن ماهها با یکدیگر ناسازگاری مکنید و در عوض با مشرکان قتال کنید چنانکه آنها نیز متفقاً با شما به قتال برمیخیزند» (توبه، ۳۶).

«ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر مشرکان حرمت آنها را نگاه ندارند و با شما قتال کنند شما نیز به قصاص پردازید» (بقره، ۱۹۴).

«ای گروه مؤمنان، هنگامیکه با مشرکانی روبرو شوید که آماده پیکار با شمایند، بدانان پشت مکنید، مگر آنکه برای شرکت در پیکاری دیگر یا پیوستن به رزمندگانی دیگر چنین کنید، زیرا که اگر

جز در اینصورت پشت بگردانید غضب خداوند را بر خود خریده اید. بسا دشمنان قتال کنید، ولی این شما نیستید که آنرا میکشید، بلکه خداوند است که آنها را هلاک میکند» (انفال، ۱۷).

«برای چه در راه خدا انفاق نمیکنید، در حالیکه میراث آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ همه شما درین راه یکسان نیستید، زیرا کسانی از شما اموال خود را در راه خدا ایشار کردند و در راه کسب پیروزی بقتال برخاستند، در صورتیکه کسانی دیگر برای نفقه مال خود و شرکت در قتال منتظر آن ماندند که ببینند سرنوشت جنگ چه خواهد بود؟ در روز حساب گروه نخستین مسلماً چندین درجه بالاتر از دیگران جای خواهند داشت. ولی خداوند به همه پاداشی نیکو خواهد داد، زیرا که بر هر آنچه میکنند آگاه است» (حدید، ۱۰).

ارزیابیهای هابی از پژوهشگران

پژوهشگران مختلفی که در دو سده نوزدهم و بیستم در جهان غرب در باره پیدایش و رشد آیین اسلام و تحولات سیاسی و اجتماعی آن و در عوامل گوناگون این تحولات بررسی کرده اند، هرکدام ارزیابیها و نظریاتی در زمینه های مورد بررسی خود عرضه داشته اند که آشنایی با آنها برای هر علاقمندی که خواسته باشد بنوبه خود درک واقع بینانه تری از این ماجرای بزرگ ۱۴۰۰ ساله تاریخ داشته باشد ضروری است. بدینجهت شایسته می بینم که نمونه هایی از این ارزیابیها را، بویژه در آن مورد که به انگیزه ها و عوامل واقعی موج جهانگشایی «اسلامی» در سالهای خلافت عمر و جانشینانش، و در نتیجه بطور غیرمستقیم با ماجرای حمله عرب به ایران مربوط میشود در صفحات آینده در دسترس خوانندگان بگذارم. هر گونه قضاوت و تشخیص در باره آنها طبعاً با خود آنان است:

* * *

«پس از تسخیر یمن به وسیله ایران (در سال ۵۷۲ میلادی) جاده تجارت ترانزیتی روم و هند که از مکه و یمن میگذشت، در

جز در اینصورت پشت بگردانید غضب خداوند را بر خود خریده اید. با دشمنان قتال کنید، ولی این شما نیستید که آنرا میکشید، بلکه خداوند است که آنها را هلاک میکند» (انفال، ۱۷).

«برای چه در راه خدا انفاق نمیکنید، در حالیکه میراث آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ همه شما درین راه یکسان نیستید، زیرا کسانی از شما اموال خود را در راه خدا ایشار کردند و در راه کسب پیروزی بقتال برخاستند، در صورتیکه کسانی دیگر برای نفقه مال خود و شرکت در قتال منتظر آن ماندند که ببینند سرنوشت جنگ چه خواهد بود؟ در روز حساب گروه نخستین مسلماً چندین درجه بالاتر از دیگران جای خواهند داشت. ولی خداوند به همه پاداشی نیکو خواهد داد، زیرا که بر هر آنچه میکنند آگاه است» (حدید، ۱۰).

ارزیابی‌هایی از پژوهشگران

پژوهشگران مختلفی که در دو سده نوزدهم و بیستم در جهان غرب در باره پیدایش و رشد آیین اسلام و تحولات سیاسی و اجتماعی آن و در عوامل گوناگون این تحولات بررسی کرده اند، هرکدام ارزیابی‌ها و نظریاتی در زمینه‌های مورد بررسی خود عرضه داشته اند که آشنایی با آنها برای هر علاقمندی که خواسته باشد بنوبه خود درک واقع بینانه تری از این ماجرای بزرگ ۱۴۰۰ ساله تاریخ داشته باشد ضروری است. بدینجهت شایسته می بینم که نمونه‌هایی از این ارزیابی‌ها را، بویژه در آن مورد که به انگیزه‌ها و عوامل واقعی موج جهانگشایی «اسلامی» در سالهای خلافت عمر و جانشینانش، و در نتیجه بطور غیرمستقیم با ماجرای حمله عرب به ایران مربوط میشود در صفحات آینده در دسترس خوانندگان بگذارم. هرگونه قضاوت و تشخیص در باره آنها طبعاً با خود آنان است:

* * *

«پس از تسخیر یمن به وسیله ایران (در سال ۵۷۲ میلادی) جاده تجارت ترانزیتی روم و هند که از مکه و یمن میگذشت، در

نتیجه سیاست تجارتنی ساسانیان که میخواستند انحصار صدور ابریشم چین و ادویه هند به کشورهای کرانه دریای مدیترانه را در دست خود داشته باشند و آنها را متوجه راههایی که از ایران میگذشت بکنند، قطع شد. انتقال این راههای بازرگانی ضربه سختی به اقتصاد عربستان وارد آورد و بخصوص برای مکه و یمن که نقش واسطه را در این تجارت پرسود ایفا میکردند لطمه شدیدی بود که بر اثر آن قبایل بدوی که راهنمای کاروانهای بازرگانی و تأمین کننده شتر و شتریان و محافظ برای آنها بودند بیکار و فقیر شدند. اعیان مکه نیز که این راه به رویشان بسته شده بود به رباخواری روی آوردند و این باعث شد که بسیاری از قبایل که فقیر شده بودند از آنسان وام بگیرند و مقروض شوند. همه این تحولات اجتماعی جامعه عربی را دچار بحرانی بیسابقه کرد، و اندک اندک این اندیشه را پدید آورد که برای جبران کمبودهای مالی، راهی جز جنگ و غنیمت گیری در سرزمینهایی که در مسیر راههای کاروان رو از شام به ایران قرار دارند وجود ندارد. برای رسیدن بدین مقصود، نخست تأمین یکنوع اتحاد سیاسی در خود عربستان ضرورت داشت تا بتواند تازیان را برای دست زدن به جنگهای غارتگرانه متشکل سازد، و این کاری بود که درست در همان زمان با ظهور اسلام در صحنه سیاسی عربستان صورت گرفت.» (U. Yakubovskii در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی».)

* * *

«همه سرزمینهای اسلامی که در بیرون از مرزهای عربستان با شمشیر تصاحب شدند از پیروزیهای جنگی بدست آمده بودند که محمد نه دخالتی در آنها داشت، و نه رهنمودی در باره آنها داده بود. اسلام در مکه صورت یک جامعه مذهبی را داشت و در مدینه به صورت یک جامعه سیاسی در آمد. تبدیل بعدی این جامعه محلی به یک امپراتوری جهانی، کاری بود که صرفاً به ابتکار جانشینان محمد انجام گرفت و نه به ابتکار خود محمد یا به رهنمود او، زیرا

هیچ مدرکی در دست نیست که محمد خود چنین برنامه ای را طرح کرده باشد یا به اجرای آن بعد از خودش دستور داده باشد.» (A. Sprenger در کتاب Das Leben und die Lehre des Mohammed).

* * *

«دلیلی در دست نیست که محمد به جهانگشایی با شمشیر وصیت کرده باشد. بسیاری از صاحب نظران از آغاز بر این عقیده بودند که این سیستم خلافت بود که اصل موعظه حسنه را به کشتار و غارت تبدیل کرد. این انحراف با هجرت محمد از مکه به مدینه صورت نگرفت، بلکه پس از وفات او صورت گرفت.» (Th. Nöldeke در کتاب Die tradition über das Leben Muhammads).

* * * سمع زنا

«لشکریانی که پیروزمندان از جنگهای «رده» بازگشته بودند پیوسته خواهان غنائم بیشتری بودند، و ابوبکر از این بابت با مشکلی مواجه بود که اساس قدرت او را مورد تهدید قرار میداد. تنش در عربستان به اوج خود رسیده بود، و تردیدی نبود که اگر خلیفه از لژیون های پیروز خویش میخواست که سلاحهایشان را کنار گذارند و به مشاغل پیشین خود بازگردند خود را با خطر زدوخوردهای شدید داخلی روبرو میساخت، زیرا بیش از نیمی از افراد خلافت اسلامی او در آن هنگام از قبایلی تشکیل میشدند که هنوز سرپایشان از جنگهای رده خونین بود، و سنگینی یوغ حکمفرمایی فاتحان را در گرماگرم دوران شکست عمیقاً احساس میکردند. فرستادن این عناصر خطرناک به بیرون از مرزهای شبه جزیره عربستان و مشغول داشتن آنان به تلاشی که انتظار میرفت هم آسان و هم پریرکت باشد و بخصوص غنائم بسیار نصیبشان کند، و از این راه احساس تحقیر ناشی از شکست را از یادشان ببرد، بهترین راه حلی بود که در برابر خلیفه قرار داشت. نتیجه این شد که هم مسلمانان قدیمی و هم نومسلمانان مصلحتی، صرفاً به دلایلی سیاسی و اقتصادی عقده ها و خرده حسابهای دیرینه خود با

یکدیگر را کنار گذاشتند و با کشتن مقاومت ناپذیر جنگ و غارت به همدیگر پیوستند. قبول اسلام از جانب این نورسیدگان مطلقاً گرایشی مذهبی به مفهوم سنتی آن نبود، توافقی «نظامی - سیاسی» در راه اجرای برنامه غنیمت گیری بود». (J. Wellhausen در کتاب Das Arabische Reich und seine Sturz).

* * *

«سلسله فتوحات با شبیخون هایی ساده و بدون اندیشه جهانگشایی اسلامی، توسط اعرابی آغاز شد که ما به خطا آنانرا رزمندگان اسلام میخوانیم، زیرا در آن هنگام بخش اعظم این رزمندگان هنوز در بت پرستی پیشین خود پابرجا بودند. در باره ترکیب سپاهیان خالدبن ولید اطلاعات ما چندان زیاد نیست، ولی کلیه اسناد موجود نشان میدهند که شمار مسلمانان اصیل، یعنی آنهایی که همراه خالد از مدینه آمده بودند در این سپاه بسیار محدود بود، بطوریکه حتی ده درصد از مجموع نفرات را نیز شامل نمیشد. این نیز مسلم است که اگر اینان از آشفتهگی فراگیری که در آن زمان بر شاهنشاهی ساسانی حکمفرما بود به حد کافی آگاهی داشتند حمله بزرگ خود را برای غنیمت ستانی همانوقت آغاز میکردند و سه سال در انتظار نمیماندند. این سه سال شاید میتوانست برای این امپراتوری در حال زوال فرصتی مساعد جهت آمادگی و بسیج باشد، زیرا روی کار آمدن یزدگرد سوم در همین زمان، نشان میداد که سرانجام طبقات مسخ شده اشراف و روحانیت به ضرورت جستجوی یک راه حل نجات بخش برای کشور بیمار خود پی برده بودند، ولی از دیدگاه واقع بینی فرصت بکلی از دست رفته بود و نیروی حیاتی بیمار به چنان تباهی کشیده شده بود که دیگر امیدی برای نوشدارو نمانده بود».

(Sir William Muir در کتاب The Life of Mahomet).

* * *

«رهبری اسلامی محمد با آنکه بصورت یک رفرم مذهبی آغاز

شده بود در جریان عمل به صورت یک حکومت عمدتاً سیاسی در آمد. قبایلی که اکثراً با جنگ و بخشی از آنان نیز به خاطر فرصت طلبی و بهره گیری از شرایط تازه به جبهه مسلمانان پیوسته بودند هیچگونه احساس مذهبی نداشتند و اصولاً نسبت به هر نوع انگیزه دینی بی تفاوت بودند. بخصوص هیچ نشانی از آنچه امروز از جانب ما «فاناتیسم» نام گرفته است در نزد آنها دیده نمیشد. آن مورخان معاصر که اعراب بادیه نشین فاتح جنگ با ایرانیان یا بیزانسی ها را متعصبانی مذهبی معرفی میکنند که بخاطر شور و ایمانشان خود را بی محابا به آغوش مرگ می افکندند، نوع احساساتی را که خاص دورانهای کنونی ناسیونالیسم ها و ایدئولوژی ها است به قرن اول هجری و به بادیه نشینان آنروز عربستان منتقل میکنند بی آنکه شرایط فکری و اجتماعی ایسن جوامع را در سیزده قرن پیش در نظر بگیرند. جنگجویان عرب که فتوحات اسلامی را آغاز کردند تقریباً بطور انحصاری از بدویانی تشکیل شده بودند که در دوران زد و خوردهای خونین رده به قبایل شکست خورده تعلق داشتند و پس از شکست خود در برابر نیروهای اعزامی حکومت مدینه بطور داوطلبانه در سپاهی که این حکومت برای جنگ در بیرون از مرزهای عربستان گردآوری میکرد عضویت جستند. چنین افرادی که تا چند ماه پیش از آن علیه اسلام جنگیده بودند نمیتوانستند یک شبه تبدیل به سلدحشوران از جان گذشته آیین تازه شده باشند. آنچه واقعاً آنان را به شرکت در جنگهای تازه تهاجمی برمی انگیزخت عشق به غارت و غنیمت بود که این بار مجوزی شرعی نیز در یافت داشته بود.» (R. Döllinger در کتاب Muhammad's Religion).



«بیگمان در جمع مسلمانان کسانی هم بودند که یا از روی احساسی مذهبی و یا بخاطر کشش عاطفی نسبت به شخص پیامبر در مقام پیشوا و مراد محبوبشان در خط یک گرایش مذهبی قرار داشتند، ولی اینان اقلیت محدودی را تشکیل میدادند که تقریباً

همگی به قدیمی ترین یاران پیامبر تعلق داشتند و تا پایان جنگهای بزرگ تهاجمی نیز در مدینه باقی ماندند. در برابر آنان، اکثریت عظیم سلحشوران اسلام بادیه نشینان ماجراجویی بودند که از اسلام تنها نامی میشناختند و تنها به چشم وسیله ای برای بهره گیری مالی بدان مینگریستند». (Reinhart Dozy در کتاب Essai sur l'histoire de l'islamisme).



«انگیزه های واقعی جهش مقاومت ناپذیری که اعراب را از درون بیابان های بی آب و علفشان به شرق و غرب جهان سرازیر کرد انگیزه هایی مادی و روزمره بود که عمدتاً از نابسامانی وضع اقتصادی فاجعه انگیز عربستان سرچشمه میگرفت. ارزیابی های پیشین احتمالاً روشن کرده است که محرک اولویت دار این اعراب در حملاتشان به ایران و بیزانس چه میتوانسته است باشد. اینان در آن هنگام بر اثر شرایط دشوار خشکسالی و ضرورت نجات خویش از زندان پهناور صحرایی خشک و سوزان که دیگر توانایی تغذیه آنها را نداشت نیاز اجتناب ناپذیری به بیرون رفتن از این وادی بیحاصل و روی آوردن به سرزمینهای بارور آنسوی مرزها احساس میکردند که تدریجاً بصورت ضرورتی حیاتی درآمده بود. در بررسی این واقعیت نیباید به جستجوی هیچ انگیزه مذهبی رفت، همچنانکه در مورد هجوم های مشابه قبایل ژرمن که در همان زمان از شمال اروپا به امپراتوری رم سرازیر شده بودند یا در مورد مغول ها و تاتارهایی که در قرون دوازدهم و چهاردهم از دشتهای دوردست خود بصورت طوفانی ویرانگر قسمت اعظم آسیا و بخشی از اروپا را درنوردیدند و به خاک و خون کشیدند نمیتوان سراغ از انگیزه های مذهبی گرفت. جنگجویان عرب پیروزیهای بزرگ خود را با اتکاء به خصائص سنتی بارزی بدست آوردند که از دیرباز در نهاد آنان سرشته بود، ولی این خصائص که اهم آنها شجاعت و استقامت و بی اعتنایی به مرگ بود مطلقاً با اسلام نرسیده ارتباطی نداشت. نقش اسلام فقط این بود که بر اثر مجموعی

از شرایط و مقتضیاتی که پیش از این ارزیابی شد قسوه محرکه ای را وارد میدان کند که بتواند برای مدت زمانی نیروهای پراکنده جامعه عرب را در یک ارگانیزم واحد با یکدیگر درآمیزد، یعنی در مدت نسبتاً کوتاهی نقش سیمانی را ایفا کند که آجرها و سنگهای یک ساختمان بزرگ را به یکدیگر متصل میکند و امکان برپا کردن دیوارها و سقفها را بر پایه آنها بدان میدهد، بی آنکه در ماهیت خود این اجزاء تغییری داده باشد. این بدان معنی است که اگر این سیمان به دلیلی تجزیه شود و قدرت سریشمی خود را از دست بدهد، سنگها و آجرها نیز به وضع پیشین خود بازمیگردند و همه بنا فرو میریزد. درست هم به همین جهت بود که تنها چند دهه بعد از فتوحات بزرگ، عربستان به صورت نخستین خود بازگشت و ساکنان آن همان زندگی عادی دوران جاهلیت را از سر گرفتند» (Leone Caetani در مجموعه Annali dell'Islam).

* * *

«تاریخ نویسان اسلامی نه تنها این اشتباه را میکنند که ظاهراً همه عربستان تا سال یازدهم هجرت، یعنی زمان درگذشت محمد، به اطاعت مسلمانان درآمده بود، بلکه در باره تحلیل حوادثی هم که بدنبال ماجرای «رده» روی داد و منجر به عملیات جنگی اعراب در ایران و فلسطین و سوریه شد مرتکب اشتباه مشابهی میشوند، زیرا این عملیات جنگی را اجرای نقشه طرح شده ملتی یکپارچه و حکومتی تام الاختیار قلمداد میکنند که به جهات سیاسی و مذهبی لشکریان خود را به جهانگشایی فرستاد. واقعیت این است که نه جانشینان محمد توانستند عربستان را تماماً به فرمان خود درآورند، و نه طرح حساب شده ای برای گسترش جهانی اسلام توسط آنها به اجرا گذاشته شد. سلطه خلافت تازه تأسیس شده بر عربستان بسیار سطحی و محدود بود، بطوریکه در دوران عملیات نظامی برونمرزی هنوز بخش اعظم از خود شبه جزیره عربستان نه مطیع حکومت مدینه شده بود و نه اساساً مردم آن مسلمان شده بودند. یکی از همین غیرمسلمانان

سجاج بنت حارثه، زن مدعی پیغمبری بود که با احتمال بسیار خودش تا به آخر عمر مسیحی باقی ماند.

بدیهی ترین نتیجه این واقعیت اثبات خلاف واقع بودن این شعار تکراری وقایع نگاران عرب است که خلیفه ابوبکر از همان آغاز اصل «یا اسلام یا مرگ» را در مورد عصیان کنندگان رده اعلام کرد و به اجرا گذاشت. حقیقت این است که وی درست بعکس، به نوعی قبول اطاعت سیاسی بصورت اسمی آن اکتفا کرد و بقیه کار را به مرور زمان واگذاشت، و بیانگر محدودیت فوق العاده قدرت خلافت در ایسن مورد ناتوانیهای متعدد او در جریان فتوحات برونمرزی است که همزمان با ادامه مشکلات داخلی بروز داده میشد. مهمترین این ناتوانیها دشواری کار او در گردآوری شمار لازم جنگجویان برای این عملیات بود، بطوریکه قسمت اعظم جنگهای خارجی بدست بادیه نشینانی انجام گرفت که تقریباً هیچ چیز از اسلام نمیشناختند و هیچ هدفی جز غارت و غنیمت نداشتند». (Hubert Grimme در کتاب Muhammed. Das Leben.

* * *

«عربهای زمان محمد مانند گذشته جنگجویانی ممتاز بودند، زیرا تنها حرفه ای که عرب بادیه نشین داشت جنگیدن بود، و تنها هنری که میشناخت شعر، و تنها دانشی که داشت شبانی، و تنها ایدآلی که داشت تفاخر. بزرگترین آرزویش نیز غنیمت ستانی و نیرومندترین غریزه اش همخوابگی با زنان بود. از میان مردمان چنین دورانی بود که اسلام بصورت یک آیین صرفاً اخلاقی سر برآورد، و بهمین دلیل نتوانست هیچ زمینه مساعدی برای رشد و نمو خود بدست آورد مگر هنگامیکه از صورت یک نیروی اخلاقی به صورت یک واقعیت «سیاسی - نظامی» درآمد، و از این راه افقهای تازه ای را بر روی اعراب گشود که بدانها امکان ارضای همه این خواستههایشان را در ابعادی میداد که نه تنها تا آنزمان بدان دست نیافته بودند، بلکه حتی در اندیشه آنان نیز راه نیافته بود. در چنین شرایطی، هرگونه فراخوانی بسوی اخلاق و تقوی و بیم از خداوند میبایست الزاماً بصورت دعوتی

به برداشتن اسلحه و جنگیدن و غارت کردن بنام خدا تغییر جهت دهد. نظامی شدن اسلام نتیجه اجتناب ناپذیر شرایط اجتماعی عصر محمد بود، و تحول مسیر رهبری او از «نویدبخش و هشدار دهنده» روزهای نخستین - چنانکه بارها در قرآن بر آن تأکید نهاده شده بود - به بنیانگذار یک امپراتوری، تحولی بود که الزامی مینمود. بسا در نظر گرفتن چنین استحاله ای است که میتوانیم بفهمیم چگونه قدرت سازماندهی مادی و معنوی اسلام توانست جنگهای برادرکشی قبایل عرب را از میان بردارد، اما نتوانست روحیه گرداننده این چنین جنگها را تغییر دهد و فقط توانست نیروهایی را که تا آن زمان صرف تخریب یکدیگر میشدند، بصورتی یکپارچه در مسیر تخریب دیگران بکار اندازد». (H. Lammens در کتاب Etude sur le siècle des Omeyyades).



«بیشتر اعرابی که به زیر پرچم اسلام گرد آمدند، به درآمدهای فراوانی که به ایشان عرضه میشد دل بسته بودند و برای گردآوری آنها میکوشیدند، و در میان ایشان کسانی که بتوان آنها را مسلمانان پرهیزکار خواند، جز گروهی که قراء خوانده میشدند و بر گناه خویش میگریستند کسی نبود. بی گمان آروزی غنیمت انگیزه پرتوانی در گسترش اسلام بوده است. پیامبر نیز بدان آگاه بود که سربازان خود را با وعده درآمدهای فراوان از قبیل آنچه در سوره فتح به جنگجویان نوید داده شده است به خروش میآورد. گاهی که ما داستان غزوات پیامبر را میخوانیم از حصه های کلان اموال غارتی و بردگان اسیری که از این جنگها بدست آمده اند در شگفت میمانیم، هر چند که این قانون طبیعی همه جنگهای مقدس است.

پیش از آنکه پیغمبر دیدگانش را بر هم نهد، به ویژه بیفاصله پس از مرگش، زمینه اساسی بکلی دیگرگون شد. اندیشه فتح و غارت جای اندیشه پرهیزکاری را گرفت. این پیروزی ها مسلماً به سوی ایدآل پیامبر پیش نمیرفت، زیرا گنجهای تیسفون و دمشق و اسکندریه طبیعتاً جایی برای کششهای پارسایی و تنگریستی نمیگذاشت، آنهم

در شرایطی که به نوشته ابن سعد تازیان در هنگام فتح ابله در نزدیکی بصره آن اندازه غنائم بدست آوردند که به سگهای خود نیز در ظرفهای زرین و سیمین غذا میخورانیدند. خواننده گزارش این تاراج ها، از آگاهی بر اندازه ثروت‌های هنگفتی که این جنگجویان وارسته میان خود تقسیم کردند و آنچه در دهه سوم تاریخ اسلام نصیب پرهیزکاران درجه اول این آیین گردید سرگیجه میگیرد. اینان املاک وسیع و روستاهای بزرگ را به ملکیت خویش درآوردند، چه در سرزمین خود و چه در کشورهای گشوده شده از برای خویش خانه های مجلل ساختند و همه گونه وسیله خوشگذرانی را بدور خود گرد آوردند. آنچه از چپاولهای زمان جنگ و مواجب زمان صلح به جنگجویان و مؤمنین رسید بدیشان اجازه گردآوری چنین دارایی های بزرگ را میداد، چنانکه به هر سوار از سربازان عبدالله بن ابی السرح در جنگهای افریقای شمالی به روزگار خلافت عثمان سه هزار مثقال زر ناب رسید.

برترین انگیزه ای که تازیان را به گشودن کشورها برانگیخت، چنانکه لثونه کائتانی در «سالنامه های اسلام» خود نشان داده است، آزمندی مادی بود که ابن سعد نمونه های متعددی از آنرا در «طبقات» خویش ارائه کرده است. این درست با وضع اقتصادی عربستان نیز ارتباط داشت که مردمش را به مهاجرت از سرزمین خشکی زده خود و راه یافتن به سرزمینهای حاصلخیز همسایه فرامیخواند. تازیان از آن جهت به دین نوین روی خوش نشان دادند که بتوانند آنرا وسیله پیروزیهایی قرار دهند که نیاز اقتصادی آنان آنها را ایجاب میکرد... بدین ترتیب آن تحول ناگهانی که امور اسلام به سبب آن رنگ نوینی بخود گرفت، موجب شد که دین تازه از همان آغاز اندیشه پارسایی و قناعت را که در بدو کار راه و روش خود شناخته بود به دور افکند و در عوض رو به اعتبارات دنیایی و آرزوهای مادی بیاورد که خیلی بهتر میتوانستند شور همکاری را در پخش آیین محمدی برانگیزانند، تا آنجا که از همان دوره بعد از محمد گفته شد که در زمان پیامبر ما تنها به فکر آخرت بودیم و چندان به دنیا

نمی اندیشیدیم، اما امروز دنیا نیز به اندازه آخرت ما را به خود کشیده است. آن گنج ها که از کشورگشایی ها و غارت ها انباشته میشد دیگر برای آن فراهم نمیشد که در راه خدا صرف شود، بلکه کشورگشایان در درجه اول دارایی های سرشاری را که به سوشان سرازیر شده بود برای خوشگذرانی خودشان و نه برای آخرت میخواستند. از سهل شوشتی صوفی نام آور نقل کرده اند که «نادرست است که آدمی زهد را در دوری از زنان بجوید، زیرا که پیشوای نیایشگران پیامبر بود که خودش زنان را بسیار دوست میداشت» و از پارسای بزرگ عبدالقادر گیلانی مثال آورده میشد که او را ۹۴ فرزند بود. عبدالوهاب شعرانی ثواب مجامعت را با نماز خواندن برابر میدانست و طبقات سبکی دعای آن پارسایی را در خانه کعبه نقل میکرد که از خداوند میخواست به وی توانایی آن دهد که صبح تا شام قرآن بخواند و شام تا صبح با زنان مقاربت کند».

(I. Goldziher در کتاب Vorlesungen über den Islam).

* * *

«کوشش فرماندهانی که به چهار سوی جهان گسیل شدند تا پرچم دولت اسلامی را برافرازند، در درجه اول متوجه مقرراتی بود که بر قدرت دولت می افزود و به نام مذهب اجازه چاپیدن آنچه را که با شمشیر به نفع نژاد عرب گرفته شده بود بدانها میداد. اینان در مسائل مورد اختلاف به هر نوع که مصلحتشان اقتضا میکرد عمل میکردند و نه به آنچه الزاماً با مذهب سازگار میآمد، چنانکه به نوشته الموطا فتاوی فرمایشی عبدالملک و دیگر خلفای اموی را بر فتاوی خلفای راشدین مرجح میشناختند، زیرا منافعشان را بهتر تأمین میکرد».

(H.A.R. Gibb در کتاب Studies on the Civilization of Islam).

* * *

«با سرکوبی رده، عصیان قبایل عرب در برابر خلافت فروکش کرده بود، ولی افراد این قبایل همچنان ناراضی و خشمگین باقی مانده

بودند. بیابان نشینان بسدوی میخواستند مانند گذشته آزادانه در صحراهای پهناور و بی در و پیکر خود رفت و آمد کنند و اندیشه اطاعت از حکومت مدینه و بخصوص پرداخت مالیات بدین حکومت مورد نفرتشان بود. آنچه اینان را با خلافت مربوط نگاه میداشت ترس از قدرت نظامی آن بود. پاسخ این سؤال که آیا ایمان اسلامی و ارزشهای آن میتوانند وزنه متقابلی در برابر این نارضایی ها بشمار آیند چندان امید بخش نبود، زیرا مسلم بود که گرایش مذهبی سست این بادیه نشینان در کوتاه زمانی از میان خواهد رفت و زور و ترس نیز مدت زیادی نخواهند توانست این قبایل پراکنده شبه جزیره عربستان را که تا آنزمان پیوسته جدا از یکدیگر زیسته بودند بصورت ملت واحدی بیکدیگر پیوند دهند. عربستان فقیر جنوبی نسبت به شمال ثروتمند حسادت میورزید. بدویان بیابانگرد از شهرنشینان متنفر بودند. هر قبیله ای با دیگر قبایل همسایه خود سابقه رقابت ها و دشمنی های دیرینه ای را داشت که در گذشته همواره با قانون خون و قصاص حل و فصل میشد، و با پاگرفتن اسلام حسادتها و خصومت های متقابل مکه با عرب های جنوبی ساکن آن و مدینه با عرب های شمالی بر این همه افزوده شده بود. حتی در خود دارالایمان مدینه قبیله اوس با قبیله خزرج و هر دوی آنها با انصار ناسازگاری داشتند. در همه احوال، تنها قدرتی که یک بدوی میتواندست - و آنهم تا حد محدودی - وجود آنرا بر بالای سر خود بپذیرد قدرت رئیس قبیله خودش بود. برای او آزادی مرادف با زندگی بود و در عوض هیچ چیز برایش تحمل ناپذیرتر از فرمانبرداری از یک قدرت مرکزی نبود. در چنین شرایطی مسلم بود که اگر هیچ عامل برونی تازه ای پا به میدان نگذارد، این بدویان سرکوب شده خیلی زود یوغ اسلام را بدور خواهند افکند و عربستان به وضع پیشین خود باز خواهد گشت. از خوشبختی اسلام، کوتاه مدتی پس از پایان جنگ های رده این عامل برونی بصورت دورنمای فکری تازه ای سراسر عربستان متحد شده را تکان داد و بدان نیروی ناشناخته ای بخشید، زیرا نخست در کلبه و سپس در سوریه برخورد قبایل برونمرزی عرب با نیروهای مرزی ایران و بیزانس نخستین

جرقه های یک جنگ خارجی را برافروخت، و مقدمه ای بر این شد که سراسر عربستان، اعم از شهرنشینان و بدویان آن با جهشی یکپارچه و با انگیزه مشترک غارت و غنیمت، منتها این بار بنام اسلام، بجانب ثروتهای بیحساب دو امپراتوری بزرگ ایران و روم سرازیر شوند.

... این جنگهای برونمرزی در مراحل نخستین درست توسط همان بدویانی انجام گرفت که تا چندی پیش از آن جنگجویان اصلی «رده» ضداسلامی بودند. در آغاز، دستگاه خلافت امتیازاتی برای مسلمانان دست اول قائل شد، ولی بعداً همه رزمندگان را، با آنکه هنوز کسانی از آنها اصولاً مسلمان نبودند - از لحاظ برخورداری از غنائم یکسان دانست. بدین ترتیب بود که موجی از پس موجی دیگر از نفرات قبائل همراه با زنان و فرزندانشان سرزمین های آبا و اجدادی خود را برای شرکت در جنگها ترک گفتند و در اشتیاق غنیمت گیری به سوی شرق و غرب سرازیر شدند». (D.S. Margoliouth در کتاب (Mohammed and the Rise of Islam).

* * *

«برداشتهای مذهب گرایانه مورخان مسلمان از جهانگشایی اسلامی، آنطور که آنها را در تواریخ و منابع عربی منعکس میتوان دید، میکوشند تا فتوحات مسلمانان صدر اسلام را کاملاً یا عمدتاً مبتنی بر انگیزه های مذهبی وانمود کنند و به انگیزه های اقتصادی در آنها جایی ندهند. بسیاری از مسیحیان نیز در طول قرون جنگجویان عرب صدر اسلامی را مسلمانانی توصیف کرده اند که در یکدست قرآن و در دستی دیگر شمشیر داشته اند. با اینهمه، از همان آغاز درک مشترک همه «اهل کتاب» یعنی مسیحیان و یهودیانی که در بیرون از شبه جزیره عربستان میزیستند، این بود که برای این رزمندگان عرب میان قرآن و شمشیر انتخاب ثالث بسیار مطلوبتری نیز وجود داشته و آن جاذبه «غنیمت» بوده است، بخصوص وقتی که این تحصیل غنیمت نه تنها بصورت اجازه ای، بلکه بصورت حقی مشروع برای آنان منظور شده باشد. واقعیت این است که آنچه اعراب

بدوی را - که اکثریت سلحشوران عرب از میان آنها دستچین شدند - از بادیه های بی آب و علفشان به اراضی سرسبز و حاصلخیز بیرون عربستان کشانید بسیار بیشتر از تعصب مذهبی انگیزه های مادی بود. دورنمای زندگی بهتری در دنیایی دیگر بیگمان برای کسانی از آنان دورنمایی پرجاذبه بود، ولی برای بسیاری دیگر برخورداری از تنعمات و تجملات سرزمینهای متمدن و ثروتمند «هلال خضیب» در همین دنیا جاذبه خیلی بیشتری داشت. این عامل اقتصادی در ارزیابی های مربوط به عوامل مختلف جهانگشایی اسلامی، که در دوران معاصر از جانب محققانی بسیار سرشناس چون کانتانی و بکر بصورت گسترده ای مورد تحلیل قرار گرفته است، برای خود تاریخ نویسان مسلمان نیز در قرون اولیه اسلامی امری ناشناخته نبود، چنانکه فی المثل بلاذری، دقیق ترین وقایع نگار فتوحات عرب، در فتوح البلدان خود تصریح میکند که ابوبکر در مورد گردآوری قوا برای حمله به شام به مردم مکه و طائف و یمن و نیز اعراب نجد و حجاز نوشت که در امر آمادگی برای جهاد اسلامی شتاب کنند، زیرا غنائم فراوانی در انتظار آنها است. شعری از «ابوتهمام» شاعر معروف دوران صدر اسلام، خطاب به یک رزمنده عرب، جو فکری آن زمان را بخوبی منعکس میکند: «... نه! تنها بخاطر بهشت نبود که تو زندگی بادیه نشینی را کنار گذاشتی و بسراغ شمشیرزنی رفتی، بخاطر این بود که این شمشیرزنی نان و خرماي فراوانتری را نصیبت میکرد»^۱.

(Ph. K. Hitti در کتاب History of the Arabs).

* * *

برای درک واقع بینانه تاریخ صدر اسلام، میباید در نظر گرفت که گسترش اسلام، برخلاف آنچه در مورد مسیحیت روی داده بود، از

۱ - ابوتهمام الطناتی شاعر نامی آغاز قرن سوم هجری (۱۹۰-۲۲۸) که او را «نسی الله فی الشعر» لقب داده اند، سراینده «حماسة ابی تمام» که چندین بار در لکهنو و قاهره و بیروت و در سال ۱۸۴۶ توسط Rückert همراه با ترجمه آلمانی آن در اشتوتگارت و در سال ۱۹۱۲ توسط A. Krimsky در مسکو بچاپ رسیده است.

راه نفوذ تدریجی و آهسته ولی پیگیر این آیین در داخل جامعه
 میپراتوری بزرگی که گفته میشد قصد تجاوز به حاکمیت آنرا ندارد
 صورت نگرفت، بلکه خود بصورت یک «امپراتوری در حال
 بنیانگذاری» از راه تصرف اراضی دیگران و به زیر فرمان درآوردن
 ساکنانشان وارد میدان شد. در باره علل پیروزی هایی که در مدتی
 کوتاه به تشکیل یکی از بزرگترین امپراتوریهای تاریخ بر ویرانه های
 میپراتوری های کهن ایران و رم انجامید بحث بسیار شده است، که شور
 مذهبی جنگجویان مسلمان از مهمترین آنها است، ولی از یاد نباید
 برد که از همان آغاز کار اسلامیت و عربیت در نزد این رزمندگان
 مفهوم واحدی یافته بود و در زیر لوای اسلامی، نهاد «امپریالیسم
 عرب» بود که استقرار مییافت، همراه با اساس زیربنایی هر
 امپریالیسم، یعنی استثمار اقتصادی مردمی که به عنف یا به تدبیر
 بصورت اجزاء امپراتوری درمیآمدند. شاید اظهار نظر لئون ششم که
 اعراب تنها با انگیزه کسب غنیمت و علاقه وحشیانه به جنگ و
 کشتار به پیروزیهای خود دست یافته اند مبالغه آمیز باشد، ولی حتی
 راویان مسلمان جنگهای رده برای ما نقل کرده اند که خلیفه ابوبکر
 رقتیکه قبایل سرکوب شده این جنگها را به گرد آمدن مجدد برای
 حملات جنگی در خارج از عربستان فرا میخواند، بجای اینکه سخن از
 پیکار در راه صدور اسلام به سرزمینهای همسایه بمیان آورد، با آنان از
 ثروتهای هنگفتی که در نزد این همسایگان در انتظار آنها است سخن
 میگفت». (R. Hartmann در مقاله تحقیقی Die Himmelseiss
 (Muhammads in der Religion des Islams).

* * *

پس از مرگ نابهنگام محمد چیزی نمانده بود که محصول کار
 سالیان دراز او یکسره بر باد رود. دو نفری که با انجام مانورهای
 اضطراری جانشینی او را در دست گرفتند، یعنی ابوبکر و عمر - که
 دختران هر دوی آنان همسران پیامبر بودند - با آنکه صحابه درجه اول
 پیامبر شناخته میشدند، ولی هیچکدام آنها از قدرتی برابر با او

برخوردار نبودند، زیرا این قدرت، بخلاف قدرت محمد، از منبعی مافوق بشری ناشی نمیشد. آنها نه پیغمبر بودند و نه وحی دریافت میداشتند، فقط میبایست آن قانونی را که محمد آورده بود اجرا کنند، بی آنکه حتی اختیاری بیش از دیگران در تغییر و تفسیر آنچه گفته شده بود داشته باشند. مسئله اساسی و اولویت دار آنان، در مقام دو خلیفه اول و دوم، حفظ وحدت دستگاهی بود که توسط پیامبر بوجود آمده بود و با مرگ او موجودیت همه این دستگاه بدست اجزایی که بیش یا کم برحسب اجبار بدان پیوسته بودند و اکنون خواهان بازگشت به استقلال خود بودند بخطر افتاده بود. راهی که پس از سرکوبی «رده» برای تضمین وحدت دستگاه خلافت وجود داشت فرستادن این قبایل به غنیمت گیریهای بزرگ برونمرزی بود. ولی اشکالی که در این مورد در کار بود این بود که چنین برنامه ای با سرمشقی که محمد در زمان زندگی خود داده بود جور در نمیآمد، زیرا پیامبر در آخرین سال زندگانش، نیروی جنگی بزرگی را که بسوی مرزهای شمالی سوق داده بود در داخل عربستان متوقف کرده و اجازه عبور از مرز را بدان نداده بود. ابوبکر و عمر بی شک میدانستند که در آن سوی این مرزها دو امپراتوری بزرگ ایران و روم وجود دارند که پیوسته با یکدیگر در حال جدالند، ولی مسلماً حتی اندیشه نابودی آنها نیز بخاطرشان خطور نمیکرد. آنچه در ماهها و سالهای بعد چنین موضوعی را برای آنها مطرح کرد، آگاهی بر ضعف باور نکردنی این هر دو قدرتی بود که در طول سالها جنگ پیگیر تمام نیروی حیاتی خویش را بباد داده بودند، مضافاً بر اینکه هرکدام از آنها جز در جبهه جنگ با حریف اساسی خود، در مرزهای دیگرشان نیز با دشمنان کوچک و بزرگ دیگری دست بگریبان بودند، منتها هیچکدام از آنها تصور این را که روزی در مرزهای خودشان با بادیه نشینان عرب مورد حمله قرار گیرند نمیکردند. در چنین شرایطی وسعت و سرعت پیروزیهای عرب دیگر نمیتوانست معجزه ای به حساب آید. موفقیت این جهانگشایی که بدین ترتیب آغاز شد بیش از هر چیز به شرایط بسیار مساعد و به جاذبه غنیمت گیری مربوط میشد، و شور

مذهبی در آن سهم درجه سومی را داشت. (Claude Cahen در کتاب
L'Islam, des origines au début de l'empire Ottoman)



نهاد خلافت بدعتی بود که بی مقدمه توسط کسانی از صحابه محمد در دین او گذاشته شد، زیرا که پیش از آن نه در قرآن اشاره ای بدان شده بود، نه خود محمد چیزی در این باره گفته بود. حتی در هنگام تأسیس نیز، این نهاد چه از نظر نوع وظایف خود، چه از لحاظ اختیارات خود و چه در زمینه نوع انتخاب یا انتصاب خود وضعی کاملاً مبهم داشت. بر چنین اساسی جای شگفتی نیست اگر تاریخ این نهاد از آغاز تا پایان آن تاریخ اختلافها، توطئه ها و جنگهای داخلی باشد. به سخن معروف شهرستانی هیچ نهاد دیگری از نهادهای اسلامی این همه خون و کشتار همراه نیاورده است. حتی شاید از همان هنگام سقیفه بنی ساعده، کار در میان انتخاب کنندگان میتوانست به شمشیر بکشد، و چیزی که مانع چنین وضعی شد دریافت خبرهای نگران کننده از جانب بادیه نشینان نزدیک و دور بود که آنرا برای حفظ خودشان از خطر آنان ناگزیر به اتحادی اجباری کرد.

نباید تصور کرد که هنگام مرگ محمد همه جزیره العرب آیین تازه را پذیرفته بود، یا اینکه قبایل مختلف آن جملگی مطیع شده بود. این امر تنها در مورد قبایلی که مجاور بیواسطه مکه و مدینه بودند صادق بود، ولی به همان نسبت که از این دو شهر دور میشدند اینها جای خود را به قبایلی میدادند که مسلمان شدنشان جنبه ای کاملاً سطحی داشت، زیرا که یا برای فرار از عواقب بدتر قبول پرداخت مالیات خمس کرده بودند و یا اصولاً همین تعهد را هم نکرده بودند. بدین جهت همه اینها با شنیدن خبر درگذشت محمد در بازگرفتن آزادی پیشین خود درنگ نکردند، و بسیاری از آنها نیز در مقابله با مرکزیت مدینه با یکدیگر جبهه هایی مشترک پدید آوردند، و بعد از سرکوبیهای بسیار خشن دوران خلافت ابوبکر هم اسلام آوردن دوساره آنها به ادای لفظی جمله شهادت، آنهم تنها از جانب رئیس هر قبیله،

محدود ماند، و تازه گروهی از قبایل شمالی عربستان که خلافت نورسیده میخواست از کشمکش با آنان حتی المقدور خودداری کند، اساساً مورد فشاری قرار نگرفتند... آن Pax islamica که بدین ترتیب بصورت تشریفاتی برقرار شد با همه آنکه بر سلاحهای جنگی دستگاه خلافت متکی بود نارضایی فراگیری بدویان را فرونشانیده بود، و فرونشاندن این نارضایی در چنین شرایطی جز از این راه امکان پذیر نبود که شور جنگجویی و عشق فراوان غارتگری و غنیمت جویی این بادیه نشینان ناراضی در مسیری غیر از عصیان علیه حکومت مرکزی یا تجدید جنگهای سنتی قبیله ای هدایت شود. بدین ترتیب تضمین این «صلح اسلامی» در داخل، مستلزم آغاز جنگهایی در خارج از شبه جزیره، نخست بصورت جنگهای غنیمت گیری در مقیاس هایی وسیع، سپس جنگهای کشورگشایی و پی افکندن یک امپراتوری بود که در دوران خود محمد صحبتی از هیچکدام آنها نبود (Felix Pareja در اثر دسته جمعی Islamologia).



«مطیع کردن واقعی قبایل شورشی عرب شاید بدون توسل به راه حل مطلوبی که ضامن پایان دادن به مشکلات اقتصادی داخلی شبه جزیره عربستان بود امکان پذیر نمیشد، و آن براه انداختن جنگهای غارتگرانه در سرزمینهای ثروتمند بیرون از شسبه جزیره بود. تمام جنگهایی که در دهه های نخستین اسلام در این سرزمینها روی داد ادامه دستبردها و شبیخون های سنتی اعراب، منتها این بار در سطحی گسترده تر و با امکانات نظامی بیشتر بود، و هدف هیچکدام از آنها نیز از تحصیل غنیمت فراتر نمیرفت. اندیشه جهانگشایی اسلامی فقط وقتی پا گرفت که کشورهای مورد تجاوز ضعف نظامی خود را در برابر مهاجمان نشان دادند. لازم به تذکر است که در این سالها کنترل حکومت مرکزی مدینه بر فرماندهان نیروهای نظامی عرب در سرزمینهای اشغالی بسیار ضعیف و محدود به رهنمودهای کلی سیاسی بود، و عملاً نیز نمیتوانست جز این باشد، زیرا با

مشکلات ارتباطی آن دوران الزاماً مسئولیت و اختیار کلیه تصمیم‌گیریهای عملی و بخش مهمی از ابتکارهای نظامی و حکومتی به خود فرماندهان لشکری یا والیان و حکام محلی تعلق می‌گرفت.

داستانهای مربوط به پیروزیهای اعراب در سرزمینهای خارج از عربستان غالباً ضد و نقیض یکدیگرند، زیرا که تقریباً همه آنها توسط تاریخ‌نگارانی نوشته شده‌اند که بعدها شرح وقایع را براساس نتایج بدست آمده و با هدف مربوط کردن آنها با ضوابط و مقررات مذهبی موجود ساخته و پرداخته‌اند، و نه اینکه جریان واقعی حوادث را نقل کرده باشند. نمونه‌گویی از این تاریخ‌نویسی‌های دستکاری‌شده را در مورد یکی از شخصیت‌های کلیدی این جنگ‌های جهانگشایی، خالدبن ولید فرمانده کل قوا در دوران خلافت ابوبکر میتوان یافت که بعد از آرام‌سازی شورشهای «رده» به ابتکار شخصی خود و بدون دستور خلافت و حتی بدون آگاهی آن، تصمیم گرفت به عملیات نظامی در بیرون از عربستان یعنی در منطقه «هلال خضیب» ادامه دهد، و بر همین ضابطه بود که وی جنگ نجد خاوری را در سال ۶۳۳ (۱۲ هجری) به راه انداخت که میباید آنرا سرآغاز جنگ‌های جهانگشایانه اعراب بحساب آورد. پیروزی در همین پیکار بود که اعراب را که تا آنزمان غالباً مردد بودند متوجه توانایی جنگی دولت مدینه و منافع آتی سازش با آن و اطاعت از آن کرد.

در ادامه این پیشرویهای غیرمجاز، سپاهیان عرب تنها با یک شکست سخت روبرو شدند که در نبرد معروف جسر (پل) از جانب نیروهای یزدگرد سوم در سال ۶۳۴ (۱۳ هجری) بدانان وارد آمد، ولی اینان توانستند بسرعت عملیات تازه‌ای را سازمان دهند و این بار به فرماندهی سعد وقاص ارتش ساسانی را به شکستی قاطع بکشانند. ادامه جنگ در داخل ایران و نیز حمله به مصر از جانب عمروبن عاص ابتکارهایی بود که نه تنها بدون اجازه عمر، بلکه برخلاف خواست او توسط فرماندهان نظامی عرب صورت گرفت و بعداً عمر آنرا پذیرفت و دنبال کرد. (Bernard Lewis در کتاب *The Arabs in History*).

* * *

«واقعیتی که دستگاه نوحاسته خلافت خود را با آن روبرو مییافت این بود که با از سر گرفته شدن سنت دیرینه دشمنی‌ها و جنگهای قبیله‌ای - که بر اثر نفوذ و حیثیت شخصی محمد موقتاً متوقف شده بود - هر لحظه امکان تجدید ناآرامی‌ها، بخصوص بسا توجه به نارضایی عمومی از پرداخت خمس و زکوة که آیین تازه بدانان تحمیل کرده بود، وجود داشت، مگر اینکه راهی برای منحرف کردن حرارت جنگجویانه اعراب در شرایط دشوار اقتصادی که مثل همیشه دچار آن بودند در مسیری غیر از جنگ و جدالهای داخلی پیدا شود، و این مسئله ای بود که از همان آغاز مورد توجه طبقه حاکمه ای که با تشکیل دولت یکپارچه اسلامی در شبه جزیره عربستان روی کار آمده بود - و شاخص‌ترین چهره‌های آن ابوبکر و مخصوصاً عمر بودند - قرار گرفت.

عملیات آرام سازی خالدبن ولید عربستان را تنها چند ماه پس از درگذشت پیامبر تبدیل به یک اردوگاه مسلح کرده بود، و جنگجویان خلافت نوحاسته مدینه را با تکنیک‌ها و تاکتیکهای جنگی تازه‌ای آشنا کرده بود که میتوانستند در جاهای دیگر نیز بکار گرفته شوند، زیرا روحیه ستیزه جویی این جنگجویان الزاماً میبایست مسیرهای تازه‌ای برای پابرجا ماندن خود بیابد. این عاملی بود که درست در همان سالهایی که موج تاخت و تاز عربها بسوی ایران ساسانی به حرکت در آمد قبایل جنگجوی ژرمن را نیز بجانب امپراتوری رم سرازیر کرد، و نباید نادیده گرفت که انگیزه‌های این هر دو هجوم که به فروپاشی دو امپراتوری کهن شرق و غرب انجامید انگیزه‌هایی مشابه بود». (G. van Vloten در کتاب *Recherches sur la domination arabe*).

* * *

«خطای برداشتی دیگر از جانب وقایع نگاران جنگهای جهانگشایانه اعراب، که ناشی از نتیجه گیریهای بعدی آنان از پیروزیهای جنگی سریع مسلمانان است، این تصور است که این جنگها

در دوران دو خلیفه اول، ابوبکر و عمر در اجرای برنامه مشخص و از پیش طرح شده ای صورت گرفته اند، در صورتیکه تمام مدارک موجود نشان میدهند که این جنگها بجای اینکه در اجرای طرحهای تعیین شده قبلی انجام گرفته باشند لااقل در مراحل اولیه صرفاً بصورت دستبردها و شبیخون هایی سنتی صورت گرفتند که از یکسو عطش زدوخوردهای دیرینه قبیله ای را که اسلام در منع آن کوشیده بود از طریقی دیگر فرومینشانید و از سوی دیگر اعراب را از غنائمی برخوردار میساخت که بسیار بیشتر از طریق تاراج بدست میآمد تا از طریق یک بهره گیری سازمان یافته. ولی در عمل کنترل این ماشین بر اثر پیروزیهای پیاپی جنگی از دست گردانندگان آن خارج شد و حرکت از یک پیروزی به پیروزی دیگر با چنان شتابی ادامه یافت که این بار بنیانگذاری یک امپراتوری عرب نتیجه اجتناب ناپذیر آن بود. با اینهمه در این مورد نیز لازم به تاکید است که ایجاد این امپراتوری بسیار کمتر حاصل یک طرح برنامه ریزی شده قبلی بود تا پیامد منطقی رویدادهایی که پیش بینی آنها در آغاز به دشواری امکان پذیر بود.

برداشتهای مذهبی در باره جنبه آسمانی جهانگشایی اسلامی، از نوع آنچه در تفسیرهای تاریخ یهود براساس عهد عتیق یا تفسیرهای تاریخ مسیحیت براساس تعبیرهای فلسفی قرون وسطایی میتوان یافت، هیچکدام با مبانی خاص اسلامی تطبیق نمیکنند. از دیدگاه واقع بینی عنوان اسلامی میباید برحسب شرایط تاریخی در سه مفهوم جداگانه و در دنبال یکدیگر بکار برده شود: اسلام نخستین یعنی اسلام بعنوان یک مذهب، اسلام دومین یعنی اسلام در صورت یک حکومت، و سرانجام اسلام سومین یعنی اسلام بصورت یک فرهنگ. آن اسلامی که سرزمینهای پهناور واقع در بیرون مرزهای شمالی عربستان را فتح کرد اسلام مذهبی نبود، اسلام حکومتی بود، بسهمین جهت آنچه در این فتوحات پیروز شد عربیت بود و نه اسلام. شمار نومسلمانان شام و بین النهرین و ایران در قرون دوم و سوم هجری چندان زیاد نبود و در همه این سالها فاصله بزرگی میان تصرف نظامی این سرزمینها توسط اعراب و گرایش مردم آنها به اسلام وجود داشت،

و تازه در بیشتر موارد قبول آیین نو از جانب این مردم بیشتر انگیزه فرار از پرداخت جزیه یا خلاصی از تحقیرها و تبعیض های گوناگون اجتماعی را داشت. اسلام سومین، یعنی نه اسلام مذهبی و نه اسلام حکومتی، بلکه اسلام فرهنگی، شکل گیری دیگری از اسلام بود که به تدریج و در طول قرون تحقق یافت، ولی این بار این اسلام نه بصورت عربی بلکه بصورت میراث مشترک فرهنگهای سریانی، آرامی، ایرانی و یونانی پایه ریزی شد». (K.H. Becker در کتاب Islamstudien).

* * *

«... نباید این واقعیت را نادیده گرفت که همه تواناییهای جنگی و سیاسی و کاردانی های خلافت بدون بهره گیری از عامل کارگشای دیگری توسط خلیفه وقت، ابوبکر، بخت زیادی برای موفقیت نداشت. این عامل کارگشا این بود که ابوبکر، خلیفه جانشین محمد، یا به ابتکار شخصی خویش و یا به احتمال بیشتر به توصیه گروه صحابه ای که عملاً رهبری دولت اسلامی را بر عهده داشتند از شورشیان دعوت کرد که بجای جنگیدن با خلافت او یا با یکدیگر، شمشیرهای متحد خود را علیه دو امپراتوری بزرگ شمالی عربستان یعنی ایران و بیزانس که بر اثر جنگ فرساینده چهارده ساله ای از نفس افتاده و بصورت طعمه آسانی درآمده بودند بکار اندازند و ثروتها و اموال و ذخائر بیحساب آنها را برای خود به غنیمت گیرند، بشرط آنکه در این راه به حکومت مرکزی (خلافت) دست بیعت دهند. هیچ پیامی در گوش بیابان نشینان تنگدست حجاز و عطش تسکین ناپذیر و سنتی آنان برای غارت و غنیمت از این خوش طنین تر نبود، و همین ترکیب تهدید و تطمیع از جانب جانشینان محمد بود که موج عصیان های سراسری عربستان را فرو نشاند و عصر جهانگشایی برونمرزی را بر آنان گشود». (G. Flügel در کتاب Geschichte der Araber).

* * *

«جنگهای رده که بصورت جنگهایی مذهبی شروع شده بود، تبدیل به جنگهای جهانگشایانه شد که این بار میدان عملشان ماورای مرزهای عربستان بود. لازم به تذکر است که تصرف کامل عربستان و تصرف سرزمینهای برونمرزی به موازات یکدیگر صورت گرفت و نه به دنبال یکدیگر. شاید اگر جنگهای شمال شبه جزیره راه حل های مورد پسندی برای حل مسائل اقتصادی درونی آن عرضه نداشته بود قبایل یاغی عرب هیچوقت سر تسلیم در برابر حکومت مرکزی مدینه فرود نمیآوردند.

نخستین سفرهای جنگی صرفاً بصورت شیبیخون های سنتی اعراب و با هدف غارت و غنیمت و نه جهانگشایی مذهبی یا غیرمذهبی انجام گرفت، و این جهانگشایی فقط هنگامی بدنبال شیبیخون های غنیمت گیری مطرح شد که حریفان ضعف کامل خود را بدانان نشان دادند. در مراحل اولیه، کنترل خلافت مدینه بر این عملیات بسیار کم و محدود به اداره سیاست کلی آنها بود، و با توجه به دشواریهایی که در آزمون در امر ارتباطات وجود داشت تصمیم گیری در باره همه جزئیات و حتی بخش سهمی از ابتکارات اساسی و در حد اعلاهی اهمیت به فرماندهان نظامی یا والیان و حکام حکومت در محل محول میشد. داستانهایی که از نحوه تحصیل این پیروزیها در کتابهای تاریخ وقایع نگاران مسلمان آورده شده اند غالباً متناقض با یکدیگرند، و با این وجود این داستانها چنان مکرر در مکرر منبعی برای قوانین فقهی و ضوابط حقوقی دورانهای بعدی قرار گرفته اند که میتوان فکر کرد که اصولاً بهمین منظور ساخته و پرداخته شده اند». (A. von Kremer در کتاب *Kulturgeschichte des Orients unter den Chalifen*).

* * *

«یکی از مسیرهای شیبیخون، سرزمین بین النهرین بود که بخش اعظم آن جزئی از شاهنشاهی ساسانی بود. رؤسای قبایل عسرب که در مرز میان عربستان و ایران زندگی میکردند بفکر افتادند که با

قبول اسلام به نیروهای خالد پیوندند تا به سرزمینهای ثروتمند شاهنشاهی ساسانی، در شرایطی که توجه این دولت اختصاصاً به بیزانس معطوف بود، دستبردهایی بزنند. در رجب سال ۱۲ هجری خالد بوسیله نیروی جنگی کوچکی که بخش اعظم آنرا در خود محل فراهم کرده بود به حیره شبیخون زد و با غنائم فراوان بازگشت. موفقیت این شبیخون، شبیخون های متعدد دیگری را بدنبال آورد که تدریجاً سلسله آنها به قادسیه در سال ۱۶ هجری کشید. اعراب با پیروزی در این جنگ تا تیسفون (مدائن) پیشروی کردند و این بار سه چنان غنائم بیحسابی دست یافتند که حتی تصور آن نیز برایشان ممکن نبود. ولی حتی در این هنگام هم هنوز صحبتی از جهانگشایی اسلامی در میان نبود و مسئله محدود به غنیمت میشد. بهمین جهت عمر که در آن هنگام جانشین ابوبکر شده بود دستور داد که چون غنائم حاصله احتیاجات اعراب را بحد وفور کفایت میکند عملیاتی بیشتر ضروری نیست و خواست او این است که جنگ در همینجا متوقف شود.

حمله به مصر نیز، طبق نوشته های مورخان عرب برخلاف خواست و دستور خلافت مدینه، توسط عمرو بن العاص فرمانده دیگر قوای عرب صورت گرفت و در آن مورد هم دستیابی به شهرهای ثروتمند العریش و فرامه و بابل (قاهره کنونی) که متعلق به بیزانس بودند هدف اصلی بود و نه جهانگشایی اسلامی. نویسندگان قرون نخستین اسلام، چه مسلمان و چه مسیحی، همواره کوشش در تأکید بر نقش بنیادی عامل مذهب در این فتوحات داشته اند، ولی طبق ارزیابی کارشناس برجسته این تاریخ در دوران ما، لثونه کاتتانی، نقش اساسی اسلام در این ماجرا تحول روانی زودگذری بود که در جامعه عمدتاً بدوی اعراب صدر اسلام پدید آورد، یعنی آنهایی را که هیچوقت حاضر به امر شنیدن و فرمان بردن نبودند به قبول نوعی انضباط برای کسب موفقیت‌های بزرگتر واداشت. بدین ترتیب در جریان فتوحات، مذهب بعنوان سمبول وحدت و پیروزی مورد بهره گیری قرار گرفت و نه بخاطر خود مذهب، و بر این واقعیت مورخان عرب نیز

تکیه گذاشته اند، آنجا که بارها از سست اعتقادی خود خالدبن ولید و عمروبن عاص شخصیت های کلیدی جهانگشایی اسلامی سخن گفته اند. بهمین دلیل سازمان حکومتی که خلفا بر الگوی سازمانهای حکومتی ساسانیان و بیزانسیان برای خلافت اسلامی ترتیب دادند صرفاً در جهت منافع آریستوکراسی نوحاسته عرب که بدنبال فتوحات اعراب به وجود آمده بود و بهمراه آن منافع سران بنسبدیایه نظامی شکل گرفت، و جنبه های مذهبی و معنوی اسلام در آن جای زیادی نداشت، شاید هم اصولاً جایی نداشت.» (Snouck Hurgronje در کتاب (Mohammedanism).



«عرب بادیه نشین زندگی خود را بیش از هر چیز در شتر و خیمه و شمشیر و غنیمت جستجو میکرد و به مسائل مذهبی توجه زیادی نداشت. البته هر قبیله یا طایفه ای بت خاص خودش را داشت که وظیفه عمده اش تأمین برکت برای مردم قبیله و آوردن باران برای آنها و حفظ خودشان و شترانشان از بیماری و مخصوصاً جلوگیری از پیروزی قبیله دشمن بود، ولی هیچکدام از اینها پیروی بیقید و شرط از بت بزرگ را ایجاب نمیکرد، بهمین دلیل وقتی که عرب از بیخاصیتی بت خودش ناراضی میشد میتوانست او را با بت کارآراتری عوض کند. برای این بادیه نشین نه دنیای دیگری وجود داشت، نه اصولاً به چنین دنیایی اهمیتی میداد، زیرا آنچه برایش واقعاً مهم بسود گذران زندگی روزمره اش در همین جهان بسود، و برای اینکار آسانترین و بخصوص مطلوبترین راهی که برایش وجود داشت کشتن همسایه و غارت اموال او بود. بدین جهت وقتی که به نام آیین تازه ای بدو امکان آن داده شد که بجای رفتن به جنگ همسایه با او دست به یکی کند تا متفقاً بسراغ کشتن و غارت کردن شخص سومی روند که از هر دوی آنها ثروتمندتر بود و غارت او غنایم خیلی بیشتری را نصیبشان میکرد، با اشتیاق چماقش را بدست گرفت و به راه افتاد. این مسئله که او با اینکار وظیفه ای مذهبی را نیز انجام میداد یا نمیداد

مسئله ای بود که برایش فوریت نداشت و میتوانست بعداً بدان پاسخ داده شود». (Clément Huart در کتاب Histoire des Arabes).

* * *

«در شرایطی که اعراب پس از درگذشت پیامبر دویساره کوس خودمختاری قبیله ای میزدند، ابوبکر و عمر، جانشینان بلافاصله محمد، برای رفع تفرقه اعراب و در عین حال سامان بخشیدن به وضع نامطلوب اقتصادی آنان بهترین راه چاره را در چنگهای خارجی یافتند. عشق به غارت و غنیمت، به موازات ایمان مذهبی، و شاید بسیار بیشتر از آن، انگیزه اساسی حملات اعراب به سرزمینهای دیگر و پیروزی های پیایی آنان بود». (Arnold Toynbee در کتاب A Study on History).

* * *

«اگرچه اعراب بخش مهمی از دنیای کهن را به نام مذهب تسخیر کردند، هدف واقعی آنها از این فتوحات بسیار بیشتر کسب غنیمت بود تا توسعه اسلام. بهمین جهت تا وقتی که غارت جزو دین درنیامده بود اسلام پیشرفتی نداشت. دلیل اینهم که شمار معدودی جنگجوی عرب توانستند بر جوامع بسیار متمدن تری استیلا یابند این بود که آنان نیز مانند بربرهای ژرمنی و هون ها و مغول ها، ایدئولوژی خود را بر اصل غارتگری بنیاد نهاده بودند». (Bertrand Russell در کتاب Fact and Fiction).

* * *

«میتوان گفت که در نخستین هجومهای تازیان بر بین النهرین نقشه ای برای کشورگشایی و حکومت در میان نبود، و فقط غنائمی که بدست میآمد اعراب بیشتری را چه در عربستان و چه در خود عراق برانگیخت تا به لشکریان اسلام پیوندند، زیرا عربهای مسلمان نخست چندان در پی رواج آیین نو نبودند، بلکه بیشتر در اندیشه غنیمت گیری بودند».

هیچ شاهدهی در دست نیست که نشان دهد لشکریان اسلام در دعوت مغلوبان به دین خود کوشیده باشند. حتی گویا عمر خلیفه اسلام بر سر آن بود تا گرویدن به اسلام را خاص اعراب کند، زیرا روایتی که توسط طبری نقل شده، حاکی است که وی پس از جنگ جلولا از پیشروی لشکریان اسلام در نجد جلوگیری کرد، چون مایل نبود فارسیان به اسلام بگردند.

رسم تقسیم غنائم در میان جنگاوران اسلام پس از هر جنگ یا بعد از گرفتن هر شهر، برای پیشوایان اسلام انگیزه ای شده بود تا به جنگهای تازه روی آورند، زیرا اگرچه در مراحل نخست لشکریان اسلام پشتیبانی بیشتری را از نظر افزایش شمار نفرات خود لازم داشتند، دشوار میتوان باور کرد که پس از جنگ نهند اینان از وجود انبوه یاوران و دستیاران چندان دلخوش باشند، از اینجهت که با افزایش نومسلمانان بر میزان سهمیه ای هم که از محل غنائم بدین دسته از مسلمین تعلق میگرفت افزوده میشد.

در آسیای میانه هیچگونه گرایشی، ولو ناچیز، به مسلمان ساختن غیرعربان ابراز نمیشد. بخاطر حفظ میزان مالیاتها و درآمدهای خزانه اگر گرایش به اسلام را ممنوع نمیکردند بدان بال و پری هم نمیدادند. دستگاه خلافت اموی یک سازمان اخوت اسلامی بود، بلکه بیشتر یک شرکت انتفاعی بود.

از بررسی همه منابع مختلف چنین برمیآید که نخستین پیشرفتهای جنگی اعراب در بیرون از مرزهای عربستان تنها با هدف غارتگری و غنیمت گیری که در طول قرون خوی سنتی بادیه نشینان عرب بوده صورت گرفته است. دو خلیفه نخستین دریافته بودند که نمیتوانند از بدویان نومسلمان انتظار تغییر سرشت خویش را بخاطر پذیرش اسلام داشته باشند. به عبارت دیگر خواست غریزی بادیه نشینان عرب به تاخت و تاز با علاقه رهبران دستگاه خلافت به گسترش اسلام دوش بدوش میرفت.

عربها که میدانستند سرزمین های شام و عراق پرنعمت و حاصلخیزند، پس از جا افتادن اسلام در شبه جزیره خودشان متوجه آن

کشورها شدند، بخصوص که سرزمین خود آنها خشک و بی آب و علف بود. به همین جهت بود که بسیاری از قبایل عرب که به اسلام گرویده بودند بیش از هر چیز با نظر غارت و غنیمت و با هدف نیل به روزی بیشتر و زندگانی بهتر به جنگ روی می‌آوردند.» (Richard Frye در کتاب *The Golden Age of Islam*).

* * *

«اسلام در ناحیه بیابانی عربستان ظهور کرد که در آن از شهر و شهرنشینی جز در چند واحه خبری نبود و مردمش یا در صحاری وسیعی با خانه بدوشی زندگی میکردند، یا در واحه های کوچک و پرت افتاده. این مردم پیش از اسلام هیچگاه دست به تهاجم به خارج از سرزمین خود نزده بودند و همان دلایلی که آنها را از اجتماع برای حمله به خارج باز میداشت خارجیان را نیز از تسلط بر آنها مانع میشد. در زندگی این فقیرترین و جاهل ترین مردم جهان اساس زندگی محرومیت و تلاش برای زنده ماندن و زد و خوردهای خونین بود. شرایط سخت و ناگوار بادیه نشینی، عرب بدوی را موجودی خودسر، بی انضباط و بطور وحشیانه ای خودخواه بار آورده بود. به تعبیر «پرولامنس» خودپرستی هم بزرگترین نقیصه اخلاقی عرب بادیه نشین و هم مولد خصایص اصولی او بود. این عرب، چنانکه در ادبیات اسلامی به کرات توصیف شده، موجودی وحشی، کاروان زن، یغماگر، غارتگر زائرین، راهزن بی ایمان، عربده جو، ددمنش، سوسمارخوار، آدمکش و بد زبان بود. این مردم، وقتی که در آغاز قرن هفتم (قرن اول هجری) از صحراهای خودشان بیرون ریختند و به سوی دو تمدن بزرگی که میبایست میان آنان تقسیم شوند سرازیر شدند غیر از آیین جدیدشان چیزی که از خودشان باشد نداشتند، و کار را با دست خالی شروع کردند.» (André Godard، سخنرانی در Société des Etudes iraniennes در پاریس).

* * *

«اعرابی که تازه از دشتهای خشک خود به فرمانروایی سرزمینهایی بسیار پهناور و آباد در بیرون از عربستان رسیده بودند، تبدیل به «آریستوکراسی جهان اسلام» شدند، و در عوض مردم ملتهای مغلوب، حتی در شرایط بسیار بالاتری از تمدن، با وجود گرایش به اسلام مسلمانانی از درجه پائین تر بشمار آمدند. در سراسر سرزمینهای تسخیر شده تازیان تنها طبقه اشرافی و حاکم بودند و فقط آنان حق تصمیم گیری و بهره برداری داشتند. مردم خود ممالک متصرفی تنها بصورت «موالی» یعنی وابستگان به اربابان عرب خود میتوانستند به اصطلاح رایج آنزمان از ته مانده های سفره بزرگترها نان بخورند. در عین حال در خود جامعه عرب نیز از این حیث مساواتی وجود نداشت، زیرا هنوز هم عربهای بسیاری بصورت بازماندگان جنگهای رده یا جنگهای گذشته بین قبایل عرب همچنان در اسارت فاتحان بسر میبردند، و فقط عمرین خطاب در دوران خلافت خود با اعلام اینکه در شأن هیچ عرب نیست که بنده دیگری باشد و بندگی مال نژادهای پایین است، دستور آزادی همه آنها را داد و در اعلامیه خود متذکر شد که: خداوند متعال به هر کس که خون عرب دارد سروری و پیروزی عطا فرموده است، و شایسته نیست که هیچ فرد عرب که در عصر جاهلیت یا در جنگهای بعد از آن به اسارت گرفته شده است در اسارت باقی بماند. بندگان نیز که از تبار عرب بودند با پرداختن غرامتی محدود حق آزادی گرفتند.

این آریستوکراسی اجتماعی، نظامی و سیاسی را اعراب تا مدت دو قرن برای خود حفظ کردند، ولی بعداً بطور تدریجی آنها را برابر ایرانی ها و سپس ترک ها از دست دادند. کسانی از آنان که با مردم محلی در آمیخته و تشکیل خانواده هائی مشترک داده بودند در سرزمینهایی که بودند باقی ماندند و بقیه به دشتهای پهناور و خشک عربستان خویش بازگشتند، و شکوه خلافت عرب را نیز با خود همراه بردند، با این استثنا که در اسپانیا و شمال غربی افریقا، حیثیت عربی مدتی بیشتر برقرار ماند. اشراف عرب حساب میکردند در پی تصرف زمینهای تازه و بچنگ آوردن غنائم جنگی، عربها ثروتمند خواهند شد

و در نتیجه تضادهای اجتماعی شان از میان خواهد رفت. در این راستا از اسلام به عنوان ابزاری ایدئولوژیک برای توجیه تجاوز به این سرزمینها بهره برداری میشد، و این تجاوز را به حساب گسترش دیسن اسلام در سرزمینهای دیگر میگذاشتند.» (J. Schacht در کتاب Der Islam mit Ausschluss des Qur'ans).

با آنکه تاریخ نگاران جهان اسلام، از روز اول تاکنون هرگونه تردیدی را در این باره که فتوحات صدر اسلامی عرب میتوانسته است انگیزه ای جز شور و تعصب مذهبی داشته باشد، صادقانه یا مصلحت اندیشانه نشان کفر و ارتداد دانسته اند و به همین جهت شدیداً از آن احتراز جسته اند، اتفاقاً صریح ترین و بی مجامله ترین ارزیابی ها را از روحیه واقعی همین اعراب در نوشته مورخی از خود جهان عرب یعنی ابن خلدون، متفکر، فقیه و محقق تونس قرن هشتم هجری، استاد الهیات جامع الازهر، قاضی القضاة قاهره و بزرگترین تاریخ نگار عرب میتوان یافت که جهان دانش غرب از زبان آرنولد توینبی، سرشناس ترین مورخ قرن بیستم، او را بنیانگذار واقعی مکتب فلسفه تحلیلی تاریخ دانسته است. تذکر این نکته نیز جالب است که بخشهای کوتاهی از «مقدمه» معروف ابن مورخ، که در اینجا از ترجمه فارسی اثر او توسط پروین گنابادی نقل میشود، صد و پنجاه سال پیش از این همراه با اصل عربی آنها توسط روشنگر پیشگام قرن نوزدهم ایران فتحعلی آخوندزاده عیناً در کتاب او نقل شده اند:

«گرایش طبیعی عرب غارت دیگران است، که هرچه را در دست آنان بیابد، بریاید و تاراج کند. روزی اینان در پرتو نيزه هایشان فراهم میآید، و در ربودن اموال دیگران اندازه و حد معینی قائل نیستند، بلکه چشمشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد آنرا غارت میکنند. هرگاه از راه غلبه جویی به کشوری دست یابند و فرمانروایی و قدرتشان در آن سرزمین مسلم گردد، به سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند، در نتیجه حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد زورمندان میشود و از میان میروود و عمران و تمدن به ویرانی

میگراید. همچنین اینان از این رو مایه تباهی عمران و اجتماع میشوند که کار هنرمندان و پیشه وران را به هیچ می‌شمرند و برای آن ارزشی قائل نیستند... در صورتیکه هرگاه اینگونه کارها تباهی پذیرد عمران اجتماع تباه میشود. و نیز قوم عرب به احکام و قوانین و منع مردم از تباهکاریها و تجاوز به یکدیگر توجهی مبذول نمیدارند، بلکه تمام هم ایشان مصروف رسیدن اموال مردم از راه غارتگری یا باج ستانی است، و هرگاه بدین مقصود برسند به دیگر کارهای مردم عنایتی ندارند و در راهنمایی آنان به راه راست و اصلاح امور ایشان احترام نمیکنند و مفسده جوینان را از فساد بازنمیدارند. چه بسا که آزمندی و سودپرستی آنانرا وادار میکند که کیفرهای مالی مجری دارند، ولی مقصود آنان در این موارد نیز اصلاح حال عموم نیست، بلکه چنانکه عادت ایشان است میخواهند از این راه سود بیشتری بدست آورند و بر میزان باج و خراج بیفزایند. بهمین سبب چنین کیفرهایی برای سرکوب کردن مفسده جوینان و تبهکاران و آنانی که به حقوق و اموال دیگران تجاوز میکنند کفایت نمیکند، بلکه این روش ایشان بر تجاوز و تبهکاری می افزاید، زیرا متجاوزان پرداختن باج را در برابر رسیدن به مقاصد پلید خویش آسان می‌شمرند. در نتیجه رعایا در کشور ایشان به حالت هرج و مرج و بی سر و سامانی بسر می‌سبرند، چنانکه گویی هیچگونه حاکمیت قانونی وجود ندارد. هرج و مرج و بی سر و سامانی مایه هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدن است».

«این قوم برحسب طبیعت خود به تاراجگری و خرابکاری خو گرفته اند و به آنچه دسترسی پیدا کنند آنرا به غارت می‌سبرند... و بخاطر همین خوی توحش چون انقیاد گروهی از آنان در برابر گروهی دیگر با درشتخویی و افزون طلبی و همچشمی آنان در ریاست منافات دارد، کمتر اتفاق میافتد که پیرامون امری با یکدیگر هماهنگ شوند، لیکن هنگامیکه پای دین یا ولایتی تازه بمیان آید حاکم و رادع آنسان از نفوس خودشان برمیخیزد و کسب و همچشمی از میانشان رخت برمی بندد و اجتماع ایشان آسان تر میشود و آنگاه بجانب غلبه و کشورگشایی میروند.

... و چنین شد که همین عربهای کزدم خوار که به خوردن علّهز افتخار میکردند و وضع قریش نیز در خوراک و مسکن چندان بهتر از ایشان نبود، وقتی که عصبیت آنان با پیامبری محمد صلی اله وعلیه وسلم در زیر لوای دین متحد شد بسوی کشورهای فارس و روم لشکر کشیدند و آنها را تصرف کردند و به سراغ امور دنیوی خود رفتند و به دریای بیکرانی از رفاه و نعمت دست یافتند تا بدان حد که در بعضی از جنگها به هر سوار عرب سی هزار سکه طلا یا قریب بدان تقسیم شد و از این راه بر اموالی دست یافتند که حد و حصری بر آن نبود».

«لازم به تذکر است که فتوحات عرب همواره سقوط تمدنها را بدنبال آورده است، زیرا شهرهای آباد از ساکنان خود تهی شده اند و زمینها بصورتی جز آن درآمدند که بوده اند. یمن بجز در چند شهر خود به ویرانی گراییده است. تمدن ایرانی در عراق بکلی ویران شده است، و هیمن وضع را در شام میتوان یافت. هلالی ها و بنوسلیم ها که تا تونس و مراکش پیش رفتند و بمدت ۳۵۰ سال در آنجا برای استیلای خود جنگیدند و سرانجام در آنها مستقر شدند همه جلگه هایشان را به ویرانی کشاندند. ناحیه میان بحرالروم (مدیترانه) و سودان چنانکه بقایای آثار تمدن آن از قبیل ابنیه و حجاری های عظیم و روستاها نشان میدهند منطقه ای مسکونی و آباد بود و امروز صحرائی بیش نیست»^۱.

آنچه از «مقدمه» ابن خلدون نقل شد، تنها نمونه هایی از ارزیابیهای متعدد او در همین زمینه است، ولی شاید تذکر این نکته جالب باشد که بسیار پیش از آنکه مورخ بزرگ جهان عرب چنین نوشته باشد، در خود قرآن بر این واقعیت، خطاب به پیامبر و در اشاره به همین عربان، گفته شده بود که: «اینان چون سودی یا تنعمی بینند، بیدرنگ به دنبال آن میروند و ترا تنها میگذارند» (سوره جمعه، آیه ۱۱).

۱ - مقدمه ابن خلدون، بترتیب فصول ۲۷، ۲۸، و ۲۱.

و در سالهای زندگی خود محمد در مدینه و نشیب و فرازهای آن بارها همین واقعیت آزموده شده بود:

«در جنگ احد نخست مسلمانان پیروز بودند. ولی نافرمانی تیراندازانی که محمد آنانرا در بالای کوه احد جای داده بسود با این دستور که در هیچ صورت محل خود را رها نکنند سرنوشت جنگ را تغییر داد، زیرا اینان نتوانستند در برابر وسوسه غنیمت گیری مقاومت کنند، و وقتیکه شاهد هزیمت سپاه قریش در موج اول حمله شدند، برای اینکه مبادا در غیاب آنان غنائم جنگی بدست گروههای مقدم مسلمانان بیفتد و بدانها چیزی نرسد، بسا فریاد: غنیمت! غنیمت! مواضع خود را ترک گفتند. عبدالله بن جبیر فرمانده آنان کوشید تا اوامر پیامبر را بدانان یادآوری کند، ولی ایشان یکصدا بدو پاسخ دادند که باید سهم خودشان را از غنائم داشته باشند، و اگر در جای خود بمانند معلوم نیست که پیامبر مانند بعد از جنگ بدر غنائم را به تساوی میان همه سپاه تقسیم کند و ممکن است بگوید که هر کسی آنچه را که خودش بدست آورده است برای خود نگاه دارد. عبدالله به دشواری توانست تنها پنج یا شش نفر از آنانرا با خسود نگاه دارد، و بقیه همگی جایگاههای خود را ترک گفتند تا به سوی گردآوری غنائم بشتابند، حتی تهدید دوزخ نیز نتوانست بر جای نگاهشان دارد، زیرا جاذبه غنیمت زیادتر بود. درست همین تغییر پیش بینی نشده در برنامه های جنگی بود که به خالد بن ولید در سپاه قریش امکان داد که از پشت سر به مسلمانان حمله ور شود و سرنوشت جنگ را از پیروزی مسلمانان به شکست آنها تغییر دهد»^۱.

«در دو جنگ حنین و طائف از جنگهای پیامبر، غنیمت های فراوانی بدست مسلمانان افتاد. همینکه جنگ پایان یافت و اسیران رد و بدل شدند، بنا به گفته ابن هشام پیغمبر سوار شد و مردم دنبال او را گرفته فریاد میزدند: ای رسول خدا، زود بسا بشهره ما را از شتر و گوسفند بده. آنقدر فشار آوردند که پیغمبر کنار درختی متوقف شد و

۱ - Anne-Marie Delcambre در کتاب Mahomet، ص ۱۲۸.

ردایش بدست مردم افتاد. آنگاه فرمود: ای مردم، ردای مرا بدهید، مطمئن باشید که اگر غنیمت‌های امروز به اندازه درختان تهامه هم باشند همه را میان شما تقسیم میکنم. همه میدانید که من ترسو و دروغگو و تنگ نظر نیستم»^۱.

«در جنگ حنین ۶,۰۰۰ زن و کودک و ۲۰,۰۰۰ شتر و تعداد بیشتری گوسفند بدست مسلمانان افتادند. مقدار غنیمت آنقدر زیاد بود که محمد تصمیم گرفت پرداخت فدیة برای آزادی شمار بسیاری از اسیران جنگی را بشرط قبول اسلام از جانب آنها تقبل کند، زیرا غنائم نقدی فراوانی که در اختیار پیامبر بود این معامله را کاملاً ممکن میساخت. ابوسفیان که اینهمه طلا و نقره را در اختیار محمد دید بدو گفت: می بینم که امروز تو ثروتمندترین فرد قریش هستی، در اینصورت بمن انعامی بده که شایسته کرم تو باشد، و محمد بدو چهل انس نقره و صد شتر داد. سپس ابوسفیان همین درخواست را در مورد پسرانش یزید و معاویه تکرار کرد، و برای هرکدام از آنان هم بهمین اندازه نقره و شتر گرفت. حکیم بن حزام رئیس قبیله بنوأسد، بنا به روایت این اسحاق یکصد شتر و به نوشته واقدی سیصد شتر گرفت ولسی باز هم راضی بازنگشت. به یکایک از دیگر سپاهیان پیاده مسلمان چهار شتر و چهل گوسفند، و به هر یک از سواران سه برابر آن تعلق گرفت»^۲.

آنچه در سال سوم هجرت در جنگ احد روی داد و شکست مسلمانان را بدنبال آورد، درست ۱۱۰ سال بعد از آن، شکست سرنوشت ساز اعراب را در Poitiers فرانسه که نقطه پایانی پیشرفت مسلمانان در اروپا بود باعث شد. در این سال اعراب که پس از تصرف پیروزمندانه سراسر افریقای شمالی و اسپانیا از کوههای پیرنه گذشته و به خاک فرانسه کنونی سرازیر شده و تا منطقه پواتیه در غرب این کشور پیش رفته بودند با پایداری جدی از جانب فرانک ها به سرداری یک رهبر جنگی که خود فرانسویان او را شارل مارتل مینامند روبرو

۱ - جرجی زیدان: «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۴۵.

۲ - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۸۵؛ واقلی، ص ۳۷۷.

شدند. رهبری نیروهای مسلمان در این رویارویی با عبدالرحمن غافقی والی اندلس و سردار نظامی یمنی بود که سابقه پیروزیهای جنگی متعددی داشت. ماجرای این جنگ سرنوشت ساز از آنزمان ببعده مورد ارزیابیهای فراوان قرار گرفته و تقریباً همه جزئیات آن روشن شده است. دو سپاه نیرومند مسلمان و مسیحی چند روز تمام به شیوه غالب جنگهای قرون وسطایی روبروی یکدیگر صف آرایی کردند، بی آنکه دست به اسلحه ببرند. سرانجام در ۲۵ اکتبر ۷۳۲ (اول رمضان ۱۱۴ هجری) نبرد بزرگ میان دو نیرو آغاز شد و در جنگی که به علت فراوانی شمار کشتگان به پواتیه لقب «بلاط الشهداء» داد (همچنانکه میدان جنگ تیسفون در ایران جلولا نام گرفته بود) عبدالرحمن فرمانده کل سپاه عرب کشته شد، بی آنکه به آرایش جنگی ارتش عرب و توانایی آن برای ادامه پیکار شکستی وارد آمده باشد، و منطقاً میبایست فرمانده تازه ای کار ادامه جنگ را بر عهده گیرد. ارتش فرانک نیز با همین برداشت با فرارسیدن شب دست از کارزار برداشت تا خود را آماده زد و خورد فردا کند. ولی روز بعد هیچ نشانی از ارتش عرب نیافت، و وقتیکه با تعجب به داخل خیمه ها و اردوگاههای دشمن رفت دریافت که همه جنگجویان عرب شبانه میدان جنگ را ترک گفته و بشتاب بسوی پایگاه اصلی خود در اندلس (اسپانیا) باوجود بیش از هزار کیلومتر فاصله بازگشته اند. بعداً معلوم شد که در آن شب بعد از بحث و کشمکش میان طرفداران معدود ادامه مبارزه و اکثریتی که میخواستند غنائم فراوان بدست آمده از غارتهای مناطق طول راه پیرنه تا پواتیه را نجات دهند، تصمیم گرفته شده است که شبانه این اموال غارتی را با شتابی که ارتش دشمن امکان رسیدن بدانان را نداشته باشد به پایگاه های اسپانیایی خود بازگردانند و ضمناً آنها را با غارتهای تازه در مسیر بازگشت تکمیل کنند^۱. و چنین بود که بر پیشرفت اسلام در اروپا نقطه

۱ - J. H. Roy و J. Deviosse در کتاب:

La bataille de Poitiers, octobre 733 ; 30 jours qui ont fait la France

پایان نهاده شد، در انتظار آنکه هشت قرن بعد ترکان عثمانی از نو به چنین تلاشی دست بزنند و آنان نیز، چندی بعد ناگزیر به عقب نشینی شوند. جالب است که نویسنده کاملاً آگاه کتاب تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، بعلت اینکه امکان بیان واقعیت این شکست را نداشته است، آنرا چنین توجیه کرده است که اگر ارتش عرب در پواتیه شکست نخورده و ناگزیر به ترک میدان نشده بود احتمالاً امروز همه اروپا مسلمان میبود، «ولی خداوند مشیت هایی دارد که درک آنها از حدود امکان ما آدمیان بیرون است و البته در این شکست حکمتی بوده که ما از فهم آن عاجزیم و بهتر است در باره آن فکر نکنیم»^۱.

بدنبال آنچه در باره علت شکست سپاهیان عرب اندلس در پواتیه گفته شد، شاید تذکر این نکته تاریخی دیگر بيمورد نباشد که اصولاً فتح خود اسپانیا توسط اعراب نیز بسیار بیشتر از آنکه انگیزه مذهبی داشته باشد با انگیزه غنیمت گیری صورت گرفت، و بر این واقعیت مورخان بسیار سرشناسی از خود جهان اسلام، به صورتهای مختلف تأکید نهاده اند (ابن الاثیر در کامل، ج ۴، ص ۵۶۱؛ مقری در نفع الطیب، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۴؛ نوری در نهایة الارب، ص ۱۴؛ ابن القوطیه در افتتاح الاندلس، ص ۷-۱۰؛ عذاری در فتح الاندلس، ص ۲-۱۴؛ اخبار مجموعه، ص ۵۰۴؛ ابن خلدون در تاریخ العبر، ج ۲، ص ۲۸۳؛ ج ۶، ص ۱۴۲ و ۱۹۲). به نوشته المقری که کاملترین شرح را در این باره داده است، در زمانی که نیروهای خلافت اموی تصرف سراسر افریقای شمالی را به پایان رسانیده و به کرانه اقیانوس اطلس در مراکش رسیده بودند، کنت یولیان فرماندار اسپانیایی قلمسرو «سوتا» در شمال مراکش بخاطر کینه ای که از پادشاه ویزیگوت کشور خود بنام رودریگو در دل داشت (و علت آن این بود که دختر زیبای او که طبق سنت اشرافی کشورش برای کسب آموزشهای درباری به دربار

چاپ پاریس، ۱۹۸۱.

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۹.

تولد و فرستاده شده بود از جانب پادشاه مورد تجاوز قرار گرفته بود) از موسی بن نصیر فرمانده نیروهای عرب و والی خلافت در آفریقه درخواست گفتگوی خصوصی کرد و در این گفتگو با توصیف پرآب و تاب از ثروتهای فراوان اسپانیا و غنایم بسیاری که میتوانست با شیبخون زدن بدان نصیب سپاهیان اسلام شود فرمانده عرب را که اصولاً حمله به خاک اروپا در برنامه کارش نبود و از جانب دستگاه خلافت دمشق نیز دستوری در این باره بدو داده نشده بود برای حمله غارتگرانه ای بدین سرزمین وسوسه کرد. نقشه کنت یولیان این بود که شکست در چنین رویارویی باعث سقوط سلطنت رودریگو شود و بدین ترتیب پس از بازگشت اعراب به پایگاههای خودشان، در اسپانیا دولت تازه ای احتمالاً از جانب خود او روی کار آید. ولی محاسبه کنت اسپانیایی تنها تا آنجا که شکست رودریگو و نیروی او را بدست لشکریان طارق سردار اعزامی عرب بدنبال آورد درست از کار در آمد، زیرا که بدنبال این پیروزی، عربهای پیروزمند دیگر حاضر به بازگشت به پایگاههای خود نشدند و تا هشت قرن بعد از آن نیز نخست در تمام آن سرزمین و بعد در قسمتهای مختلفی از آن باقی ماندند^۱.

۱ - در باره تصرف اسپانیا توسط اعراب، بررسیهای وسیعی در جهان اسلام و در جهان غرب انجام گرفته است که بعنوان شماری از جامعترین آنها میتوان از کتابهای زیر نام برد: ابن القوطیه: تاریخ افتتاح الاندلس، چاپ قاهره ۱۹۳۲ و بیروت ۱۹۵۷ و ۱۹۸۲، ابن عبدالحکم: فتوح المصر و المغرب و الاندلس، چاپ عربی در نیوهان ۱۹۲۲، ترجمه انگلیسی چاپ گوتینگن، ۱۸۵۸؛ العبادی: معجم فی تاریخ الاندلس، چاپ قاهره، ۱۹۵۸؛ احمد عبدالبدیع: الاسلام فی اشبانیه، چاپ قاهره، ۱۹۵۸؛

E. Levi-Provençal: Histoire de l'Espagne musulmane, 3 vols, Paris, 1950-1953 ; R. Dozy : Spanish Islam, New York, 1913 ; A. Gonzalez-Palencia : Historia de la España musulmana, Madrid, 1950-1954 ; M.J. Müller : Beitrage zur Geschichte der Westlichen Araber, München, 1866 ; J. Vallvé : Los Arabes invaden España. La conquista y sus itinerario, Madrid, 1985 ; R. Collins : The Arab conquest of Spain, Oxford, 1989.